

جای خالی زنان در محاسبات آماری  
جنس سافرجت زنان انگلیس  
فتح شده و ثبت شده

معصومه  
چند شعر

آرلین دلال فر  
میترا پشتون  
لیلا - ک  
شہلا حائری  
سیمین بہبہانی



# نیمه دیگر فصلنامه فرهنگی، سیاسی و اجتماعی زنان

BM NASIM  
LONDON WC1N 3XX  
BRITAIN

شماره پنجم، زمستان ۱۳۶۵

هیئت تحریریه: لیدیا آوانسیان، زهرا امیدوار، میترا پشتون، گلنسا رازی  
مریم صمدی، آذر طبری، شیدا گلستان، ناهید یگانه.

حروفچینی و صفحه آرایی: مؤسسه انتشاراتی پیچ، واشنگتن، دی. سی.

Typesetting & Lay-Out by  
Phototypesetting And Graphic Enterprises, Inc.  
3000 Connecticut Ave., Suite 202, Washington, D.C. 20008  
Phone: (202) 234-2470

Offset Printing by Printhood Limited  
At Their East Finchley's Print Centre  
124 High Road, London N2. Tel:01-444 7394

چاپ:

طرح روی جلد: مرده آق قویونلو

خط روی جلد: ضیاء میرعبدانباقی

بهای تک شماره: ۳ پوند / ۵ دلار

بهای اشتراک چهار شماره:

فردی - اروپا، ۱۰ پوند، امریکا و سایر کشورها (پست هوایی) ۱۸ دلار.

کتابخانه ها و مؤسسات - اروپا، ۲۰ پوند، امریکا و سایر کشورها (پست هوایی) ۳۶ دلار.

(بهای اشتراک یا پست زمینی برای همه نقاط برابر نرخ اروپاست.)

چک و سایر اوراق بانکی به نام Nimeye Digar نوشته شود.

BM NASIM  
London WC1N 3XX  
BRITAIN

نشانی پستی نیمه دیگر

# فهرست

- ۳..... شیدا گلستان: حرفی با خوانندگان
- ۱۶..... آزلین دلال فر: جای خالی زنان در محاسبات آماری
- ۲۴..... آذر طبری: گفتگویی با دکتر ناهید علویا
- ۴۴..... هیترا پشونز: جنبش سافر جت زنان انگلیس
- ۵۱..... لایلا - ک: فتح شده و ثبت شده
- ۶۶..... سیمین بهبهانی: شعر
- ۷۹..... شهلا حائری: معصومه
- ۷۵..... شیدا گلستان: معرفی کتاب «زنگ ارغوانی»
- ۸۲..... مریم صمدی: آرشو
- ۱۰۶..... ناهید یگانه: کرونولوژی
- ۱۲۰..... فعالیت‌های زنان ایرانی خارج از کشور
- ۱۳۴..... از میان آنچه برای ما رسیده

# حرفی با خوانندگان

این روزها مبارزه رژیم جمهوری اسلامی با زنان بزرگم حجاب و حجاب» سالهای اول انقلاب تبدیل به شعار امرگ یوربی است. در چند ماهه اخیر تنها در شهر اهواز ۳۳۰ زن به جرم بد حجابی و ۱۷۶ نفر به جرم پوشیدن لباس نامناسب دستگیر شده اند (روزنامه گاردین، ۲۳ می ۱۹۸۶). اگر در اوایل انقلاب حزب الهی ها به شعار «یا روسری یا توسی» بسته می کردند این روزها پوشش اسلامی را لایه ای است مرکب از مقنعه و چادر و روپوش و شلوار...

توسیه برداران جدید الظهور جمهوری اسلامی میکنند باید دارای مقنعه عباس جند...  
تا کید می کند که حتی «کسانی هم باشند و لباسهای زیر چادر آنها، به وسیله پیراهنی...

(اطلاعات، ۱۸ تیر ۱۳۶۵).  
مبارزه با بند حجابی آن چنان به مسئله حاد روز تبدیل شد زودی اردوگاه بازسازی و آموزش «زنان بد حجاب به سایر اردوگاه جنگ زدگان و اسرای جنگی، اردوگاه معنا چون اردوگاه جنگ زدگان و اسرای جنگی، اردوگاه معنا اضافه خواهد شد. رفسنجانی رئیس قوه مقننه و سخنگوی مجامع دوازدهم اردیبهشت ماه می گویند: «اما هر چه با ملا حجاب اسلامی و بند حجابی و بی حجابی به اینها...

که به  
دو گانه  
دین و غیره  
سین در نماز  
بیمت درباره  
ی گویند، باز

## نیمه دیگر

می بینیم که مثل اینکه اینها یک مقدار احتیاج به خشونت دارند». بنا بر این «شورای عدلی قضایی پیش نویس لایحه ای را تنظیم کرده است تا پس از تصویب این گونه افراد [یعنی بدحجابان] به اردوگاهها برای بازسازی و آموزش اعزام شوند و خرج آنها به عهده خودشان است و دولت در این مورد هزینه ای را تحمل نخواهد کرد.» (روزنامه کار (اکثریت)، خرداد ماه ۱۳۶۵). به این می گویند شیوه سرکوب بی خرج چرا که سرکوب شدگان موظف به پرداخت هزینه سرکوب خود هستند. از اقدامات دیگر دولت در جهت مبارزه با کم حجابی ایجاد دو گشت جدید تحت نظر سازمان مبارزه با منکرات است. دو گشت جدید به نامهای «خواهران تحصیلکرده» و «برادران با سواد» علاوه بر گشتهای پاسداران و کمیته ها و ثارالله و زینب و غیره به زودی برای مبارزه با کم حجابی وارد خیابانها و محلات خواهند شد (کیهان، لندن، ۶ تیر ۱۳۶۵).

اهمیت مسئله حجاب تا بدانجا است که در زمستان گذشته روابط سیاسی رژیم با دولت زیمبابوه دچار اختلال گردید. خامنه ای رئیس جمهور و شهید زنده در سفر خود به کشور زیمبابوه از شرکت در جشنی که دولت میهمان به افتخار او برپا ساخته بود خودداری کرد و در مراسم زینب و ثارالله و زینب و غیره در این جشن باعث اعتراض شدید خامنه ای گردید (روزنامه گاردین ۲۲ ژانویه ۱۹۸۶). وزیر خارجه زیمبابوه به خامنه ای یاد آور می شود که زنان آن کشور سهم قابل ملاحظه ای در مبارزات رهایی بخش سالهای گذشته داشته اند و در حال حاضر نیز نقش بسیار مهمی را در آبادانی و توسعه کشور به عهده دارند. بنا بر این حضور زنان در جشن ضروری است چرا که آنان حقوق اجتماعی - سیاسی برابری با مردان دارند. این دلایل مورد قبول خامنه ای واقع نشد و جشن بدون حضور او و همراهانش برگزار شد.

خامنه ای و همراهانش گرچه در زیمبابوه موفق به اسلامی کردن میهمانی نشدند ولی در چارچوب جمهوری اسلامی حتی خواهران دو قلوی به هم چسبیده شیرازی نیز مشمول حجاب اسلامی می شوند. تصویر وقت انگیز و در عین حال حیرت آور این دو قلوی به هم چسبیده با حجاب اسلامی در روزنامه کیهان افشا را به یاد تصاویر سور رئالیستی می اندازد. سرهای به هم چسبیده این دو قلورا که اکنون سیزده سال دارند روسری بسیار عظیمی که دوسر را با هم می پوشاند در بر می گیرد. در حالی که یکی از سرها به طرف سر دیگر کج شده است روسری عظیم هر دو گردن را می پوشاند (روزنامه کیهان ۱۴ خرداد ماه ۱۳۶۵).

مبارزه با کم حجابی صرفاً یکی از شگردهای مبارزه رژیم با زنان است. رژیم جمهوری اسلامی در چند ماه اخیر سه زن را مشمول مجازات سنگسار کرده است. در روز ۱۹ فروردین ۱۳۶۵ یک زن به اتهام زنا و مشارکت در قتل شوهرش در قم سنگسار شد (روزنامه لوموند ۱۵ آوریل ۱۹۸۶). محکوم را قبل از سنگسار در مسیر خشک رودخانه ای در

هم زیر ضربات تازیانه گرفتند. به موجب حکم دادگاه شرع این زن محکوم به صد ضربه شلاق و سپس سنگسار شده بود. زن محکوم پس از دریافت یک صد ضربه شلاق بر اثر پرتاب سنگها به طرز فجیعی به قتل رسید. هم چنین در روز ۱۰ اسفند ماه شاهدان عینی در کرج ناظر سنگسار بسیار دردناک دو زن بوده‌اند (روزنامه قیام ایران ۲۵ اردیبهشت ۱۳۶۵).

بزرگواران! این دو زن محکوم به سنگسار شدند و در روز ۱۰ اسفند ماه شاهدان عینی در کرج ناظر سنگسار بسیار دردناک دو زن بوده‌اند (روزنامه قیام ایران ۲۵ اردیبهشت ۱۳۶۵).

می‌گویند. پاسدار دیگری نیز با بیل ضربه‌های محکم بر سر و تن خون‌آلود هر دو زن فرود می‌آورد. این مشاکیها فقط گوشه‌ای از فجایع و جنایاتی است که رژیم در مرتکب می‌شود.

زنان در چادر  
رابطه با زنان  
کلیت خود  
توانه از  
شرح مفصلی  
نیازمند  
بزرگواران!  
که به قصد  
دارد، حرام  
کردن جایز  
از نگاه دوم  
و خوف فتنه  
۱۸۰۰ نیرماه

جمهوری اسلامی از زنان و جنسیت زنانه سخت می‌هراسد. پنهان کردن زنا و مقنعه و روسری، سنگسار زنان به جرم زنا و تمام قوانین ضد زن رژیم در تلاشی است در جهت سرکوب و کنترل زنان. هراس جمهوری اسلامی از جنسیت زنانه چیست؟ عباس جان نثاری نظریه پرداز حزب الهی پس از شرح دربار «فلسفه» حجاب و اینکه «زن برای حفظ عفاف که سرمایه وجودی او است پوشش اسلامی است توضیح می‌دهد که حتی نگاه کردن به زن با حجاب نیز فتنه انگیز باشد. «نگاه کردن مرد به صورت و دستهای زن تا میچ... در صورتی لذت بردن باشد یا به قصد لذت هم نباشد، لکن خوف وقوع در گناه وجود است. ولی اگر به قصد لذت جویی نباشد و خوف وقوع در گناه هم نباشد نگاه است. ولی همانطوری که روایات زیادی بیان می‌کند، بهتر است انسان خودداری کند. زیرا نفس نگاه کردن، خصوصاً به زنان جوان، خالی از لذت نیست. لذا اگر اتفاقاً نگاهش افتاد دو مرتبه نگاه نکند» (روزنامه اطلاعات ۱۳۶۵).

از این دیدگاه زن به عنوان تجسم جنسیت زنانه فتنه و خطرناک است چرا زنانه از آن چنان جاذبه‌ای برخوردار است که مردان را یارای مقاومت در برابر آن علاوه مرد موجود ضعیف النفس و بی اراده‌ای است که هیچ گونه کنترلی بر جنسیت خود ندارد، آن چنان که بهتر است از نگاه دوم به چهره زن (حتی با حجاب) خودداری کرد. چنین برداشتی از جنسیت زنانه ریشه در اسلام دارد چرا که اساس قوانین حجاب، ازدواج، زنا، چند همسری و غیره در زمان پیغمبر و بر اساس تجربه زنانش بنا گذاشته شده است. تجزیه و تحلیل چنین مسائلی مستلزم به گسترده‌ای است که از حوصله این مقاله خارج است. ولی نگاهی گذرا به برخی

که جنسیت  
نیست. به  
جنسیت خود  
داری کند.  
مربوط به  
زندگی او با  
عمیق و  
رخنی خواهد





ممکنست مطلب را روشن تر کند. فاطمه مریسی جامعه شناس فمینیست مراکشی در ریشه یابی چنین تفکری به احادیث منسوب به پیغمبر در رابطه با زنان اشاره می کند. از جمله در حدیث ۱۱۶۷ آمده است که روزی پیغمبر زنی را در کوچه می بیند. با شتاب به خانه خود می رود و با یکی از زنانش زینب هم خوابگی می کند. وقتی از خانه خارج می شود می گوید: «وقتی زنی به طرف شما می آید این شیطان است که به سمت شما می آید. وقتی یکی از شما زنی را دید که از او خوشش آمد با شتاب به پیش زن خود بروید»<sup>۱</sup>. داستانهای متعددی مبنی بر عدم مقاومت پیغمبر در برابر جنسیت زنانه وجود دارد.<sup>۲</sup>

اشاره به این داستانها از آنجا اهمیت دارد که پیغمبر یک فرد عادی نبوده، بلکه مسیول مرد کامل در اسلام محسوب می شود و طرز فکر و شیوه زندگی او سرمشقی برای مرد مسلمان است.

در جهان بینی اسلامی جنسیت زنانه از آن چنان نیروی اهریمنی برخوردار است که امام غزالی، محقق و متفکر مسلمان قرن یازدهم، قدرت زنانه را مخرب ترین عنصر در جامعه اسلامی می داند. از نظر غزالی تمدن انسانی مبارزه ای است در جهت کنترل نیروی تخریبی زن. زنان باید آن گونه کنترل شوند که مانع انجام وظایف اجتماعی و دینی مردان نگردند. از دیدگاه غزالی گرانبها ترین هدیه خدا به انسان شعور است که باید در جهت کسب معرفت و شناخت جهان به کار گرفته شود. پروسه تحصیل دانش و معرفت انسان را به خدا که داناترین است نزدیک می سازد. ولی زنان عوامل مخربی هستند که مانع نزدیکی مردان به خدا می شوند چرا که برای حصول معرفت مردان نیازمند آرامشی خالی از تنش جنسی هستند. بدین علت زنان باید به گونه ای کنترل شوند که در نقش همسر تنش جنسی مردان را تسکین بخشند و به عنوان مادر تولید کننده فرزند برای جهان اسلام باشند. زنان نباید مرکز توجه مردان قرار بگیرند چرا که مردان باید نیروی خود را در جهت کسب دانش متمرکز سازند. همچنین جامعه اسلامی برای ایجاد محیطی خالی از تنش جنسی، یعنی محیطی مساعد رشد و باروری فکری مردان باید نهادهایی ایجاد کند که تفکیک دو جنس یعنی جدایی زنان از مردان را تضمین سازد. عدم کنترل زنان می تواند تهدیدی برای بقا و پیشرفت جامعه اسلامی باشد چرا که نیروی تخریبی زنان که از جنسیت آنان سرچشمه می گیرد، می تواند مانع انجام وظایف دینی و اجتماعی مردان گردد.<sup>۳</sup>

برداشت اسلامی از جنسیت زن واقعه و خطرناک می داند. مجازات زنان به جرم «اغوی جوانان» بدین معنی است که در دینامیسم رفتاری دو جنس زنان نقش شکارچی را دارند و مردان قربانیان بی اراده ای بیش نیستند. جمهوری اسلامی از بدو ایجاد تا کنون به طور پیگیر و بی رحمانه ای تحمیل پوشش اسلامی را در دستور کار خود قرار داده است. اگر چه بهانه برای تحمیل حجاب «حفظ عفت و ناموس زنان» است ولی واقعیت امر این است که حجاب برای حمایت مردان ایجاد گردیده تا آنان را از زنان مصون نگاهدارد. قابل





توجه اینجاست که رژیم در باره بسیاری از مسایل داخلی نظریات قبلی خود را تغییر داده و با در حال ارزیابی مجدد آنهاست. مثلاً تقویت بخش خصوصی و تشویق سرمایه داران خارج از کشور به بازگشت از جمله مسایلی است که در سالهای اخیر مورد بحث و بررسی دولت قرار گرفته است. ولی در مورد مسئله حجاب رژیم جمهوری اسلامی نه تنها آماده هیچ گونه مصالحه‌ای نیست بلکه با پافشاری و پیگیری حجاب را تحمل می‌کند و روز به روز لایه‌های جدیدی به لباس اسلامی می‌افزاید. رئیس دادگاه انقلاب ساری می‌گوید پس از جنگ با صدام بزرگترین وظیفه ما مبارزه با بدحجابی و کم‌حجابی است و برای این منظور از مردم حزب الله کمک خواهیم گرفت (گیهان، لندن، ۶ تیر ۱۳۶۵).

جهان بینی اسلامی در مقابل جنسیت زنانه موضعی دفاعی دارد چرا که از جنسیت کنترل نشده زنانه سخت می‌هراسد و برای مبارزه با آن نهادهایی ایجاد کرده که سرکوب و کنترل زنان را تضمین سازد. کنترل و تحقیر زنان جزئی تفکیک داپنیر از جهان بینی اسلامی است. پس تعجب آور نیست که جمهوری اسلامی قادر به مصالحه و تغییر نظر در مورد مسئله حجاب و یا سایر قواین ضد زن اسلامی نیست.

نکته ای که نباید از نظر دور داشت این است که برداشت اسلامی از جنسیت در ضمن توهین عظیمی به مردان است چرا که آنان را در حد حیواناتی که هیچ گونه کنترلی بر جنسیت خود ندارند پایین می‌آورد. «فته بودن» زن بر این پایه استوار است که مردان بنده غرایز جنسی خود هستند و هرزگی و هوسبازی صفات فطری آنان است. چنین نظریه‌ای گرچه ممکن است در مورد انسانهای بدوی، دیوانه‌های جنسی، و گردانندگان رژیم جمهوری اسلامی صادق باشد ولی در مورد بسیاری از مردان صادق نیست. چگونه است که در جوامع مدرن (چه سرمایه داری و چه سوسیالیستی) مردان پا به پای زنان بی حجاب کار می‌کنند ولی اختیار از دست نمی‌دهند؟ اگر کنترل زنان و تفکیک دو جنس لازمه رشد و شکوفایی علمی و انسانی است پس عربستان سعودی می‌بایست پیشرفته‌ترین کشور جهان باشد. برداشت اسلامی از جنسیت برداشتی است در جهت تحقیر انسان، زن و مرد.



دوستان بسیار عزیز نیمه دیگر، می‌بخشید که این همه پرگویی کردم. این حرفها حکایت‌آشنایی است که همه می‌دانیم، ولی نشستن پای صحبت زنانی که به تازگی از ایران آمده‌اند و نگاهی به روزنامه‌ها و اخبار راجع به زنان ایران سخت کلافه‌ام کرده بود. خانمی که به تازگی از ایران آمده تعریف می‌کرد که هر وقت بناست قانون جدیدی را در هر زمینه مطرح کنند و یا به نصویب مجلس برسانند صبح آن روز حزب اللهی‌های سازمان داده شده توسط رژیم زنان را مفصلاً در خیابان کتک می‌زنند. ما با آن که از دور دستی بر



۱۳۳۴



مکتوبہ کی کتاب

آتش داریم، آتش آن چندان مهیب است که دشمنان را اثر دور می سوزاند. ولی آگاهی به اینکه تنها نیستیم و زنان و مردان بسیاری سوزش آتش را چون ما حس می کنند ما را در راهی که می رویم ثابت قدم ترمی کند.

دوستداران نیمه دیگر با نامه های پرمهر خود همیشه ما را دلگرم می کنند، اگر چه گوش ما به انتقادات و گفته های آنان نیز همیشه باز است. چند تن از دوستان از ما گله کرده اند که در جواب دادن به نامه ها تاخیر می کنیم. از این بابت بسیار متأسسیم. همه اعضای هیئت تحریریه نیمه دیگر زناتی هستند که غم نان دارند و برای اداره زندگی خود کار می کنند و بعضی ها هم درس می خوانند و کار می کنند و بچه داری. همه ما گاهی اوقات آن قدر درگیر کار و گرفتاریهای شخصی خودمان هستیم که انجام وظایف مربوط به نیمه دیگر به تعویق می افتد. دیگر آنکه راستش را بگویم ما حتی اطاقکی کوچک که بتوانیم دفتر و دستک نیمه دیگر را در آن بگذاریم و آنرا دفتر کار خود قرار دهیم نداریم. مطالب و نامه های رسیده به نوبت در منزل اعضای هیئت تحریریه نگاهداری می شود و جایجایی آنها باعث تعویق در جواب نامه ها می گردد.

نامه پرمهر و دلگرم کننده دوستی به نام مستعار پیروز پرستوی از آمریکا نگارنده این سطور را به شدت تحت تأثیر قرار داد. در ضمن نامه نوشته اند:

«باعث کمال تأسف است که مجموعه نشریات مستقل و مترقی، از جمله تنها نشریه زنان ایران، پیوسته با مشکلات مالی دست به گریبانند و تأسف بیشتر اینکه وضع مالی هم وطنان شرافتمند ما در خارج از کشور و به ویژه زنان روشنفکر و مبارزان، همانند همه مردم زحمتکشمان و از جمله زنان محرومان در جامعه ایران آن قدر نامساعد است که حتی چند نفر از علاقه مندان توانایی آنرا ندارند که با هم مشترکاً یک نشریه فصلی را مشترک شوند. شدیداً دلم به درد آمد و اشک چشمان مرا پوشاند وقتی در باقیم هموطن علاقه مندی همچون سرکار خانم رهبر با داشتن سه فرزند آنهم در دیار غربت و آوارگی آن چنان عرصه برایش تنگ است که حتی نمی تواند تنها نشریه مورد علاقه اش را حتی به طور افتخاری دریافت دارد... در خاتمه تقاضا می کنم مبلغ تاجیز حاضر را (پنججاه دلار) به عنوان هدیه اشتراک یک دوره جهت سرکار خانم رهبر قبول نموده مازاد آنرا، چنانچه مازادی موجود است، جهت تعدادی از خوانندگان علاقه مند و نیازمند یک شماره را به عنوان هدیه ارسال فرمایید».

دوست عزیزه شماره های یک تا چهار نیمه دیگر را جهت خانم رهبر فرستادیم، همچنین شماره سه و چهار را جهت خانم توران سحرگان که تقاضای دریافت رایگان نیمه دیگر را کرده بودند.

از موقتاً نامه ای داشتیم از دوستی به نام خانم کتابون. در ضمن نامه از ما گله کرده اند که جواب دو نامه قبلی ایشان را که متقاضی اشتراک نیمه دیگر هستند نداده ایم.

دوست عزیز، جواب نامه قبلی شما داده شد ولی به علت تغییر آدرس‌تان نامه برگشت خورد. جواب نامه اخیر شما به آدرس جدیدتان فرستاده شد. این مسئله در مورد چند تن از مشترکین نیمه دیگر نیز صادق است. لطفاً تغییر آدرس خود را به ما خبر بدهید. این دوست عزیز در ضمن با چند تن دیگر از زنان در کازادا تجمع مطالعاتی و تحقیقاتی دارند و به مناسبت مرگ سیمون دو بوآر جلسه سخنرانی داشتند که جزوه آن را برای ما فرستاده‌اند برای مهیّم کردن خوانندگان در سخنرانی ایشان، آن هم در مورد یکی از مهم‌ترین پایه گذاران فمینیسم در جهان غرب، قسمت کوتاهی از این جزوه را در اینجا نقل می‌کنیم:

«سیمون دو بوآر یکی از رهبران ادبیات فرانسه است که با کتاب جنس دوم توانست مشکل دار جنش زنان جهان شود. او همدم و همراه مادام العمر ژان پل سارتر بود. سیمون دو بوآر در پانزدهم آوریل ۱۹۸۶ در سن ۷۸ سالگی در پاریس درگذشت. در بیست آوریل ۱۹۸۶ یک راهپیمایی هفت هزار نفره در پاریس برای تشییع جنازه او ترتیب داده شد که در نوع خود بی نظیر بود... در این راه پیمایی نخست وزیر سابق فرانسه، رهبران چپ، نویسندگان و بزرگان ادبی فرانسه شرکت داشتند... سیمون دو بوآر در سرتاسر زندگی پر شموش در به انجام رساندن تعهدش نسبت به جنش زنان جهان به طور پیگیری فعال بود... کتاب جنس دوم، موجب رشد آگاهی واقعی زن در سراسر جهان گردید.»

دوست عزیز بنام چکاوک از هلند برای ما قطعه شعری فرستاده‌اند بنام «برای زنان فاحشه این نفرین شدگان زمین». در خاتمه نوشته‌اند «در هر صورت مرا یار خود بدانید» امیدواریم نیمه دیگر شایسته محبت و همدلی شما باشد. قسمتی از شعر ایشان را در اینجا نقل می‌کنیم:

من دلم می‌گیرم

وقتی عشق برای فاحشه‌ها

ترنم دلگیر باران نیست.

بانیان «گاهنامه‌ی قصه» از موترال در کمال محبت نخستین دفتر کارشان را برایمان فرستاده‌اند و همچنین از ما در مورد کارشان نظر خواهی کرده‌اند. دوستان عزیز، امیدواریم در کارتان بسیار موفق باشید. از اینکه ما را لایق نظر خواهی دانسته‌اید بسیار سپاسگزار و در عین حال شرمندیم که امکان پاسخ نوشتن به شما فراهم نشد.

دوستان دیگری از جمله خانم مینو روز از انگلیس و خانم و یا آقای م. آواد از کازادا از ما در مورد دسترسی به مدارک، آرشیو، فیلم و کتاب نیمه دیگر (در رابطه با مسئله زنان) سؤال کرده‌اند. در حال حاضر متأسفانه نیمه دیگر هنوز کتابخانه منظمی ندارد. اعضای هیئت تحریریه برای تهیه گزارش و یا مطالبی که جنبه مستند دارد از منابع کتابخانه‌های مختلف استفاده می‌کنند. نیمه دیگر مشتاق دریافت مطلب از شما دوستان عزیز است تا



از طریق چاپ آنها را در اختیار همه بگذارد. در ضمن خانم یا آقای م. آباد برای اطلاع بیشتر در مورد فیلمی که طالب آن هستید می‌توانید با کانون ایرانیان لندن که آدرس آن در بخش «فعالیت‌های زنان» همین شماره آمده تماس بگیرید.

در مورد مشکلات مالی نیمه دیگر در شماره‌های قبل به تفصیل سخن گفته ایم. نیازی به تاکید نیست که نیمه دیگر با مشکل مالی روبرو بوده و هست. نکته دیگری که لازم به یادآوری است در مورد رنگ جلد شماره ۳ و ۴ است (این دو شماره در یک جلد گنجانده شده بود). رنگ روی جلد شماره‌های ۱ و ۲ متفاوت بود چرا که قرار ما این بود که رنگ روی جلد نیمه دیگر را هر بار تغییر دهیم. ولی متأسفانه در اثر اشتباه چاپخانه رنگ جلد شماره ۳ و ۴ همان با رنگ جلد شماره ۲ درآمد و احتمالاً برخی از دوستداران نیمه دیگر موفق به تشخیص شماره ۳ و ۴ از شماره ۲ نشدند. از همه خوانندگان عزیز تقاضا می‌شود که به این موضوع توجه داشته باشند؛ و این مطلب را به سایر علاقه‌مندان نیز یادآوری کنند. و اما مطالب این شماره: مصاحبه بسیار خواندنی و جالبی داریم با دکتر ناهید طویبا در مورد مسئله ختنه زنان در سودان. ناهید طویبا که نخستین جراح زن در سودان است مدیریت پروژه‌ای را به عهده دارد که «مرکز اطلاعات و منابع در مورد ختنه زنان» نام گرفته است. این زن بسیار آگاه با کوششی خستگی ناپذیر در کشوری که مثله کردن اندام جنسی زنان (به اصطلاح ختنه) یک سنت ریشه دار قدیمی است، به مبارزه با این مسئله پرداخته است. مقاله دیگری داریم از خانم آرلین دلال فر درباره فعالیت‌های تولیدی زنان در اقتصاد معیشتی ایران. مقاله «جنبش مافرجت زنان انگلیس» که از شماره ۱ نیمه دیگر آغاز شده بود در این شماره پایان می‌یابد. بخش‌های دیگر نیمه دیگر چون داستان، شعر، نقد...

کتابچه، تجربه‌های زنان، آرشو، یک و نوله‌ژی، و فعالیت‌های زنان نیز همه حاوی مطالب بسیار جالبی هستند. البته قضاوت نهایی درباره کیفیت و کمیت کار به عهده شماست. شما هستیم. ما را فراموش نکنید. نیمه دیگر نیازمند تداوم کمک‌های شماست.

### یادداشتها:

- ۱- رجوع شود به
  - ۲- کشش دیوانه و پسر خوانده خود زید به منزله او زینب پشت جاش می‌شود که دعا خوانان زینب داستان خروج یا عه زینب را طلاق می‌دهد و
- F. Mernissi, *Beyond The Veil*. John Wiley & Sons. 1975. p. 11
- از محمد به زن پسر خوانده اش داستانی است آشنا. پیغمبر روزی برای دیدار از خانه بیرون می‌دود. این ماجرا منجر به ازدواج پیغمبر با زن پسر خوانده اش شد. جده محمد را برای زید تعریف می‌کند و پسر خوانده علت ماجرا را می‌فهمد. زید او را برای ازدواج تقدیم محمد می‌کند. (F. Mernissi, pp. 22-23)

۳. ابو محمد الغزالی، احیاء علوم الدین، قاهره، ۱۹۶۴، جلد دوم. بخش راجع به ازدواج، نقل شده از کتاب F. Mernissi, (1975), pp. 4-11.

● طرحهای ضمیمه از بیرون اسدی پور.

مجموعه ای از طرحهای ایشان در وقایع روزمره انتشار یافته است.

نشر از کتاب نمونه:

**Ketab-e-Nemouneh**

**P.O. Box 850029**

**New Orleans, LA 70185-0029**

**U.S.A.**

مشترکین عزیز نیمه دیگر

لطفاً تفسیر نشانی خود را به ما اطلاع دهید تا در

دریافت نشریه تان وقفه ای رخ ندهد.

آرلین دلال فر

## جای خالی زنان در محاسبات آماری ارزیابی کارزن در اقتصاد معیشتی ایران

رشد سرمایه داری تغییرات متفاوتی در زندگی زنان روستایی جهان سوم به وجود آورده است. در این مقاله، تغییراتی که در روستاها، مشخصاً در روستاهای ایران، بر اساس تقسیم کار بر مبنای جنسیت رخ داده است، و همچنین تأثیر این دگرگونی‌ها بر کار تولیدی و نقش زنان در تولید مثل\*، مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

آمار که توسط دولت‌های مرکزی و سازمان‌های بین‌المللی جمع‌آوری می‌شود به منظور تعیین آهنگ رشد و توسعه اقتصادی بازاری و بالا رفتن درآمد ناخالص ملی است. در این آمار و سرشماریها زنان از طرف زیر به حساب آورده می‌شوند: ۱) بخشی از کل جمعیت، بر حسب سن؛ ۲) بخشی از جمعیت فعال اقتصادی بر حسب گروه شغلی و نوع فعالیت، و یا بخشی از جمعیت غیر فعال؛ ۳) بر حسب سطح تحصیلات؛ ۴) بر حسب وضع زناشویی؛ ۵) بر حسب وضع سکونت و مهاجرت؛ ۶) بر حسب میزان باروری، طول عمر و مرگ. بر مبنای این آمار و ارقام در زمینه‌های زیر می‌توان اطلاعاتی به دست آورد: تعداد زنانی که از لحاظ اقتصادی غیر فعال هستند و بخشی از ارتش ذخیره کار به حساب می‌آیند؛ تأثیر تحصیلات بر میزان شرکت زنان در نیروی کار؛ طول عمر، میزان باروری و نسبت تعداد فرزندان به تعداد مادران که نشان‌دهنده منبع بالقوه تولید مثل آینده نیروی کار است. علی‌رغم ارزش این گونه اطلاعات و آمار، که در برنامه ریزیهای توسعه اقتصادی مورد استفاده واقع می‌شود، در رابطه با تعریف کار زنان در نواحی روستایی این طرق آمارگیری دارای کمبودهای فاحشی است.

این نوع تقسیم بندی بر اساس جنسیت در برگیرنده قواعد، ارزشها، ایدئولوژیها و ساختار اجتماعی دوره مشخصی از تاریخ است و تصویری از وابستگی زنان می دهد که نقش زنان را در تولید معیشتی و نجاری پنهان نگه می دارد. پنهان ماندن شرکت زنان در تولید جنبه ای رسمی و فرهنگی دارد، بدین معنی که هم دولتها بر آن صحه می گذارند و هم در فرهنگ ریشه دارد. به طور مثال به حساب نیامدن نقش اقتصادی زنان هم در نوع گردآوری آمار و هم در اطلاعات کسب شده به چشم می خورد. علت این امر آنست که اکثر سرشماریها تنها کارهایی را که زنان در مقابل آن مزد دریافت کنند به عنوان فعالیت اقتصادی به حساب می آورند. زنانی که به کار تولیدی خانگی اشتغال دارند و هرگز مزدی

در برآورد می شوند، در این آمارها نادیده گرفته می شوند. شغلهایی که در خانه انجام می دهند و در صورتی که در خارج از خانه کار نمی کنند، در آمارهای رسمی نادیده گرفته می شوند. بدین ترتیب آن گونه فعالیت های معیشتی و خانگی که عمدتاً توسط زنان انجام می گیرد از آمار تولید و درآمد حذف می شود.

در مورد مکانیزم های رسمی که موجب تحریف و مبهم شدن میزان شرکت زنان در تولید می شود نحوه طرح سوال از جانب مأمورین آمار است، که معمولاً مریضه ها را « شما چیست؟ » گروه بندی اقتصادی جمعیت بالای ده سال بر مبنای جواب انجام می گیرد. مطابق پرمشنامه های فعلی آمارگیری، زن خانه دار در گروه از « غیر فعالان » می گنجد. اغلب زنان در جواب به سوال بالا خانه داری را به عنوان اصلی خود ذکر می کنند، حال آنکه فعالیت های فرعی زنان که به طور کامل آمارگیری به حساب نمی آید شامل کارهای متعددی است از قبیل: صنایع جهت مصرف خانواده، نگهداری از حیوانات، کارهای فصلی مانند مبارزه با آفات، تهیه آب و سوخت، پاک کردن و خشک کردن حیوانات و میوه جات، نخریسی، بافتندگی، قالیبافی، نان پزی، آشپزی، بچه داری و سایر کارهای خانگی.

از مکانیزم های رسمی، مسئله تعیین زمان کار برای فعالیت های بدون مزد زنان نیز قابل توجه است. به نظر می رسد که در اکثر کشورها، اشتغال در خانه به عنوان یک فعالیت اقتصادی محسوب نمی شود. این کار می کند، حال آنکه چنین سوالی از زنان اگر مردی بگوید به کار کشاورزی مشغول است، به عنوان کشاورز طبقه واقع امر اینست که زنان، به ویژه در فصل برداشت محصول، ساعاتی بیش از مردان به کار کشاورزی مشغولند.

نکته دیگر اینست که اطلاعات آماری تعریف به خصوصی از نوع فعالیت هایی که کار حساب می آید نمی دهند. به نظر می رسد که تنها کار کشاورزی در مزرعه به حساب می آید. سایر فعالیت های تغذیه تبدیل و تولید مواد غذایی، نگهداری

مثلاً در فصل  
دار طبقه بندی  
زنان انجام می  
مثال دو  
زنان در تولید  
« شغل کتونی  
به این سوال  
لحاظ اقتصاد  
عنوان فعالیت  
در این نحوه  
دستی، تولید  
آفات و حشرات  
دوشیدن شیر  
خانه داری.  
مثال سو  
باید تعیین شود  
می پرسند که  
مردان نمی شود  
بندی می شود.  
از مردان به کار  
مسئله دیگر  
کشاورزی به  
عنوان کار تولید



از حیوانات، و غیره کار تولیدی محسوب نمی شود. در اینجا نیز با تبعیض جنسی مشخصی در اطلاعات آماری مواجه می شویم.

مثالهایی از مکاتبه های فرهنگی را که موجب می شود کار اقتصادی زنان کمتر از واقعیت امر به حساب آید می توان در روشهای پدرسالارانه مردان مصححیه گرجستان

و کوبا مشاهده کرد. در این موارد، علاوه بر آنکه در نظر نگیران و بی به

شوهر و خانواده خود کمک می رساند. فعالیت او، به جای کار، وظیفه همسری دیده تعریف می شود. این گونه تصویر از مسئولیتهای به اصطلاح طبیعی زن مورد قبول شوهر اغلب خود زن نیز هست.

به دلیل مجموعه ای از این مکاتبه های رسمی و فرهنگی است که بن تصورات درست از نقش زنان حاصل می آید که گویا کار کشاورزی زنان فصلی و کمکی است. این تصویر به نوبه خود باعث می شود که فعالیت تولید زنان در اقتصاد روستایی نادیده گرفته شود. این گونه اطلاعات آماری، که بر مبنای دید بخصوصی جمع آوری شده، تعصبات رایج در مورد نقشهای تولیدی زن و مرد در مناطق روستایی را تحکیم می کند. در ایران کار بدون مزد زنان در تولید کشاورزی به ندرت بیان آماری پیدا می کند. حتی آنکه بنا به سرشماری سال ۱۹۶۶ در گروه کارکنان کشاورزی ۱۰ درصد مردان و ۶ درصد زنان «کارکن بدون مزد خانوادگی» هستند. مطالعات تعیینی که راجع

سازمان جهانی کار با همکاری وزارت تعاون و امور روستاها، در اوایل دهه ۱۹۷۰ در ایران صورت گرفت اطلاعات متفاوتی به دست می دهد که نشانگر آنست که آماردویشی هیچوقت فعالیت های تولیدی زنان روستایی را به درستی بیان نکرده اند.

نتایج پژوهشی که در تعدادی از واحدهای روستایی شهرستان نائین از استان اصفهان در فوریه و مارس سال ۱۹۷۳ صورت گرفت نشان می دهد که سهم تولید کشاورزی در کل تولید منطقه پایین رفته است. این مطلب با نتایج سرشماری های عمومی کشور نیز همراه است که بنا به آن سهم تولید کشاورزی در کل تولید از  $48/9$  درصد در سال ۱۹۵۶ به  $28$  درصد در سال ۱۹۶۶ تقلیل یافته بود. فصل کشاورزی در این ناحیه ۵ ماه بیشتر دوام نمی آورد و روش های رایج کشاورزی اشتغال کافی و درآمد مناسبی برای درصد قابل توجهی از کارگران روستایی فراهم نمی آورد. در چنین شرایطی یکی از منابع مهم درآمد در نائین، صنایع دستی روستایی است. به منظور افزایش درآمد، درصد بالایی از زنان در این خانوارهای روستایی به فعالیت های نظیر قالیبافی، سبده بافی، طناب رسی، تولید ظروف گلی اشتغال دارند. بنا به نتایج این پژوهشها زنان هم در تولید کشاورزی و هم در صنایع دستی اشتغال به کار داشتند، حال آنکه مردان بیشتر از راه مهاجرت فصلی به شهرهای نزدیک جبران کمی درآمد کشاورزی را می کردند. در مقایسه با نتایج سرشماری سال ۱۹۶۶، پژوهش سال ۱۹۷۳ نشان می دهد که میزان عمومی (مرد و زن) فعالیت اقتصادی در این ناحیه تغییر چندانی نکرده است:  $52$  درصد در سال ۱۹۶۶ و  $53$  درصد در سال ۱۹۷۳. ولی میزان فعالیت اقتصادی بر حسب جنس دو گرایش متفاوت را نشان می دهند: در مورد مردان کاهش از  $74/2$  درصد (۱۹۶۶) به  $66/4$  درصد (۱۹۷۳)، در مورد زنان افزایش از  $30/2$  درصد (۱۹۶۶) به  $37/6$  درصد (۱۹۷۳). در پژوهش سال ۱۹۷۳ هر زنی که در فعالیت تولیدی، به جز صرفاً خانه داری، به مدت یک روز یا بیشتر در هفته سرشماری اشتغال داشت به عنوان فعال اقتصادی به حساب آمده بود.

در بیرجند، از استان خراسان، نیز نتایج مشابهی مشاهده می شود. سرشماری سال ۱۹۶۶ میزان فعالیت اقتصادی زنان را  $49/7$  درصد می داند. پژوهش سازمان جهانی کار در سال ۱۹۷۱ این میزان را  $44/3$  درصد حساب می کند. افزایش شرکت زنان در نیروی کار را می توان با کاهش تولید کشاورزی و افزایش نفش صنایع دستی، به ویژه قالیبافی به مشابه منبع اصلی درآمد خانوار توضیح داد. پژوهش نائین نشان می دهد که  $90/2$  درصد کسانی که به صنایع دستی اشتغال دارند زن هستند. با در نظر گرفتن ضرورت مهاجرت مردان به شهرها شرکت زنان در کار کشاورزی مزارع کوچک نیز افزایش یافته است. یک دلیل دیگر برای کاهش درصد مردان در نیروی کار نیز این می تواند باشد که درصد بالاتری از پسران به تحصیلات خود ادامه داده، دیرتر به نیروی کار می پیوندند و در نتیجه درصد شرکت زنان در نیروی کار درستین ۱۰ تا ۱۹ سالگی از مردان همین گروه





منفی بالا قرار است.

نتایج تحقیق سازمان جهانی کار در سال ۱۹۷۳ در منطقه لاهیجان از استان گیلان نیز اطلاعات بیشتری از شرکت زنان در نیروی کار در اختیار ما قرار می دهد. در این ناحیه برنجکاری، چایکاری، ماهیگیری، و تولید ابریشم منابع اصلی اشتغال مردم روستایی است. ماهیگیری تنها شغلی است که در این ناحیه عمدتاً به مردان انحصار دارد، حال آنکه برنجکاری و چایکاری را عمدتاً زنان به عهده دارند. سرشماری ۱۹۶۶ میزان عمومی شرکت زنان در نیروی کار در ناحیه لاهیجان را ۴۰ درصد اعلام می دهد. بنا بر پژوهش سازمان جهانی کار در سال ۱۹۷۳ این رقم ۵۵/۲ درصد است. این اختلاف نا محدودی می تواند ناشی از زمان آمارگیری بوده باشد. سرشماری ۱۹۶۶ در ماه نوامبر و پژوهش سازمان جهانی کار در ماه اکتبر انجام گرفت و در ماه نوامبر سطح فعالیت کشاورزی به مراتب پایین تر از اکتبر است. بنا به نتایج پژوهش سازمان جهانی کار در این ناحیه قریب ۸۶ درصد از زنانی که به تولید کشاورزی اشتغال دارند کارکنان بدون مزد خانگی هستند و فقط ۱۴ درصد کارگر مزد بگیرند. بنا به این پژوهش حتی در ماه اکتبر نیز که عمده کار کشاورزی در مزارع برنج و چای به پایان رسیده، درصد قابل توجهی از زنان ۲۰ الی ۵۰ ساعت در هفته مشغول به کار بوده اند. این آمار نشان می دهد که شرکت زنان در نیروی کار در منطقه لاهیجان به هیچ وجه فرعی نیست و زنان سهم قابل ملاحظه ای در تولید

درآمد خانواده دارند و سرشماری ۱۹۶۶ که در ماه نوامبر، در فصولی که کار کشاورزی بسیار کم است به عمل آمده است، به نادرست بسیاری از زنان کارگر خانگی بدون مزد را تحت عنوان خانه دار و در نتیجه از لحاظ اقتصادی «غیر فعال» طبقه بندی کرده است. پژوهشهای سازمان جهانی کار نشان می دهد که میزان شرکت زنان در نیروی کار بالاتر از آنست که سرشماری ۱۹۶۶ نشان داده است. همچنین از این پژوهشها روشن است که مردان کارگر ترجیح می دهند به کارمندی بپردازند تا کار در مزارع کوچک خودشان (حتی از راه مهاجرت به شهرهای نسبتاً دور) و در نتیجه نسبت زنان در تولید کشاورزی معیشتی و صنایع دستی بالا رفته است. زنان عموماً تعداد ساعات بیشتر در هفته کار می کنند تا مردان و از این لحاظ اطلاق مقوله «روز کار مضاعف» به کار زنان در اقتصاد روستایی بسیار بجاست. همچنین نسبت بالاتری از کار زنان در مقایسه با مردان به تولید برای مصرف خانوار اختصاص دارد و از این لحاظ در جوامعی که تاکید بر تولید تجاری و درآمد پولی است زنان در موقعیت نامناسبی قرار می گیرند.

تخمینهای سال ۱۹۸۱، بر مبنای سرشماری عمومی ۱۹۷۶، که تازه ترین نتایج آماري از ایران است، میزان فعالیت اقتصادی زنان را ۱۳/۳ درصد قلمداد می کند، در مقایسه با رقم مشابه برای مردان که ۶۸/۴ درصد حساب شده است. درصد پائین زنان فعال از لحاظ اقتصادی نشان می دهد که شرکت زنان در کارهای تولیدی همچنان دست کم گرفته می شود. به طور مثال، در این تخمینها توزیع جمعیت فعال بر حسب جنس برای استان گیلان ۲۹ درصد زن، ۷۱ درصد مرد، برای استان اصفهان ۲۰ درصد زن، ۸۰ درصد مرد، و برای استان خراسان ۳۰ درصد زن و ۷۰ درصد مرد محاسبه شده است.

دست کم گرفتن نقش زنان در فعالیتهای اقتصادی در ممالکی که روابط سرمایه داری در تمام حیطه های فعالیتهای انسانی رخنه نکرده است شدیدتر نمایان می شود. در ممالک در حال توسعه، تولید غیر کالایی رایج تر است و زنان اکثراً در خانه به کارهایی اشتغال دارند که مستقیماً به تولید برای فروش مربوط می شود. صنایع دستی و قالیبافی، به طور مثال، به نظر می رسد به گونه ای «طبیعی» جزئی از کار خانگی به حساب آید و در محاسبه تولید ناخالص ملی جایی پیدا نمی کند. از این لحاظ ذکر مشاغل فرعی و اصلی زنان، و همچنین تعیین فعالیتهایی که زنان تحت عنوان «کار بدون مزد خانگی» بدان مشغولند، برای تصحیح تصویر ما از کار زن ضروری است. تعیین دقیق تر مرز بین کار خانگی زراعی (بخش معیشتی)، کارمندی زراعی، کارمندی غیر زراعی، و کار بدون مزد کشاورزی لازم است. اقتصاد خانگی و تولید معیشتی جزئی از بخش غیر کالایی اقتصاد روستایی است. یکی از تحریفهای اصلی در تخمین نیروی فعال کار تاکید بر تولید کالایی است. باید طبقه بندیهای فراسوی آنچه تولید سرمایه داری تعریف می کند، با تاکید بر تمایز بین تولید کالایی و تولید برای مصرف مستقیم، در محاسبه نیروی فعال کار



به کار گرفت. پیش فرضهای فکری و ایدئولوژیک در مورد طبیعت کار زن بایستی به زیر سؤال گرفته شود، به طور مثال این تصور رایج که مرد نان آور اصلی خانواده است و بدین دلیل مزد زنان پایین تر از مردان است، چرا که درآمد آنان درآمد کمکی به خانواده است. در بسیاری موارد زنان به تنهایی نان آور خانواده هستند، هیچ وابستگی به درآمد مردان ندارند و نیازهای مشخص آنان می باید مستقیماً مورد نظر قرار گیرد.

رشد روابط سرمایه داری در ایران باعث به وجود آمدن اقشار متفاوتی در روستاها شده است. کار تولید زنانی که در اقشار پایین جامعه روستایی بران قرار دارند از کار زنان اقشار بالایی جامعه دست کم تر گرفته می شود. عوامل اجتماعی - اقتصادی که طبقه بندی کار زنان را تحت تاثیر قرار می دهد باید مشخص شود، از قبیل: مالکیت زمین، نقش پدر سالاری در خانواده، کار خانگی، تولید مثل، دسترسی داشتن به کار مزدی، و همچنین اقتضایاتی که زن و مرد در مورد نقش تولیدی و اجتماعی خود دارند. نابرابریهای بر حسب جنس بستگی به مناسبات طبقاتی دارند، ولی برای بیان این نابرابریها بایستی پدر سالاری به مثابه یک ایدئولوژی تحکیم یافته و تاریخی در تمام طبقات اجتماعی مورد بررسی قرار گیرد. تا زمانی که کار خانگی زنان و نقش آنان در تولید مثل به عنوان نقش طبیعی آنان در نظر گرفته می شود، موقعیت زنان برای شرکت در کارهای مزدی و تفاوت بر حسب جنس باز تولید می شود. در هر حال کار زن بایستی به عنوان اشتغال به حساب آید، چه این

اشتغال کار غیر مزدی خانگی باشد و چه باز تولید اجتماعی. دولت‌ها، حتی در ممالک به اصطلاح سوسیالیستی این گونه تعریفات در مورد «طبیعی» بودن کار زن در خانه را تحت سؤال قرار نداده‌اند، اگر چه سعی کرده‌اند مساوات در کار مزدی برقرار شود. در نتیجه به نظر می‌رسد که رابطه بین تقسیم کار بر حسب جنس در خانواده و در اجتماع بیستی به عنوان یک مجموعه واحد اجتماعی - اقتصادی مطرح گردد.

این مقاله از متر اصلی انگلیسی به فارسی برگردانده شده است. در گروه پژوهش زنان - لوس آنجلس که کار این ترجمه را به عهده گرفتند تشکر می‌کنیم. متن نهایی توسط نویسنده بازبین شده است. عکسها همگی توسط نویسنده در اختیار نسخه دیگر قرار گرفته است.

### توضیح:

«عبادت «تولید مثل» به معنای رایج فقط به معنای بیولوژیک آن، یعنی حاملگی و زایمان، به کار گرفته می‌شود. در این مقاله، اما، این عبارت به معنای گسترده‌تری به کار می‌رود، چرا که در روابط کنونی پدرسالارانه نقش زن در تولید مثل به حاملگی و زایش ختم نمی‌شود. بار سنگینی از فعالیتهای اجتماعی که مربوط به پرورش جسمی و فکری کودکان می‌شود بر عهده فرد مادر قرار دارد، که گویا برخاسته از طبیعت و طبیعت زن بودن و مادر شدن است. «تولید مثل» در اشاره به تمامی این مجموعه فعالیتها به کار می‌رود.

آذر طیری

نیمه مثله شده

## گفتگویی با دکتر

ناهید طویلیا

آنشب شش سالگی خود را بیاد می آورم که گرم و آرام در بستر خود غنوده بودم. — در آن حالت دلپذیر نیم خواب و نیم بیدان و با آن خواب های رنگارنگ کودکی که چون پریان خیالی با سرعت، ولی آرام و بی صدا، از برابرم می گذشتند. در درون بسترم حرکت چیزی شبیه به یک پنجه سرد و زمخت را احساس کردم که به لمس و جستجوی بدن من سرگرم بود. گویی به دنبال چیزی می گشت. همزمان با آن، پنجه ای دیگر، بهمان بزرگی، سردی و زمختی اولی، بر دهان من قفل شد تا مرا از فریاد زدن باز دارد. آن ها مرا به حمام بردند. چهره هایشان را بیاد نمی آوردم، اینکه مرد بودند یا زن، و یا تعدادشان را. به نظرم دنیا را ابر تیره ای فرا گرفته بود که مرا از دیدن باز می داشت. شاید هم آن ها چیز خاصی به روی چشم های من گذاشته بودند. همه آنچه که بخاطر می آورم این است که ترس مرا فرا گرفته بود و تعداد آن ها نیز زیاد بود. هم چنین چیزی شبیه یک گیره آهنی را بیاد می آورم که دست ها، بازوان، و ران های مرا در خود می فشرد

طوری که قدرت هر گونه حرکت یا مقاومت را از من سلب می کرد. تماس سرد و یخ زده کاشی های حمام در زیر بدن برهنه ام را بیاد می آورم، و صداهای ناشناس و زمزمه های نامفهومی را که گاه و بیگاه با صدای فلزی ناهنجار قطع می شد. صداهایی که فضا را هنگام تیز کردن چاقوی خود و قبل از سر بریدن گوسفند عید قربان بخاطر می آورد.

خون در رگ های منجمد شده بود. گمان می کردم که چند نفر دزد به اطرافم خزیده و مرا از بسترم ربوده اند. به نظر می آمد آن ها آماده می شوند تا حلقوم مرا بپزند و این همان اتفاقی بود که همیشه در داستان ها در کمین دختر بچه گان شیطانی چون من می نشست. داستان هایی که مادر بزرگ پیر روستایی من با اشتیاق فراوان برایم نقل می کرد.

گوش هایم را تیز کردم تا صدای ناهنجار فلز را خوب بشنوم. لحظه ای که صدا قطع شد، انگار قلب من از زدن باز ایستاد. من قادر نبودم چیزی را ببینم اما حس می کردم که نفس در سینه ام حبس شده است. چیزی که صدای سوهان از خود بیرون می داد ظاهراً بمن نزدیک و نزدیک تر می شد.



درست در وسط آن افراد غریبه، یا آزان حرف می زد و نبخند تحویلشان می داد، انگار که آن ها همین چند لحظه پیش در مراسم تکه پاره کردن دخترش شرکت نکرده بودند.

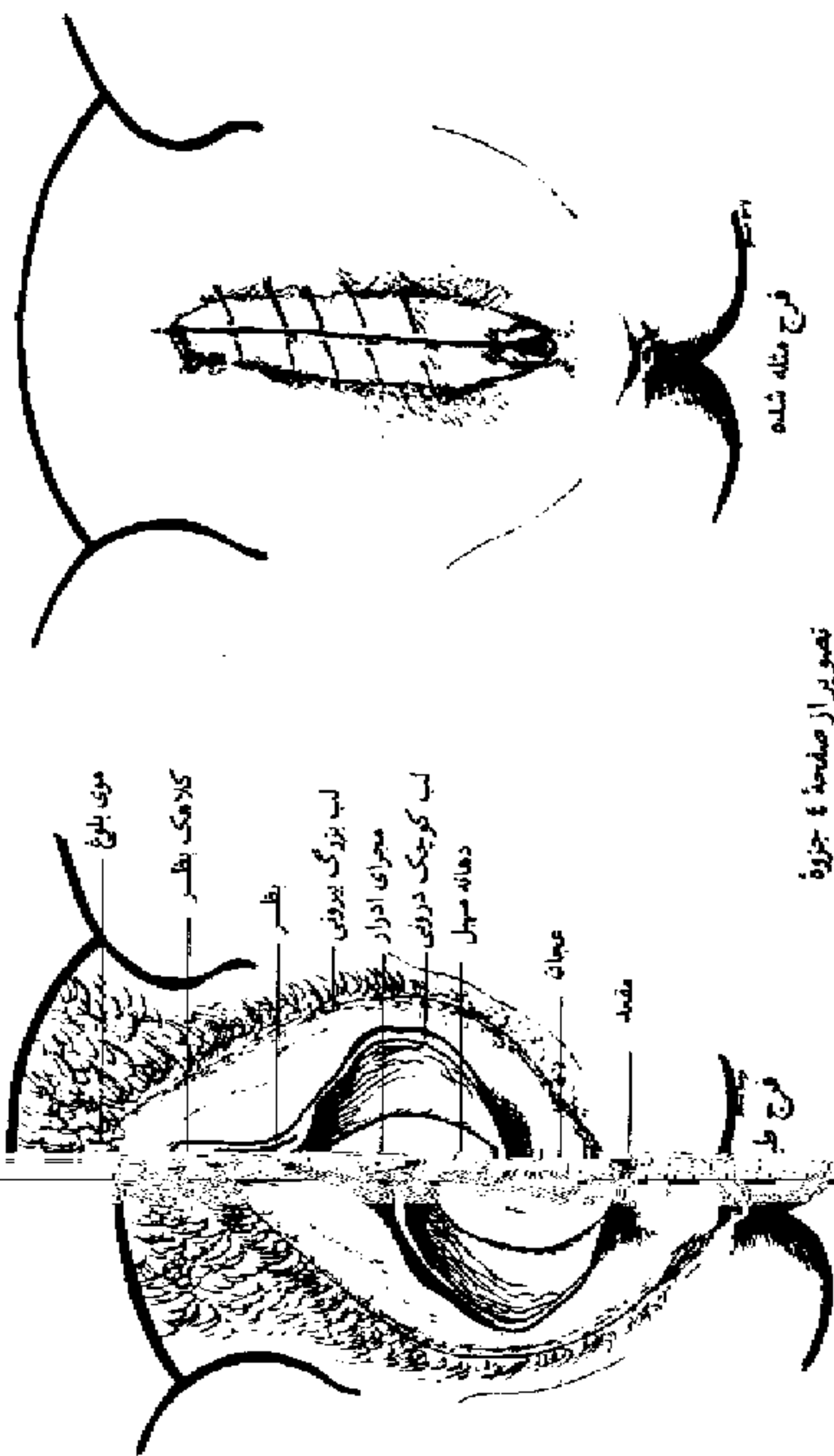
آنها مرا به بسترم باز گردانیدند. سپس خواهرم را که دو سال از من کوچکتر بود چنگ زدند، درست بهمان تریبی که چند دقیقه قبل مرا چنگ زده بودند. من با تمام قدرتم فریاد زدم: نه! نه! صورت او را که در میان دست هایی درشت و خشن حبس شده بود می توانستم ببینم. رنگش مثل مرده ها پرینه بود. چشم های گشاده سیاهش در یک لحظه ناتمام با چشم های من تلاقی کرد. نگاه وحشت زده ای که هرگز نمی توانم فراموش کنم. لحظه ای نگذشت که او نیز رفته بود، پشت درهای حمام و همان جا که من تازه ترک گفته بودم. نگاه هایی که ما مبادله کردیم گویی به هم می گفتند: «حالا می فهمیم که چیست. حالا می - جنس فاجعه ما از کجا ریشه می گیرد. ما از جنس خاصی متولد شده ایم - جنس موثث. سرنوشت ما را از آغاز به سیاهی رقم زده اند. به قطع تکه ای از بدنمان به وسیله دستائی مرد، بی احساس و جنایتکار.»

صفحات ۴۵ - ۴۳، از کتاب «چهره عربان زن عرب»، نوال الهداوی،

ترجمه مجید فروزین و رحیم مرادی، کانون نشر اندیشه های نوین، تهران، ۱۳۵۹.

#### مقدمه:

قطع بظرو و لبهای درونی و بیرونی دهانه مهبل منتهی است که در بسیاری از کشورهای آفریقا و برخی نواحی دیگر رایج است. دهها میلیون زن از عواقب این عمل از نظر جسمی و روحی تمام عمر رنج می کشند. در خفیف ترین نوع آن فقط کلاهک بظر را می برند. این تنها نوع عمل است که واقعاً با ختنه مردان قابل مقایسه است. ولی آنچه به غلط ختنه زنان نامیده می شود اغلب شامل جراحی شدیدتری است، از قطع تمامی بظر گرفته تا قطع دو لب کوچک درونی و دو لب بزرگ بیرونی دهانه مهبل و دوختن دهانه به جز مجرای کوچکی برای خروج خون حیض. این نوع عمل را «ختنه فرعونی» می خوانند. به تصویر ضمیمه مراجعه شود. این عمل در نواحی مختلف به سنین مختلف انجام می گیرد، از دختر بچه چند روزه، تا چند ساله و حتی در بعضی نقاط نزدیک به سن بلوغ. اکثر توسط قابله ها و در شرایط غیر بهداشتی رخ می دهد و گذشته از مثله شدن اندام جنسی زن و عواقب



فرج مثله شده

تصویر از صفحه ۴ جزوه

Female Circumcision, Excision and Infibulation

در زن بالغ

فرج طبیعی

آن، منجر به عفونت‌های مزمن و امراض گوناگون می‌شود. خونریزی شدید ممکن است منجر به مرگ شود.

برای زنانی که مورد «ختنه فرعونیه» قرار گرفته‌اند آمیزش جنسی بسیار درد آور است و قبل از زایمان حتماً باید دهانه مهبل که دوخته شده بود بریده شود، و گرنه هم به رحم و مهبل زن و هم به نوزاد صدمات زیادی می‌تواند وارد آید. قطع بظر و لب‌های مهبل اقدام‌های حساس جنسی زن را حذف می‌کنند و با حذف عصب‌های مهمی که مربوط به ایجاد لذت جنسی در زن است، از امکان لذت جنسی و انزال می‌کاهد و یا آنرا به کلی غیرممکن می‌کند.

در چندین سال اخیر بسیاری از زنان در مصر، سودان و دیگر کشورهای آفریقا و همچنین زنانی از جنبش زنان در کشورهای اروپا و آمریکا در سطح بین‌المللی و محلی برای ریشه کن کردن این سنت دست به فعالیت زده‌اند.

از جمله این زنان دکتر ناهید طوبیا، نخستین جراح زن در سودان است. وی که متولد سودان است تحصیلات خود را در خرطوم و قاهره تمام کرده است و تخصص جراحی را در انگلستان. از سال ۱۹۸۱ که به سودان بازگشت، در بیمارستان خرطوم کار می‌کند و مدیریت پروژه‌ای را به عهده دارد که «مرکز اطلاعات و منابع در مورد ختنه زنان» نام گرفته است. این پروژه در موسسه پزشکی سنتی، که بخشی از شورای تحقیقات پزشکی است، جریان دارد.

نخستین بار دکتر طوبیا را در ۱۳ ژوئن ۱۹۸۴ در یک سخنرانی که از طرف گروه «زنان و توسعه» در دانشگاه هاروارد ترتیب داده شده بود ملاقات کردم. این مصاحبه دو روز بعد در ۱۵ ژوئن ۱۹۸۴ ضبط شد. در آن زمان چند ماهی از اعلام حکومت نظامی توسط نومبری و وضع قوانین اسلامی از جانب او می‌گذشت.

\*\*\*

خوانندگان گائی که علاقه دارند درباره «ختنه» زنان به اطلاعات وسیعتری دست یابند به منابع زیر می‌توانند رجوع کنند:

*Female Circumcision, Excision and Infibulation*, Minority Rights Group, London, 1983.

*Women, Why Do You Weep?*, Asma El Dareer, Zed Press, London, 1983.

*Sisters in Affliction*, Raqiya H.D. Abdalla, Zed Press, London, 1982.

\*\*\*

آذر: می خواستم صحبت‌مان را با یک «اعتراف» شروع کنم. چهارشنبه که اعلامیه سخنرانی شما را دیدم، یا دولتی و بدبینی به صحبتتان آمدم. در این اعلامیه شما را به عنوان «پزشک، عضو موسسه تحقیقاتی پزشکی سنتی» در سودان معرفی کرده بودند. از خود می پرسیدم آیا خیال دارد از قطع بظر (کلیتریسی) و نپهای مهبل دفاع کند؟ آیا این سنتها را جبری از میراثی می داند که جز تحملشان و «درکشان» کاری نمی شود کرد؟ هیچ انتظار نداشتم که مطلب سخنرانی، درست برعکس، تشریح پرونده ای باشد که هدف آن ریشه کن کردن این سنتهاست، آنها را از طریق درگیر کردن خود زنان، و نه از طریق گونه ای برنامه دولتی و از راه مجراهای بی فایده دم و دستگاه دولت. به این دلیل و با این زمینه ذهنی، سخنرانی تان و آنچه می گوئید به انجام برسانید برایم تکان دهنده بود. برای نخستین بار حس کردم که لازم نیست نسبت به ریشه کن کردن سنت مثله کردن بدن زن آن قدرها عمیق به امید بود. این پرونده چگونه آغاز شد؟

ناهید: مدتها بود که من در مورد این مسئله فعالیت کرده بودم، اینجا و آنجا سخنرانی می کردم. مدیر موسسه پزشکی سنتی درباره این فعالیتها شنیده بود و از من خواست که مجموعه مستندی درباره ختنه زنان فراهم کنم و همه گونه اطلاعاتی در این زمینه را در مرکزی گردآوری کنیم. فکر خوبی بود، ولی از نظر من به بسط بیشتری نیاز داشت. علاقه من در آن بود که نه تنها همه اطلاعات لازم را گردآوری کنیم، بلکه این اطلاعات را بتوانیم در دسترس مردم قرار دهیم و وسیعترین آگاهی را در این زمینه ایجاد کنیم. بهمین دلیل نیز نام مرکزمان را «مرکز اطلاعات و منابع» گذاشتیم. شاید به نظر تان تعجب آور بیاید، ولی واقعیت امر اینست که در کشوری که بیش از ۹۶ درصد زنان آن «ختنه» شده اند، اطلاعات بسیار کمی در این زمینه وجود دارد. در طی شانزده ساله که در مدارس مختلف دولتی و خصوصی در سودان تحصیل می کردم، و از تجربه خانواده و دوستانم می دانم که هیچ یک از ما چیزی راجع به ختنه زنان نمی دانستیم. از این مهمتر آنکه هیچ یک از ما هیچگونه آموزشی در زمینه شناخت بدنمان و موقعیتمان در جامعه به مثابه زن ندیدیم. در دانشکده های پزشکی مباحث ختنه زنان و جنسیت زن جایی در تعلیم ندارند. اگرچه آلت جنسی و اجزاء دستگاه تناسلی مرد مفصلاً بحث می شود، به ندرت حتی صحبتی از قسمتهای خارجی دستگاه جنسی زن و کارکرد یک یک آنان پیش می آید. از بظر نامی هم برده نمی شود. در مورد مرد قضیه به کلی فرق می کند. علاوه بر کارکرد

بزرگ ترین بارزوی...  
 ح داده می شود. این مطلب هم در مورد دانشکده پزشکی قاهره و  
 دانشگاه خرطوم صحت دارد.  
 تن خرطوم دوره انترنی ام را می گذراندم، با صدها زنانی رو برو  
 کارکرد جنسی آن توضیح  
 هم در مورد دانشکده پزشکی  
 زمانی که در بیمار

شدم که از بیمه Vasicivaginal fistula آری رنج می بردند، یعنی دیواره بین مهبل و مثانه شان، به هنگام زایمان، به این دلیل که دهانه مهبل دوخته شده و در زمان زایمان باز نشده بود، صدمه دیده بود. حالت بسیار دردناک و شرم آوری است، زیرا ادران بلا اراده، از مثانه به مهبل و به خارج در می کند و زن دائماً بوی ادران می دهد و مورد طرد اطرافیان واقع می شود. با وجود آن که روزانه با این زنان سروکار داشتیم، هرگز به ما گفته نشد که این حالت نتیجه مستقیم دوخت دهانه مهبل است.

زمانی که در کلینیکهای بیماریمهای زنان کار می کردم، با صدها زانی مواجه بودم که در بدر به دنبال درمان عفونتهای مزمن بافتهای ناحیه لگن خاصره بودند و یا حاضر بودند برای درمان نازایی به هر چه تن در دهند. می دیدیم که در شرایط اجتماعی که قدرت زایندهگی زن دلیل وجودی او به حساب می آید این مسایل چه بر سر زنان می آورد. به تدریج یاد گرفتیم که این زنان را عصبی، دلتنگ و متهالض بخوانیم. ولی هرگز به ما نیاموختند که این زنان چه زندگی جنسی ناکامی دارند، که چگونه برخی از آنان می کوشند از «وظیفه زناشویی» شان، یعنی لذت جنسی دادن به شوهر حذر کنند تا از درد و مصائب ناشی از حاملگی در امان بمانند، و برخی دیگر می کوشند به هر قیمتی زنانگی و زایندهگی شان را به اثبات برسانند. هر دو گروه از افسردگی و احساس کمبود و گناه به شدت رنج می بردند.

تمام این مسائل و مشکلات زندهگی یک مسئله اجتماعی به غفلت می گذشت و حداقل اطلاعات پزشکی و درمانی در اختیار ما قرار می گرفت. حتی در این سطح نیز ارتباط بین این مسائل و «ختنه» زنان صحبتی نمی شد.

پس طبیعی است که ما نیاز به جمع آوری اطلاعات در این زمینه را حس می کنیم، ولی گرد آوری اطلاعات کافی نیست، می خواهیم این اطلاعات در وسیعترین سطحی بخش شود. در حال حاضر قصد داریم یک سلسله سمینارهایی در مورد جوانب متفاوت این مسئله — از زاویه مذهبی، مردم شناسی، تاریخی، و غیره — ترتیب دهیم. قصد داریم در طی دو سال آینده کتابنامه جامعی در این باره منتشر کنیم، جزوه ای که همه جوانب این رسم را توضیح دهد به چاپ برسانیم و یک اطلس پزشکی که انواع مختلف این رسم را توضیح دهد — در کجا، چگونه و عواقب هر کدام چیست — تهیه کنیم. امیدواریم بر مبنای این اطلس نمایش اسلایدی فراهم کنیم که برای برنامه سخنرانی در سراسر کشور مورد استفاده قرار گیرد.

اینها چارچوب رسمی پروژه ماست. هدف من اینست که این چارچوب محدودۀ ما نشود. به این دلیل در سطح دیگری هم کار می کنیم. شبکه ای از زنان سودانی سازمان داده ایم که علاقه مند به فعالیت در این زمینه اند. این شبکه گروه «زن و بهداشت» نام دارد. از آنجا که سازماندهی مستقل از دولت، به جز به دلایل دانشگاهی و یا خبریه، در

سودان قانونی نیست، این گروه به عنوان یک سازمان خیریه تشکیل شده است. اعضای این گروه شامل قابل‌ها و سایر زنانی می‌شود که در جلسات عام به ما مراجعه می‌کنند و ابراز علاقه می‌کنند که در این زمینه فعالیت کنند. از طریق این شبکه «زن و بهداشت» می‌کوشیم مشکلات مختلف بهداشتی زنان را به بحث بگذاریم، نقش رسوم سنتی و مشکلات جاری زنان را موضوع صحبت و توجه بدانیم.

آذر: این جلسات عمومی از کجا شروع شد؟

ناهید: من همیشه به مسائل زنان از دیدگاه جامعه‌شناسی، اینتولوژیک، و تحلیل فمینیستی علاقه‌مند بودم. ولی هیچوقت فرصت آن را نداشتم که کاری در این زمینه بکنم. وقتی درگیر کار پزشکی باشید تمام وقت و وجود شما را جذب خود می‌کند. وقتی در اواخر سال ۱۹۸۰ در انگلیس بودم فکر کردم حالا که دوره جراحی را تمام کرده‌ام وقت خوبی است که مدتی در مورد مسئله زن کار کنم. شش ماهی پزشکی را کنار گذاشتم و در یک دوره فوق لیسانس جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی ثبت نام کردم که به شکل برنامه‌داری در این زمینه مطالعه کنم. ابتدا قصد داشتم چیزی در زمینه تاریخچه سیاسی زنان بنویسم، ولی به تدریج طی مطالعاتم و به خاطر سابقه پزشکی‌ام بیشتر و بیشتر درگیر مسئله «ختنه» زنان شدم و بسیاری از زنان آشنایم تشویق کردند که روی این مسئله تمرکز کنم. به خاطر عقاید فمینیستی‌ام، سابقه پزشکی‌ام و اینکه سالیان دراز در مصر و سودان زندگی کرده بودم به نظر می‌رسید که فکر خوبی باشد در این زمینه کار کنم. در پایان این دوره مطالعه، مطلبی نوشتم که در کنفرانس مطالعات خاورمیانه در دانشگاه Durham (در شهر هال، انگلستان) ارائه کردم. این نوشته شهرتی یافت. در اواسط سال ۱۹۸۲، بی بی سی با من تماس گرفت که فیلمی در زمینه «ختنه» زنان می‌خواهند تهیه کنند و برای این فیلم با من هم مصاحبه کردند. این فیلم در سوم مارس ۱۹۸۳ در انگلستان پخش شد. من در ماه مه آن سال سفر کوتاهی به انگلیس کردم و وقتی به سودان برگشتم همه جا صحبت از این فیلم بود. دولت آن را سانسور نکرده بود، اگرچه دل خوشی هم از آن نداشتند. در ابتدای امر بی بی سی اجازه گردآوری مطلب در سودان داده بودند ولی وقتی فیلم آماده و پخش شد سفارت سودان در لندن ابراز ناخوشایندی کرد، برایشان شرم‌آور و مایه خجالت بود. بهر حال وقتی به سودان برگشتم یک روز در اواخر ماه اوت (۱۹۸۳) از جانب یک کلوب ادبی، که بیشتر اعضایش را مردان سالخورده‌ای تشکیل می‌دهد، به نام «انجمن دوستداران کتاب» تلفنی به من شد.

آذر: یعنی تقریباً یکسال پیش؟

ناهید: بله، همه چیز خیلی به سرعت اتفاق افتاد. کسی از جانب این انجمن به من تلفن کرد توضیح داد که فیلم بی بی سی را دیده‌اند و علاقه دارند جلسه‌ای برای نشان دادن فیلم ترتیب دهند و از من هم می‌خواستند که در این جلسه در این باره سخنرانی کنم.



من البته بسیار از این موقعیت خوشحال شدم، اگر چه اصلاً نمی دانستم که از کجا شروع کنم و چگونه در برابر گروهی مردان سالمند درباره «ختنه زنان» صحبت کنم. آرزو همه شرکت کنندگان در این جلسه مرد بودند؟

فاهید! اعضای انجمن همه مردند، ولی زنان را هم به جلساتشان دعوت می کنند. از کلوبهای قدیمی است که از سالهای دهه ۱۹۵۰ به جا مانده. جلسه مرا در روزنامه آنگهی کرده بودند. عده زیادی آمدند، با وجود آنکه نخستین جلسه از این دست بود حدود ۲۵۰ الی ۳۰۰ نفر آمدند، حدود ۸۰ درصد مرد، بقیه زن، زنان جوان، تیب دانشجو. با من هست که مادرم هم به آن جلسه آمد، که خیلی مرا تحت تأثیر قرار داد. اگر چه کمی هم معذب بودم، چون برای نخستین بار در یک جلسه عام درباره مباحثی صحبت می کردم که تا به حال حرفش را نکرده بودم. از آغاز تصویر روشنی در ذهنم داشتم که چگونه می خواهم با این مسئله برخورد کنم. می دانستم که سر مسئله جنسیت کوتاه نخواهم آمد. تا آن زمان، هر وقت مسئله «ختنه» زنان مطرح شده بود، از زاویه بهداشت و آموزش مطرح شده بود. نخستین باری که گونه ای «بحث علمی» در این مورد صورت گرفت، در دوره دولت مستعماری انگلیس در سودان در دهه ۱۹۲۰ بود. بعداً در سال ۱۹۴۶ مطالعه ای در این زمینه ترتیب داده شد و گزارشی بر این مبنای تهیه شد که پیشنهاد نهایی آن غیر قانونی کردن «ختنه» زنان و بسط آموزش و بهداشت نوین بود. فرصت بر این بود که تأثیر قانون و مدرنیزاسیون کشور به تدریج و در طی زمانی منجر به از بین رفتن این سنت خواهد شد. ولی این طور نشد. با آنکه قانون اساسی سودان، به سال ۱۹۴۶، این سنت را غیر قانونی اعلام کرد، امروزه ۸۲ درصد زنان مورد «ختنه فرعونیه» قرار گرفته اند، ۱۲ درصد دیگر «ختنه متوسط» و ۲/۵ درصد قطع بطن.

در دهه ۱۹۵۰ این موضوع به سینه سکوت سپرده شد. دهه استقلال بود و کسی حوصله بحث «ختنه» را نداشت. در دهه ۱۹۶۰ برخی افراد مطالبی در این زمینه نوشتند، اکثر دانشجویان پزشکی و متخصصین بیماریهای زنان بودند و برجسته های پزشکی این مسئله تأکید داشتند. تا آنکه در دهه ۱۹۷۰، دهه سازمان ملل برای حقوق زنان، برخی افراد و سازمانها در غرب مسئله را مطرح کردند و سازمان ملل نیز توجهی به این مطلب ابراز داشت. ولی هنوز دولتهای حاکم در کشورهای که این سنت رواج دارد بر این عقیده بودند که حساسیت این مسئله به قدری است که فقط از زاویه پزشکی می توان آن را طرح کرد. از نظر من، از دید یک زن، برای من بسیار روشن بود که از چه زاویه ای باید علیه این سنت موضع گرفت. من به هیچ وجه حاضر نبودم سر مسئله جنسیت زن کوتاه بیایم. چرا که اگر جز این کنیم، دوباره بر می گردیم به سطح ملاحظات پزشکی. واقعیت امر اینست که «ختنه فرعونیه» نوعی جراحی عمده به حساب می آید، تحت شرایط غیر بهداشتی صورت می گیرد که منجر به مشکلات پزشکی بسیار پیچیده ای می شود و در نتیجه در دهه ۱۹۶۰

عده زیادی از این فکر جانبداری می کردند که اشکال اساسی «ختنه» زن این عواقب پزشکی است و نه تأثیر آن بر جنسیت زن. ولی اگر مخالفت ما صرفاً بر مبنای پزشکی باشد، خوب، می توان گفت که خود «ختنه» اشکالی ندارد، فقط باید مطمئن باشیم که تحت شرایط بهداشتی صورت می گیرد و یا فقط اشکال افراطی تر «ختنه» ضرر دارد و قطع بظر اشکالی ندارد، چرا که صرفاً از نقطه نظر پزشکی قطع بظر فرق چندانی با ختنه مردان - که از نظر مذهبی لازم به شمار می آید - ندارد. پس می توانند بگویند که خوب، پسرها را ختنه می کنیم، گاهی هم شاید مشکلاتی پیش بیاید، ولی اغلب مهم نیست و رفع می شود و همین کار را با دخترها هم می شود کرد. و یا بحث کنند که خود رسم اشکالی ندارد به شرط آنکه در کلینیکها و بیمارستانها انجام گیرد و در شرایط بهداشتی. چنین برخوردی حد اکثر روش کار را تغییر می دهد، از دست ختنه گران سنتی و قابله ها به دست دکنرها و جراح ها منتقل می کند. کار این گروه قدرتمندتر و ثروتمندتر را رونق می دهد و قابله ها و ختنه گران کم بضاعت تر سربلا واقع می شوند. علاوه بر آن، نتیجه این امر این خواهد بود که این سنت، «تحت شرایط صحیح» و یا لاقلاً به شکل خفیف تر آن، مورد پشتیبانی رسمی دنیای پزشکی هم قرار می گیرد. چنین برآمدی باعث قوی تر شدن این سنت و دشوارتر شدن ریشه کن کردن آن هم خواهد شد. هدف من اینست که زنان بتوانند اعضای جنسی شان را نگهدارند، نمی خواستم این سنت، علاوه بر هر چیز دیگر، تطهیر پزشکی هم پیدا کند. بنا بر این تنها راهی که برای مبارزه علیه آن باز بود، جز بحثهای پزشکی، و با نوعی بحثهای تجربیدی حقوق بشر - که کسی در کشورهای ما به آن توجهی نمی کند - این بود که بگوییم زن حق دارد جنسیت خود را حفظ کند. این البته کار مشکلی بود. به خصوص برای من، یک زن مجرد، احتمالاً یا ظاهری «زیادی - متجدد»، و از خانواده غیر مسلمان. با این وصف مطمئن بودم که سر این یک مسئله نباید کوتاه آمد، اگر چه سر بسیاری دیگر مسائل حاضر به مصالحه بودم. بنا بر این از همان جلسه اول مسئله جنسیت را طرح کردم، و به روشنی و محکم موضعم را بیان کردم، گفتم که من علیه همه گونه «ختنه» زنان بحث می کنم.

آذر: در این جمله اول دقیقاً چه اتفاق افتاد؟

ناهید: اول جلسه فیلم بی بی سی را نشان دادیم. بعد من صحبت کردم. عکس العمل حضار بسیار دلگرم کننده بود. هیچ کس اعتراضی علیه این مطلب که باید به این سنت خاتمه داد نکرد. چند نفر، چند پزشک و مددکار اجتماعی، به پشتیبانی از من صحبت کردند. هیچ کس اعتراضات «اخلاقی» - که مثلاً ما نمی توانیم بگذاریم زنانمان بی بند و بار بشوند - مطرح نکرد. چند نفر مسئله بکارت را مطرح کردند.

آذر: ولی بکارت هم مسئله اخلاقی است.

ناهید: بیه و من هم به این دلیل سعی داشتم از طرح آن اجتناب کنم، به خصوص در

جلسات اولیه که در میان محافل دانشگاهی و مدعوین تحصیلکرده نر شهری بود. ولی همیشه از جانب حضار مطرح می شد و من بالاخره ناچار شدم این مسئله را هم در سخنرانیم جا بدهم. اجازه بده کمی راجع به محتوای سخنرانیم بگویم. البته سخنرانی جلسه اول این طور نبود، ولی به تدریج، بعد از چند ماه تجربه، به این شکل درآمد. استراتژی اصلی من اینست که بگویم مردم را نسبت به این سنت بیگانه کنم، آن «این همانی» را که نسبت به این سنت حس می کنند در هم بشکنم، از هر طریقی که میسر باشد. و اینجاست که برخی مصالحه ها و کوتاه آمدنهای من مطرح می شود. سعی می کنم «این همانی» در سطح ملی را در هم بشکنم، از این طریق که توضیح می دهم این سنت محدود به سودانیها نیست، در برخی نواحی استرالیا و در میان برخی قبایل اصلی آمریکا نیز وجود دارد. در برخی نقاط اروپا نیز سابقاً بود. پس لازم نیست این سنت را جزئی از اصالت سودانی بودنمان بدانیم و به آن بچسبیم. هدفم اینست که مردم را ترغیب کنم این سنت را ول کنند، آن را جزئی از میراث فرهنگی، ملی و یا مذهبی خود ندانند، نسبت به آن افتخار نکنند، بلکه احساس بیگانگی کنند.

استدلال مشابهی نسبت به اسلام بکار می برم. توضیح می دهم که این سنت از واجبات اسلام نیست، در بسیاری کشورهای اسلامی وجود ندارد، هدفم اینست که این تصویر را از ذهن افراد پاک کنم که «(ختنه زنان) جزو وظایف دینی آنهاست. همینطور در مورد میراث فرهنگی عرب، توضیح می دهم که این سنت در اکثر کشورهای عربی وجود ندارد و محدود به کشورهای عرب-آفریقایی است. البته به هیچ وجه صحبت من جنبه حمله نژادی ندارد. بحثم اینست که ما به عنوان آفریقایی بسیاری از میراث فرهنگی مان را

از آن شرم داشته باشیم. مثالهایی می زنم از دندان ندارد و ریشه کن شده، مثل سنت تحتانی که شوهرش مرده به همراه جسد شوهر در رزخمهای مشخص قبیله ای که بر بدن همه ب سودان رسم برخی قبایل بود که دندانهایش کن شده اند. البته این بحثها بسیار ظریف و صمیمانه ای را که مردم نسبت به این سنت اصلی من اینست که نباید نسبت به عقب باید بگویم که همه اینها برای خود من هم نیستم که بهترین راه رو بردن با نکات ای دیگران گوش کنم، ولی تا به حال این

همه فرهنگها صلیب می کنند و دلیلی ندارد که رومی از فرهنگهای دیگر که ارزش حفظ کردن ندارند قرار دادن پای دختران در چین، سوزاندن زنان هند و یا برخی رسوم سابق خودمان را، نظیر اعضای قبیله باید حک شود و یا در جنوب جلوشان را بشکنند و این رسوم هم اکنون ریشه است، باید بسیار مواظب باشم که برخی تعصبات سایر فرهنگها دارند دامن نزنم، چون بحث داندگی خودمان تعصب فرهنگی داشته باشیم. جنبه آزمایشی دارد، هنوز کاملاً مطمئن فرهنگی و مذهبی چیست. حاضریم به پیشنهادها نوع برخورد با مسئله بازده مثبتی داشته است.

بعد از این مقدمه می‌روم سراغ دلایلی که خود مردم برای این منت ارائه می‌دهند. در این مورد اطلاعات زیادی جمع‌آوری شده، مثلاً بسیاری، وقتی با این سؤال مواجه می‌شوند که چرا دخترانشان را ختنه می‌کنند، جواب می‌دهند که زنان ختنه شده تمیزترند. من توضیح می‌دهم که درست برعکس، جلوی خروج ترشحات را می‌گیرد و منجر به عفونت می‌شود. باید بگویم که من از اول تصمیم گرفتم که خیلی به صراحت و رک حرف‌هایم را بزنم. از اول می‌گویم که من دکتر هستم و در پزشکی مسئله شرم و حیا و خجالت مطرح نیست و این برای مردم قابل قبول است. همینطور می‌گویم که گفته اسلامی هم هست که لا حیا فی الدین و در اسلام همه مسائل و جزئیات جنسی، به مثابه چیزی از دین، مورد بحث قرار می‌گیرد. از اول توضیح می‌دهم که مسائلی که طرح می‌کنم نباید موجب خجالت یا شرمندگی افراد بشود. در سخنرانی‌هایم کارکرد آناتومی اعضای جنسی زن را به تفصیل توضیح می‌دهم. اعضای جنسی زن و مرد را ترسیم می‌کنم و برای اینکه دلایل جنسی که بعداً علیه «ختنه» زنان می‌آورم روشن باشد این اعضا را با هم مقایسه می‌کنم...

آذر: باید بگویم که خیلی به نظر من عجیب می‌آید، نمی‌توانم متصور شوم که در ایران - و منظورم ایران تحت رژیم اسلامی امروز نیست، حتی در دوران شاه هم - یک زن جوان، در یک سخنرانی عام، اعضای جنسی زن و مرد را ترسیم کند، درباره‌شان بحث کند، کارکردشان را توضیح بدهد. حتی لغات مناسب جزء جزء اعضای جنسی را هم من نمی‌دانم، هیچوقت در مدرسه و یا در جای دیگری این لغات را یاد نگرفتیم، وقتی بخواهم این مصاحبه را به فارسی برگردانم باید به فرهنگ لغات مراجعه کنم و تازه این لغات را به زبان مادریم یاد بگیرم!

فاهید: در سودان هم این کار، کار مخاطره‌آمیزی بود. ولی موفق از آب درآمد. اگر قبل از بازگشتم به سودان، وقتی در بریتانیا بودم، کسی از من می‌پرسید همچو کاری میسر است احتمالاً می‌گفتم غیر ممکن است. ولی وقتی فرصت پیش آمد، دل به دریا زدم. در جلسه اول ختنه سیاه نداشتم، فقط درباره اعضای جنسی صحبت کردم و به فیلم بی‌سی که تازه نشان داده بودیم اشاره می‌کردم.

به هر حال، از طریق مقایسه اعضای جنسی زن و مرد نشان می‌دهم که چگونه این اعضا از لحاظ جنینی یکی هستند. در دوازده هفته اول حاملگی هیچ فرقی بین جنین مونث و مذکر وجود ندارد. به تدریج کمی متفاوت رشد می‌کنند، ولی نسوج کاملاً یکسان دارند. بعد توضیح می‌دهم که بظر در زن معادل احلیل در مرد است و قطع بظر به هیچ وجه معادل ختنه پسر نیست بلکه معادل آنست که تمام احلیل قطع شود. این مقایسه به قدری برای شنونده تکان‌دهنده است که دیگر جایی برای پشتیبانی از قطع بظر (و مخالفت با ختنه فرعون) باقی نمی‌ماند. بعد برمی‌گردم سر مسئله نظافت. توضیح می‌دهم که اگر

این قسمت را بپرید و بخیه بزنید — و تمام اینها را روی نخته رسم می کنیم — این و آن مسئله را ایجاد می کنید، در رابطه با ادران، ترشحات حیض، عفونت، نازایی و غیره. کدام نظافت؟ البته من نمی گویم که زنان ختنه شده کثیف هستند! چون نمی خواهیم این تعصب رایج را که ترشحات زنان را کثیف می داند تقویت کنیم. تأکید بر جوانب پزشکی و عواقب آن می کنیم. به این ترتیب یکایک دلایلی را که مردم برای «ختنه» زنان می دهند مرور می کنیم و عنبیه آن بحث می کنیم. اینجا است که گاهی به مسئله بکارت اشاره می کنیم. یکی از دلایلی که ارائه می شود اینست که ختنه زنان بکارت آنان را حفظ می کنند. من برایشان توضیح می دهم که برعکس، به دلیل عمل قطع بظر و بخیه دهانه مهبل برای زن راحت تر است که روابط جنسی قبل از ازدواج داشته باشد و مخفی کند.

آذر: درست است که «ختنه» پرده بکارت را حفظ نمی کند، ولی با سلب جنسیت از زن احتمال اینکه زن درگیر روابط جنسی شود بسیار کمتر می شود.

ناهد: بنه، و باید بگویم که کلاً از طرح این مسئله به این شکل در سخنرانییم اصلاً راضی نیستم، ولی مجبور شده ام، چون اگر من هم چیزی نگویم، از من سوال می شود، پس می گویم که مسئله را فقط در سطح بیان واقعیت امر بگذاریم.

بهر حال، بعد از این قسمت می روم سراغ بحث مفصل در مورد اسلام. ابتدا اشاره می کنم که فقط یک حدیث در این باره وجود دارد و آنهم از احادیث محکم و مطمئن به شمار نمی آید. بعد می گویم حتی اگر فرض کنیم حدیث معتبری باشد بینیه حدیث چه می گوید. در اینجا اشاره می کنم به برخورد عمومی اسلام نسبت به رسوم بدی که در زمان پیامبر رایج بوده است و اینکه اسلام این برخورد خوب را داشته است که همیشه کوشیده است، به جای اعلام قوانینی علیه این سنتها، سعی در بهتر کردن من بکند. بنا بر این حتی اگر

این حدیث معتبر باشد، علاوه بر این بوده است که اسلام بر آن تأکید و ترویج پیدا نکرد.

است، چون مفهوم حدیث اینست که «ختنه کنید، ولی عمیق نپرید.» پس شاید این راه اسلام بوده است برای ریشه کن کردن سنتی بدون حرام اعلام کردن آن سنت. اگر به خود حدیث مراجعه کنید، می بینید که ختنه زن از جمله مکرمات به حساب آمده است، واجب نیست، ولی خوب به حساب می آید نظیر مرتب نگهداشتن ریش و نظافت ناخنهای انگشت. در متن حدیث آمده که ختنه زنان صورتشان را بشاشی تر می کند و راضی شان نگه میدارد. پس شاید حدیث مربوط به حتی قطع بظر نیست، بلکه اشاره به قطع پوسته بیرونی بظر دارد، بر این فرض که برداشتن پوسته بیرونی بر لذت جنسی زن می افزاید.

حرف آخر اینست که آیا ما می خواهیم بر مبنای احادیث نا معتبر زندگی کنیم؟ یا می خواهیم نسبت به گذشته وضعیتمان را بهبود بخشیم؟ اگر می خواهیم ترقی کنیم و نسبت به مذهب برخوردی پیشرفته داشته باشیم اسلام در اصل و جوهر خود با مثله کردن بدن مخالف است، مخالف هر چیزی است که به بدن صدمه بزند. پس چرا ما این جوهر اسلام

را نگیریم و در عوض به یک حدیث مظنون بچسبیم؟ این سنت هیچ ربطی به اسلام ندارد و بر اسلام در برخی کشورهای آفریقا تحمیل شد.

آذر باید بگوییم که این صحبتها نگرانم می کند و برای من قبولشان مشکل است. نسبت به شرایط زن در جامعه مسلمان، موضوع اسلام مرکزیت دارد. در قلب مسئله قرار دارد. به ایران نگاه کنید. این گونه برخورد شما با اسلام قبولش برایم دشوار است. هم در سطح استدلال و هم در سطح حقایق با حرفهایتان موافق نیستم. مثلاً این صحت ندارد که اسلام با مسئله کردن بدن مخالف است. مثله کردن بدن، به منظور فضا، ضروری هم هست. از حقایق امر که بگذریم این گونه برخورد با اسلام به طور کلی می تواند نتیجه منفی داشته باشد. می فهمم که در مقابل کوهی از مشکلات و موانع اجتماعی دست به چه امر خطیری زده اید و مشکل بتوانم عمق احترام و تعظیم را نسبت به مبارزه زنان به کلام بیان کنم. اما این گونه برخورد به نظر من در دو سطح ایجاد اشکال می کند. یکی اینکه به تحکیم، و نه تضعیف، سلطه اسلام کمک می رساند. البته در مورد ختنه زنان نباید بگویید که این نوع استدلال به نفع شما تمام می شود و حرفتان هم صحیح است چون نمی توان گفت ختنه زنان از واجبات اسلام است و یا هیچ ربط مستقیمی به اسلام به مثابه یک دین دارد. ولی یک سلسله مسائل دیگر هست که واجبات و مقررات اسلامی مربوط به آنها علیه زن است پس این گونه برخورد که نوعی تصور پر مثبت و رهایی بخش به اسلام می دهد به تحکیم بسیاری احکام ضد زن کمک می کند. نظیر استدلالتان در مورد بکارت. این درست است که ختنه زن بکارت او را حفظ نمی کند و با بیان این واقعیت شما می خواهید دل بستگی مردم را نسبت به این سنت، با این استدلال که ختنه زن هدف آنان را (حفظ بکارت) تأمین نمی کند، بشکنید، ولی در عین حال شما این معنا را نفی می کنید که بکارت زن ناموس خانواده است، باید حفظ شود و غیره. در هر دو مورد استدلالتان ممکن است به مبارزه زنان علیه ختنه زنان کمک کند ولی به قیمت تحکیم بسیاری تعصبات و قوانین ضد زن در سایر سطوح.

اشکال دوم من در مورد استدلال شما در مورد اسلام اینست که تفاسیر دیگر از اسلام هم همانقدر مدرک و استناد تاریخی و اجتماعی برای خودشان دارند که تفاسیر به اصطلاح مترقی. این را از تجربه تلخ ایران باید یاد بگیریم. تفسیر گویا ارتجاعی از اسلام مجموعه ای از احادیث، اسناد و تاریخ دارد که پایه اسلام رایج را تشکیل می دهد. بعد در طرف مقابل این دیگر تفسیر از اسلام را داریم، که خود را اسلام راستین و پیشرفته می داند، جوهر اسلام می داند و غیره. چه کسی می تواند بگوید کدام یک از این تفاسیر معتبرتر هستند؟ بنا به چه معیاری؟ هر کس قدرتمندتر است می تواند تفسیر خودش را از اسلام به کرسی بنشاند. پس چرا ما، به عنوان زنانی که می خواهیم کار تازه ای بکنیم، می خواهیم وضع زن در جوامع مسلمان را تغییر دهیم، از جای دیگری شروع نکنیم؟ چرا

## نیمه دیگر

نگوییم که نقطه شروع ما اصلاً این یا آن تفسیر از اسلام نیست. نقطه شروع ما وضع زن به مثابه زن است. ملاحظات ما شرایط و حقوق زن است.

ناهید: ولی مسئله اینست که این مسائل مطرح می شوند، من شخصاً با نقطه نظر شما موافق هستم و مطمئن نیستم بهترین راه برخورد با اسلام چیست، نه تنها در مورد اسلام و ختنه زنان، بلکه در سطح عام تری در مورد رشد جنبشهای اسلامی در کشورهایمان. ولی چه کار باید کرد؟ آیا چشممان را به روی این پدیده می بندیم و صرفاً اعلام می کنیم که ما نقطه شروع و دیدگاه متفاوتی داریم؟ و یا به گونه ای اسلام را مورد خطاب قرار می دهیم؟ برای همه زنان در کشورهای اسلامی این سؤال حادی است که باید به تفصیل در مورد آن بحث کنیم. من ادعا نمی کنم که جواب همه این سؤالا را دارم. ولی بگذارید برایتان بگویم. در دومین جلسه سخنرانی من، در دوره فوق برنامه دانشگاه، بعد از صحبت اولیه من — و در آن زمان من هنوز چندان اشاره ای به اسلام نمی کردم — مردی از میان حضار بلند شد و گفت: «به من مربوط نیست که این حرفها را در مورد همه دنیا بگویند، ولی در اینجا و برای ما مسائل نسبی نیست، لایتنفیر است. ما مسلمان هستیم، ما کتب روشن منتهی داریم که جزء به جزء تعیین می کنند کدام کار صحیح است و کدام کار حرام، و این مسائل نه نسبی است و نه قابل تغییر.» مسئله سر و کله زدن با دین اسلام مشکل است. یک دین تجریدی نیست. دقیقاً برایتان تعیین می کند که چگونه زندگی روزمره تان را اداره کنید، یک سلسله قواعد زندگی است که زیاد نمی شود پس و پیشش کرد. از این لحاظ با شما موافق هستم، ولی مسئله اینست که وقتی می روید به یک ده، به یک محله، شخصی مثل من، زن، مجرد، به ظاهر «غریبی»، با تمایلات چپی که شناخته شده است، همچو شخصی می خواهد بگوید من از شما هستم ولی بیاید با هم به اسلام از دیدگاه دیگری نگاه کنیم. شاید حق با شما باشد که این گونه برخورد با اسلام نتایج منفی خواهد داشت. نمی دانم، ولی الان همچو چیزی نمی بینم. برعکس، بنیاد گرایان اسلامی هنوز در پیگرد من هستند. پس نمی شود گفت که من به تحکیم آنها کمک می کنم. لا اقل می توانم امیدوار باشم که نتایج مثبت کار ما جبران عواقب منفی را که ممکن است استدلال ما در

~~در اسلام و یا یکاریت به او در یک کشور در حال حاضر می بینیم. این نیست که نسل بعدی~~

ت را حفظ کنند. نمی توانم در عین حال برای آزادی جنسی و نون توفیق کار اولیه ما اصلاً امکان ندارد. مردمی که من با هستند، هر روز نماز می خوانند، چطور می توانم بروم بهشان بگذارید کنار بیاید از حقوق زن شروع کنیم؟

است که به یک ده بروید و یک نطق ضد اسلامی بکنید. خود کشی هم بکنید! منتهی حرف من اینست که آیا نیازی اسلام را تقویت کنید؟ آیا لازم است از اسلام برای پشتیبانی

زنان بتوانند اعضای جنسی شان هم مبارزه کنم، این مبارزه به آنها سر و کار دارم مسلمانان بگویم اسلام و دلایل اسلامی را آذربان، بحث من هم این است خوب به جای این کار می توانید هست که ایمان مردم به اس

کاروان استفاده کنید؟

ناهید: نگرانی تان را می فهمم. من خودم موقعی که نوال سعداوی مقدمه انگلیسی کتابش، «چهره عربان زن عرب»، را منتشر کرد همین احساس را داشتم. وقتی آن مقدمه منتشر شد من در انگلستان بودم. خیلی عصبانی شدم. فکر کردم چرا نوال همچو کاری کرد؟ به خصوص که این حرفها را در متن انگلیسی زده بود و هیچ احتیاجی به آن نبود. ولی در سودان من با شرایط دشواری روبرو هستم. اگر می خواهم آزادانه درباره جنسیت صحبت کنم، نیاز به نوعی پشتیبانی دارم. لا اقل باید بتوانم موضع اسلام را «خنثی» کنم. و گرنه به من برچسب «بی بند و باری» زده خواهد شد و در چنان شرایطی نه فقط جای برای فرود من باقی نمی ماند بلکه به کار ویژه ما لطمه خواهد خورد. به این دلیل،

اطلاعات وسیعی در مورد جنسیت در اختیار مردم قرار می دهم و این کار ارزشمندی است، مردم هم بسیار مشتاق هستند. یک نتیجه خوب هم اینست که با طرح این نوع استدلال در سخنرانی ام دیگر از میان حضار در مورد اسلام مورد مواخذه قرار نمی گیرم. وقتی به موقع بحث می رسیم، دیگر اسلام را پشت سر گذاشته ایم و می توانیم سر قطع بظر، جنسیت و بیره سوال و جواب داشته باشیم. حتی در دهات هم، دیگر رهبران محلی اسلامی مورد مواخذه قرار نمی دهند. اگر من مطرح نکنم، یک نفر از حضار فوراً بلند خواهد شد و این و آن حدیث را پیش خواهد کشید و بعد تمام بحث حول اسلام گشت خواهد زد. خواهند گفت مبنای ختنه یک حدیث نبوی است، پس مردم باید آن را رعایت کنند. من چه گویم؟

آرزو خوب، آیا کافی نیست که صرفاً بگویید این سنت اسلامی نیست و در سایر ممالک اسلامی وجود ندارد؟

ناهید: نه، برای اینکه می گویند ما کاری به اسلام دیگران نداریم. شاید آنها مسلمانان خوبی نیستند. به خصوص با این رشد جنش های اسلامی، مرا تکه تکه خواهند برد. یک زن، از خانواده غیر مسلمان، حرفهایی بزند که بشود به آن برچسب غیر اسلامی زد. شاید از ترس این نوع استدلال در مورد اسلام به کار می برم. شاید به این خاطر است که ما تجربه یک دولت اسلامی مثل شما نداشته ایم و در نتیجه اسلام را به اندازه کافی ندی نمی گیریم. شاید باید از خود پرسیم که از تجربه زنان ایرانی چه می توانیم موزیم.

آرزو: بگذارید یک مثال کوچکی از ایران برایتان بزنم. البته اصلاً قابل مقایسه با سائلی که شما گریبانگیرش هستید و مبارزه ای که می کنید نیست، ولی شاید برایتان روشن کند که ترس من از کجا ناشی می شود. وقتی خمینی سر کار آمد قوانین حمایت خانواده رژیم سابق را لغو کرد. مطابق این قوانین مرد برای ازدواج با زن دوم احتیاج به



## نیمه دیگر

رضایت زن اول داشت و زن می توانست از دادگاه خانواده، تحت شرایطی، تقاضای طلاق شوهر بکند و غیره. گفتند این قوانین غیر اسلامی است و قانون تازه خانواده باید تدوین شود. برخی از زنانی که می توان گفت از دیدگاه اسلامی اصلاح طلبانه بحث می کردند خواهان غیرقانونی کردن چند زنی بودند بر این مبنا که اولاً اسلام با پافشاری بر رعایت عدالت مابین زنان عملاً چندزنی را حرام کرده است — به قول شما سعی در ریشه کن کردن سنت بدی بدون حرام اعلام کردن آن. و ثانیاً شرایطی که تحت آن چندزنی جایز شمرده شده بود متعلق به شرایط مشخص نیاز اجتماعی بود. شرایط جنگ و تعداد کثیری خانوارهایی که رئیس خانواده، نان آور خانوار، را از دست داده بودند، بنا بر این برای آنکه نسبت به بیوه زنان و اطفال یتیم تبعیضی و جوری واقع نشود، مردان عادل و قادر ترغیب شدند که پیش از یک زن اختیار کنند. ولی حالا که چنین شرایطی وجود ندارد نباید چند زنی جایز شمرده شود. علاوه بر این، چنانچه امت اسلامی، به نمایندگی حکومت انتخابی اسلامی، با شرایط مشابهی رو برو شود، این وظیفه مؤسسات و نهادهای رسمی است که حق چنین تصمیم گیریایی را داشته باشند و نه تک تک مردها. خوب، حالا پس از سالها جنگ با عراق، صدها هزار خانوار مرد خاتمه را، شوهر، برادر، پسر و پدر را از دست داده اند. بی سرپرست شده اند. ضرورت اجتماعی از این بیشتر کجا؟ در واقع امر هم بسیاری از شخصیت های دولتی و نمایندگان مجلس به همین مبنی بحث می کنند که باید مردها را ترغیب به چند زنی کرد. پس اگر ما مخالفتمان را با چند زنی بر چنین استدلالهایی پایه ریزی می کردیم، حالا چه می کردیم؟ البته هدف من مقایسه مسئله چند زنی با مسئله عظیم «ختنه» زنان نیست. این مثال را برای روشن کردن محدودیت اصلاح گری در چارچوب اسلام زدم. آیا هیچ راهی وجود ندارد که بشود این گونه کار ارزشمند شما را ترکیب کرد یا بسط تدریجی این مفهوم که شاید زمان آن رسیده باشد که جوامع ما بدون ارجاع دائمی به توجیهات اسلامی باید بتوانند بیندیشند و تصمیم بگیرند؟

ناهیله متوجه منظورتان هستم و موافقم که باید این مسئله را نادیده نگیریم و به بحث بگذاریم. ولی مشکل من اینست که اگرچه با بسیاری از اعتراضهایتان موافقم در کار روزمره ام هیچ راه عملی دیگری نمی بینم. در ضمن ما یک جامعه زنان عرب نیز تشکیل داده ایم که نوال (السعداوی) هم عضو آن است. امیدواریم این جامعه بتواند محملی برای ترتیب این گونه بحثها فراهم آورد.

آذرا برگردیم به نمونه سخنرانی تان. چه مسائل دیگری را در آن مطرح می کنید؟

ناهیله: در باره نتایج روانی و جنسی «ختنه» زنان هم صحبت می کنم. گمانم پیش همین.

آذرا: عکس العمل حضار چگونه است؟

ناهیله: رویهمرفته عکس العمل حضار فوق العاده خوبست. بسیاری از میان حضار

بلند می شوند و برای اولین بار در ملاء عام در این باره حرف می زنند. در جلسه اول، فقط یک مرد سالخورده گفت که به هیچ وجه نمی تواند تصور کند دخترانش را ختنه نکنند. بقیه حضار خیلی از این حرف عصبیاتی شدند. بعد از این جلسه اول دعوت‌های زیادی دریافت کردیم و در عرض یکی دو ماه فعالیت‌های وسیعی راه افتاد. در آغاز کار، اکثر دعوت‌ها از محافل دانشگاهی بود، ولی به تدریج به محافل فرهنگی اسلامی هم رسید. بعد برخی محافل دولتی اظهار علاقه کردند و وزارت اطلاعات از من دعوت کرد تا در دانشکده تربیت معلم برای گروهی از دختران ۱۶ ساله که برای تعلیم در مدارس ابتدایی آموزش می‌دیدند صحبت کنم. سیاست من این بوده است که هیچ دعوتی را رد نکنم و از هر فرصتی برای صحبت در این باره استفاده کنم. بالاخره حتی دانشگاه خرطوم، دانشکده روانشناسی، هم خواستار سخنرانی در این باره شد. بیش از دو هزار نفر در یک سائین ۱۲۰۰ نفره جمع شده بودند.

آدن: در میان حضار بین عکس العمل زنان و مردان تفاوتی حس می‌کنید؟

ناهد: بستگی به شرایط دارد. وقتی برای محافل کوچکتر حرف می‌زنم، به خصوص گروه‌های تحصیلاتی، بسیاری اوقات زنان بسیار خشمگین می‌شوند و بلند می‌شوند و مثلاً می‌گویند که «بنده، ما مثله شده‌ایم، مامی خواهیم جنسیت‌مان را حفظ کنیم» و غیره. چند نفر یکبار اعتراض کردند که چرا یک فیلم غربی نشان می‌دهیم و چرا جامعه خودمان را در مقابل غرب بی‌آبرو می‌کنیم. چند زن از میان حضار بلند شدند و با عصبانیت فریاد زدند: «این حرف‌های بی‌آبروی در مقابل غرب به ذرک. ما خودمان بنتمان را تکه تکه می‌کنیم، آن وقت نگرانیم که غرب می‌داند یا نمی‌داند. به ذرک که دیگران می‌دانند یا نمی‌دانند. مسئله من اینست که بدنام مثله شده.»

یعضی از حضار مرد ساکت بودند، یا می‌گفتند که چیزی نمی‌دانند و این رسمی است میان زن‌ها، بالای که خودشان بر سر خودشان می‌آورند. زن‌ها از این حرف خیلی عصبانی شدند و فریاد زدند که «مزخرف می‌گویید، چند نفر از شما حاضر است با زنی که ختنه نشده باشد ازدواج کند؟»

در مواردی که برای گروه‌هایی صحبت می‌کنم که همه زن هستند، مثل جلسه کالج تربیت معلم، اکثر سؤالات در مورد مسائل پزشکی است، در مورد حیض و غیره. شاید خجالت می‌کشند مستقیماً درباره مسائل جنسی سؤال کنند. زنان جوان اطلاعات خیلی کمی در این زمینه دارند و به خصوص اگر تربیتی بدهیم که سؤالات را کتبی ارائه کنند سؤالات زیادی در زمینه مسائل جنسی می‌کنند.

حالا که مسئله به شکل یک مسئله علنی و عام مطرح شده، دلم می‌خواهد که بیشتر در این گروه‌های کوچک زنان صحبت کنم، در شرایطی که خود زنان بتوانند حرف بزنند تا فعالیت‌های ما جنبه فعالیت‌های یک گروه برگزیده از بالای اجتماع را پیدا نکنند، در رگ و

ریشه جامعه جا بیفتد، در میان خود زنان، به شکل یک جنبش از پایین، میان اکثریت زنان جامعه. این درس ارزشمندی است که از جنبش زنان غروب یاد گرفته ایم.

جهت دیگری که از آن طریق فعالیت‌های ما بسط پیدا کرده است از راه انجمن‌های دانشجویی بوده است. بسیاری از این انجمنها در دوره تعطیلات تابستان برنامه رفتن به روستاها و کار در دهات دارند. از طریق این انجمنها ما به دهات مختلف دعوت شدیم. این خیلی تازگی داشت. من تا به حال در یک ده صحبت نکرده بودم و نمی دانستم از کجا شروع کنم. ولی دانشجویان به من گفتند که به همان شکل مرسوم حرفم را بزنم، فقط کمی از جزئیات تکنیکی کم کنم. صدای فیلم را قطع کردیم (چون به زبان انگلیسی بود) و در زمین فیلم خودمان به عربی توضیحات لازم را به دادیم و خیلی مورد استقبال حدود هزار نفر آمدند. حتی قابله‌های محلی هم آمده بودند.

قرار گرفت. در یک ده  
آذن در مورد این  
خودشان مخالف از  
تصمیم بگیرد دختر  
واقع می شود؟

مسئله قابله‌ها و یا زنان مسن‌تر که گاهی بحث می شود به دلیل منافع بان برداشته شدن این رسم هستند چه فکر می کنید؟ مثلاً اگر مادری پیش را ختنه نکند تا چه حد تحت فشار مادر خودش و یا مادر شوهرش

ناهید: مطمئناً این  
که ناچار باشم بیستم چه  
و فعالیت‌های ما هست  
امیدواریم که در طی زمر  
یک مثال برایتان می توانم  
جمعی که همه زن  
وزارت خدمات اجتماعی  
بیسواد تا زنانی با تع  
خلاصه جمع مختلف  
شاهد و صحبت کر  
مذهب نمی دانستیم،  
نمی دانستیم، ولی  
عواقبش را کشیده بود  
نیست. این سنت مر  
نکتیم؟ چه کسی می توانم  
این حرفها خیلی  
پشت این همه توجیهات  
دارد از بین بردن اقدام

استدلال زمینه واقعی دارد. ولی تا به حال برای من مسئله ای نبوده که کار باید کرد. کسانی که به سخنرانها می آیند و یا طرف صحبت هستند مادر بزرگها نیستند. فعلاً کاری به این گروه از جمعیت نداریم. آن طولانی تری فعالیت‌های ما من غیر مستقیم بر آنها هم تأثیر بگذارد. بزم. جلسه آخرم، قبل از این سفر به خارج، بسیار جالب بود. در یک بودند صحبت می کردم. در مرکز سواد آموزی زنان که جامعه عرب و عربی سازمان داده اند. مدعوین زنانی از ۱۳ ساله تا ۵۰ ساله بودند، از فصیلات متوسطه، زنان دهات، شهرهای کوچک، عشایر، شهری. ولی بود. بحث بعد از سخنرانی من بسیار عالی بود. زنان مختلف بلند شدند. خلاصه حرفشان این بود که خوب، ما این استدلالها را راجع به ولی می دانستیم که ربطی به اسلام ندارد، این اطلاعات پزشکی را می دانستیم که از نظر پزشکی کار خوبی نیست چون یا خودمان می یا کسی را می شناختیم که ناراحتیها کشیده بود. ولی مسئله این مربوط است به زنان و ازدواج. چطور جرئت کنیم دخترانمان را ختنه کنند تضمین کند که بزرگ که شدند شوهر پیدا خواهند کرد؟

ی به دل می نشست. نشان می داد که این زنان کاملاً می دینند که رایج منهبی و بهداشتی و غیره چیز دیگری در ریشه این سنت قرار حسی دستگاه جنسی زنان به منظور انهدام جنسیت زن و فقط حفظ

قدرت تناسلی او. یکی از مدد کاران اجتماعی پیشنهاد کرد که شاید یک راه مبارزه این باشد که دکترها تظاهر کنند عمل جراحی را انجام داده اند، ولی واقعاً کاری نکنند. خود زنها از میان حضار مخالفت کردند که نه ما نمی خواهیم جراحها دخیل این کار بشوند. بحثها خیلی خوب پیش رفت. صحبت کردیم از اینکه ما می دانیم این رسم امروز و فردا ریشه کن نخواهد شد، ولی همین که عده ای ازمانشسته ایم و حرفش را می زنیم و معتقدیم که باید از میان برداشته شود مهم است. هر کدام از ما به محله خودمان، به ده خودمان، برمی گردیم و سعی می کنیم عده بیشتری را قانع کنیم. از این لحاظ این جمله خیلی خوب بود. تماس با زنان محلی این احساس را به من می داد که از این طریق می توان فکر ریشه کن کردن این سنت را در میان خود زنان وسعت داد.

یکی از زنان از میان حضار گفت که با این طرز برخورد موافق است چون تجربه خودش این را نشان می دهد. گفت که وقتی خودش جوان بود پدرش نگهداشت تحصیلاتش را تمام کند و گفت همانقدر که خوانده بود بس است. ولی حالا وقتی خواهران کوچکش در خانه بازی می کنند و با کارخانه می کنند پدرش به آنها می گوید بروند درس بخوانند. گفت وقتی مرا ختنه کردند پدرم اصلاً کاری به این کارها نداشت. ولی چند روز پیش وقتی خواهر بزرگم صحبت از ختنه دخترهایش می کرد سعی کرد او را قانع کند که کار خوبی نیست. ولی مادر مخالفت کرد و قرار است ختنه شان بکنند. این گونه صحبتهاست که مرا امیدوار می کند، که تغییر ممکن است.

آذر: این حرفها مرا یاد تجربه دیگری می اندازد. شاید به شرایط سودان نخورد، ولی چندین سال پیش، وقتی در اسپانیا هنوز سقط جنین غیرقانونی بود، زنان اسپانیایی معالیهایی به شکل «صحبت علنی» از سقط جنین ترتیب دادند. مثلاً نامه ای که عده زیادی زنان امضاء کردند مبنی بر اینکه سقط جنین داشته اند. البته شرایط دو کشور کاملاً متفاوت است، در اسپانیا جنینش زنان نسبتاً وسیعی پایه گرفته بود، در شرایط تغییرات سیاسی و فعالیتهای وسیع بعد از مرگ فرانکو هر کاری ممکن به نظر می رسید. ولی در یک مسئله وجه اشتراک وجود دارد: ادامه بسیاری سنتها، مثل غیرقانونی بودن سقط جنین در اسپانیا و ختنه زنان در سودان، تا حدودی تابع وجود نوعی «اخلاق عمومی» است و گاهی اوقات اگر بشود در ملاء عام این «اخلاق عمومی» را زیر سؤال برد کمک می کند که راه برای فعالیتهای بعدی باز شود. آیا مثلاً امکان دارد که زنان در سودان بگویند بیه ما را ختنه کرده اند ولی ما دخترانمان را ختنه نخواهیم کرد؟

ناهید: اتفاقاً با عکس العملی که ما در طی فعالیتهایمان دیده ایم می شود دید که زمینه برای این گونه «صحبت علنی» وجود دارد، منتهی من چندین ماه است که در سودان نبوده ام و نمی دانم پس از اعلام حکومت نظامی (در دوران نومیری) شرایط برای هر گونه کار علنی چیست.

# عین سنا فز جنت روشن افیس



کرستان بانگہرست

## میترا پشتون

## پایان سخن

اگر تاریخ نگاری صرفاً توصیف وقایع نیست، بررسی فعالیتهای اتحادیه سیاسی اجتماعی زنان و نهضتی را که رهبری کرد تنها با توصیف دقیق مبارزه نمی توان روشن کرد. باید بینش و امیاب فعالیتهای اتحادیه را در دل نوشته های خود آنان جستجو کرده، به عرصه تحلیل گذاشت. عمق حرکت زنان اتحادیه را تنها با تجزیه و تحلیل علل مبارزه جویی آنان می توان فهمید و گرنه تعلق خاطر خدشه ناپذیر و اراده راسخ و جانبازی زنان در راه حصول هدفی، که دیر یا زود با مماشات هم به دست می آمد، مبالغه آمیز جلوه خواهد کرد. نهایتاً تحلیل نکردن عقاید آنان، ما را همچون مطبوعات آن زمان و تاریخ نویسانی از قبیل دیوید میچل گرفتار سطحی دیدن جنبش می کند، تا آن جا که مبارزه جویی زنان را حاصل کار زنانی ناکام و حتی هیستریک ترجمه و تفسیر کنیم.

محور نهضت زنان انگلستان جنبش حصول حق رأی بود. شرایط سیاسی اوایل قرن ایجاب می کرد که زنان قوا و انرژی خود را — به طور جداگانه و مقطعی — حول و حوش مسئله حق رأی متمرکز کنند، یعنی در ابتدا موانع ورود و شرکت خود را در تصمیم گیری سیاسی از میان بردارند. تمامی جوامع سافرج با اتحادیه زنان بر سر محوری بودن مسئله حق رأی اتفاق نظر داشتند. محوری کردن حق رأی در جنبش عملاً با پشتیبانی و موج اقبال عمومی زنان به کرسی نشست. و این دستاورد کمی نبود؛ برای اولین بار در تاریخ انگلستان ما می توانیم از جنبش زنان صحبت کنیم. پیش از این زنان بسیاری دست به مبارزات عدالتخواهانه زده بودند، اما این بار فریاد عدالتخواهی زنان به دلیل شرایط دگرگونه اجتماعی اقتصادی زن به گوش و دل زنان می رسید و متعاقب آن شمار عظیمی از زنان به صفوف مبارزه پیوستند. از این روست که جنبش حق رأی را تنها با پیروزی آنی و یا شکست آن نمی توان محک زد. گزینش حق رأی زن به عنوان آرمان محوری جنبش خود باعث آغاز حرکت زنان به طور همگانی شد. آغاز مبارزات همگانی، فصل مهمی در تاریخ زنان است. علی رغم شرایط متزوی کننده، زنان با یکدیگر جمع آمده، مسائل خود را از رنگ فردی — شخصی آن زدودند و از این راه هویتی جمعی کسب کردند. تئوریهای فمینیستی در این بستر نشوونما می کند و فرهنگ غالب پدرسالار را که همواره زن و کار را ملنگ خصوصی مرد می داند زیر سوال قرار می دهد. شناخت وجود نابرابری از طرفی

دیگر ضرورت براندازی این روابط مسلط را از طریق حرکتی جمعی حکم می‌کنند.

تمامی جوامع و سازمانهای سافرج در نشر و ترویج عقاید آزادیخواهانه سهم بودند. برای مثال اتحادیه ملی جوامع سافرج زنان در سال ۱۹۱۳ حدود ۶۰۲ انجمن مختلف را اداره می‌کرد و سافرجتهای درون جنبش کارگری نیز به سهم خود در فعالیتهای محله‌ای نقش داشتند. تحصیل حق رای را همگی «آرمان» می‌خواندند.

«حق رای سبب آزادی و مساوات است. محرومیت هر طبقه‌ای از حق رای حکایت از ذلیل‌شمرده شدن آن طبقه می‌کند. فقدان حق رای برای زنان نشان‌بردی و برای مردان آموزگار بی‌عدالتی و تکبر در روبرویی با زنان است. خوار شمردن زن و همن‌خوار بودن زن دردی آشکار است که مجوز قانونی پیدا کرده و در تاریخ و پود قانون اساسی انگلستان بافته شده است. تا هنگامی که از نظر سیاسی آزادی حق رای به دست نیامده باشد، انتظار وقوع اصلاحات و تحول در روابط دو جنس کاملاً بی‌فایده است.» (پانکهرست، ۱۹۱۳، صفحه ۱۱۸) زمینه‌ساز خیز جنبش فاقد حق رای در اراده صبورانه نسل زنان مبارز، در راستای نفوذ بیشتر آنان در سیاست (در شوراهای محلی و غیره)، یا شرکت در اتحادیه‌ها فراهم آمده بود، اما اهرمی لازم بود که زن مطیع را به زن طاعنی بدل کند. بی‌باکی و از خود گذشتگی اتحادیه سیاسی اجتماعی زنان چوتان این اهرم بود که جامعه را خشمگین کرد، تکان داد، اما برای اولین بار در تاریخ جنبش، جامعه را وادار به گوش دادن کرد. به عبارت دیگر سه نسل از زنان فریاد برداشته بودند که: من برای عدالت برخاسته‌ام، آیا خواستم را برآورده خواهید کرد؟ جواب جامعه نه‌ای تمسخرآمیز و یا آرمی به شخره‌گیرنده بود. اکنون زنان دولت را از این دوستی خاله خورسه برحذر داشتند و می‌گفتند: من برای عدالت مبارزه می‌کنم و من خود جواب می‌دهم که عدالت را از آن خود خواهم کرد.

اگر حمل‌بری اعتبار کردن جوامع دیگر سافرج نشود، اتحادیه سیاسی اجتماعی زنان، با اتحاد تئوری و پراتیک انقلابی عملاً در زور آزمایی سیاسی آن روز پیشقراول جنبش زنان شد. جسارت اتحادیه در اتخاذ روشهای مبارزه جویانه عملاً تصویر کهنه جامعه از زن را درهم شکست. میثاقهای جامعه مقام زن را به او دیکته می‌کرد و اعلام می‌کرد که زن نه تنها در جسم، که در شعور و اخلاقیات اجتماعی نیز از مردان کهنتر است. مبارزه زنان اتحادیه بر اساس زیر سؤال کشیدن این نوع درک از روابط اجتماعی بود. کریستابل پانکهرست ریشه بسیاری از تناقضات را جز با دست یافتن به آزادی و برابری زن نمی‌دید.

در سلسله مقالاتی در روزنامه سافرجت در سال ۱۹۱۳ که بعدها به صورت کتاب درآمد، کریستابل پانکهرست با ارائه آمار معتبر پزشکی شیوع پر دامنه امراض جنسی را مرض زدگی اجتماعی متبلور در نهاد فحشاء تحلیل می‌کند. اهمیت این مقالات از تشریح علل شیوع امراض جنسی، اما، فراتر می‌رود. کریستابل وجود امراض جنسی را در رابطه با

نهاد فحشاء و فحشاء را در رابطه با عبودیت زن در جامعه مرد - مسلط تحلیل می کند. به عقیده کریستابل از آن جا که رابطه برده و برده دار از طریق عدم استقلال اقتصادی زنان و هم چنین قوتین مرد ساخته - که برای حفظ و حرامت مالکیت خصوصی مردان نوشته شده است - تضمین می شود؛ آزادی زنان از راه به هم پیوستن آنان علیه این عبودیت مبسر خواهد شد. شعار «پاکدامنی برای مردان و رای برای زنان» که در حلقه های سافرجت رواج داشت بر اساس این تحلیل است که معنی پیدا می کند. در واقع چون روابط جنسی به منزله روابط خصوصی پنداشته می شدند، حتی مبادرت به بررسی آن از آنجا که در حیطه ناگفتنی ها (تابو) رخنه می کند، عمل رادیکالی است. با وجود شیوع امراض جنسی که حدود ۷۰ تا ۸۰ درصد مردان جامعه به آن مبتلا بودند، اطباء معمولاً علل گسترش روزافزون امراض جنسی را مسکوت گذاشته، به مداوای موفقی آن اکتفا می کردند، اما کریستابل به پیشگیری این امراض از طریق احقاق مقام حقیقی زن و تربیت مرد تکیه می کرد: «امراض جنسی محصول عبودیت زن و هم چنین محصول آئینی است که زن را تنها به جنسیتش می شناسد و بس. گاهی این آیین به این صورت که زن فقط مادر است و بس بیان می یابد.» بر اثر این طرز تفکر روابط زن و مرد بر محور جسم زن متمرکز شده، محمل نابرابریها می شود. پیشگیری فحشاء در دو معنی خلاصه می شود: ۱- پرورش نیروی زنان ۲- آموزش مردان

«پرورش نیروی زنان یعنی که در درجه اول، زنان را به صرفت احساس اهمیت خویشتن به مثابه منتقل کنندگان زندگی بیندازیم. طبیعت با محول کردن سهم عمده ابقای نوع به زنان، افتخار خاصی به ایشان بخشیده است. پس لاجرم این جنس ناتوان تر یا تکامل نیافته تر نمی تواند باشد که وظیفه عظیم مادری را بر دوش خود دارد. قابلیت مادر شدن، پس گواه توان زندگی بخشیدن و کیفیت خاص ارزش انسانی زنان است. تنها به همین سبب هم، زنان باید، و در پی آنند، که هر قانون و میثاقی را که جنس مادر را کوچک کرده، محکوم به تنزل اجتماعی و سیاسی می کنند، مردود بشمارند.» (منبع نهم، صفحات ۱۰۹ - ۱۰۸) «این باور که زنان طبیعتاً ضعیف ترند از عظیم ترین وهنهای اجتماعی است. درست است که نیروی زنان در حال حاضر به خاطر دلایل مصنوعی (گسترده گی امراض جنسی، پوشاک غیر بهداشتی و فقدان ورزش و تحرک های تندرستی ساز) کمتر از میزان طبیعی آن است، اما این دلایل مصنوعی باید از میان برداشته شوند. با این حال حتی در وضعیت فعلی، ما می بینیم که زنان علاوه بر بچه به دنیا آوردن، بسیاری اوقات، سخت ترین و کم مواجب ترین کارها را انجام می دهند. تنها وقتی که زنان مدعی دستمزد بالاتر بشوند و بخواهند در حوزه های ارزنده تر فعالیت بشود دست اندر کار شوند، گفته می شود که قابلیت مادر شدن برابری با مردان را از ایشان دریغ می کند.» (منبع نهم، صفحات ۱۲ - ۱۱۱). تازه، توان مادر شدن چیزی است که زنان و رای قابلیت های دیگر خود



دارند. توان مادر شدن قرین توان پدر شدن مردان است و نه توان و قابلیت سوی آن. و در واقع این مردان هستند که از مسئولیتهای پدری خود شانه خالی می کنند. «صدها جزوه، نوشته و سخنرانی در خصوص «مادریته»، هنر مادر بودن و نادانی مادران و غیره نوشته شده است. زنان اما در این مقطع، برآیند تا توجه عامه کمتر متمرکز آموزش زنان باشد و بیشتر آموزش مردان را هدف قرار دهد. فعلاً زنان بیشتر درخور و شایسته مادر بودن هستند تا مردان بایسته پدر بودن. هر گاه مردان به وظایف پدری خود آگاه شوند، روسپیگری، دلیل وجودی خود را از دست خواهد داد. یکی از درسهایی که مردان باید بیاموزند آنست که توان جنسی آنان نباید در راستای بی حرمتی به کار رود، بلکه باید با شوری معنوی در اتحادی استوار به عشق صرف شود.» (منبع نهم، صفحات ۱۲۱ - ۱۱۹).

«ضد سافرچیستها، از زنان تنها جنسیتش را می بینند و بس، زنان را تنها و تنها مادینه ای می شناسند - فروتر از انسانهایی که تنها در مادیتگی خویش مصرف دارند و بس. این مادینگان را به دو دسته تقسیم می کنند: نخستین دسته هنرشان در این است که بنشینند و فرزندان قانونی بزنند، ایشان را همسران می نامند. دسته دوم روسپیان نامیده می شوند. ایشان برای ارضای جنسی مردان به کار گرفته می شوند... گذشته از همسران که نه شخص شمرده می شوند و نه یکی از والدین و گذشته از روسپیان، زنان دیگری نیز هستند که ضد سافرچیستها آنان را زنان زیادی می دانند. به همسران نیاز است... و به روسپیان نیاز است. برای دیگر افراد نوع زن، ضد سافرچیست، هیچ کاربردی نمی شناسند، در حقیقت از این دسته زنان هول و هراس غریبی دارد.» (منبع نهم، ۱۳۷ - ۱۳۵).

در تحلیل کریستابل فاحشه تنها قربانی نظام پدر سالاری است و نه مقصر و گناهکار. وی، با تأکید بر نهاد فحشاء و نه فرد فاحشه، از اثرات روانشناختی این نهاد به طور کلی، و تاثیر آن بر روابط زن و مرد موشکافانه سخن می گوید: «روسپیگری باید محکوم شود، نه تنها به سبب آن که از زن موجودی بیوه و مطرود می سازد و وسیله ای برای ارتکاب گناه، نه تنها به خاطر آن که قابلیت های والاتر جنسی آنان را تنزل می دهد بلکه روسپیگری باید محکوم شود چرا که عواقب آثار روسپیگری بینش مردان را از روابط جنسی، حتی در مورد زنان متعارف مسموم می کند.» (منبع نهم، صفحات ۱۱۰ - ۱۰۸). اما پایه اصلی فحشاء عدم استقلال اقتصادی زنان به طور کلی است. فاحشه و زن شوهردار هر دو از سر ضرورت اتکای اقتصادی خود به مردان ناچار از مبادله جنسی با آنان می شوند. زن شوهردار، در ازای احتیاجاتی از قبیل غذا، مسکن و غیره قرارداد مبادله دائم جنسی می بندد و فاحشه نیز عیناً همین مبادله را تنها کوتاه مدت و موقت انجام می دهد. اساس هر دو مبادله یکی است.

بر خلاف گمان عامه، کریستابل رهایی واقعی زن را تنها در حصول حق رای نمی دید، این استقلال اقتصادی زنان و پیش شرط این استقلال، تعاونی کردن کارخانه (و

کارخانه!) است که در تحلیل نهایی رهایی بخش زن شمارده می شود. آن روی دیگر سکه این است که: «جنسیت با هر کنایه خرید و فروش و معامله پایاپای نزول می کند.» (منبع نهم، صفحه ۱۱۳). در این تحلیل روابط طبیعی انسانی بین زن و مرد خود مشروط به آزادی زنان است و رابطه زن و مرد در صورت عدم این آزادی رابطه ای ناقص و خدشه دار است. در تقابل با این تصور جدید از زن فقط زن، بلکه از مجموعه روابط اجتماعی میان زن و مرد، ادبیات ضد سافرجیست هنوز اصرار می کند که زن نباید از گلیم خود پا فراتر نهد و می گوید زنان نه تنها در جسمانیت و معرفت از مردان کمترند، بلکه طبیعتاً دارای اخلاقیات خانگی بوده، از اخلاقیات اجتماعی عاری هستند. گران ترین و دیربایورترین تهمتها شاید همان نداشتن اخلاقیات اجتماعی است که به زنان وارد می شود، چرا که اولاً مبارزات تحصیل حق رای همان طور که در قسمت پیش آورده شد، خود از بطن جنبش ضد بردگی و اصلاحات اخلاقی اجتماعی برخاست و این در حالی است که خود زنان از کمترین حقوق انسانی بی نصیب بودند. علاوه بر این در تقابل با تحلیل ویا «ناتحلیل غالب»، مردان از فحشاء، که فاحشه را محکوم می کند اما فحشاء را اساساً برای ارضای قوای افراطی، اما طبیعی (!) جنسی مردان لازم می داند، سافرجت ها، نهاد فحشاء را نشانی از اجتماع مرض زده و نتیجه عبودیت زن می دانند. برای ادعای ضد سافرجیست که چیزی جز بیان تعصبی خشک و تعهدی غیر اخلاقی برای نگاه داشتن زن در وضعیت شبه بردگی است نمی توان ارزشی قایل شد. اهمیت ادبیات ضد سافرجیست، اما، به خاطر استدلالهای منسجم آن نیست؛ از آنجاست که حکم و دلالتش به مثابه عقل کل باور می شود، یعنی این ادبیات چکیده و بیان منطقی تمامی رسومات و عقاید کهنه اما مسلم و مسلط جامعه پدر سالار در رابطه با زن است. سرکوب و تهاجمی که زنان اتحادیه از طرف پلیس و اوپاش متحمل شدند و همچنین موضع سکوت و حتی تأیید مطبوعات در مورد این سرکوب نمایانگر سلطه این طرز تفکر راجع به زن در سطح جامعه است. اضافه بر این، سرکوب همواره آخرین سلاحی است که زورمندان بعد از باختن بازی (در حیطه جدل و مباحثه) ناچار به استفاده آن می شوند. در جامعه پدر سالار هیچین فرض بر اینست که زنان چونان بچه ها به حمایت و راهنمایی مردان نیازمندند. این عقیده به لزوم اصلاح و تنبیه زنان وقتی از حد خود پا فراتر گذاشته اند می تواند بسط پیدا کند، همانگونه که والدین لازم است برای انضباط بچه را کتک بزنند، مردان نیز حق داشتند زنانی را که از حلقه مرسوم خود پا به بیرون گذاشته بودند به بند کشند. برخورد مطبوعات نیز این نظریه را تأیید می کرد — زنان اتحادیه متهم به رفتار بچه گانه و هیستریک بودند و پلیس به خاطر رفتار معقولانه و قاطعانه تمجید می شد.

و بالاخره مبارزه تنها بر سر حق رای خلاصه نمی شد. اعطای حق رای به زنان، به رسمیت شناخته شدن منزلت متحول شده زنان به شمار می رفت و به نوبه خود تحول ساخت

جامعه را لازم می‌کرد. این چشم‌اندازی بود که، همچون چشم‌انداز هر تغییر‌بناپی در جامعه، به مردان و همچنین زنان هشدار می‌داد، نگرانی برمی‌انگیخت و در میان زنانی که به جنبش سافرج در کل و به اتحادیه زنان که مبارزه جو بود سوء نظر داشتند خصومت شدیدی را دامن می‌زد. فرا نهاد اتحادیه در احقاق حق رای آنان نیست. واقعیت غیر قابل انکار آن است که در مراحل اولیه، اتحادیه توانست شور و تعلق خاطر قابل ملاحظه‌ای برای آرمان زنان کسب کند و موضوع آرمان حق رای را به مسئله سیاسی عمده روز ارتقاء دهد. این امکان هست که با اتخاذ شگردهای مراحل بعدی، اتحادیه، تا حدی همدردی و حمایت عمومی را از دست داده باشد. اما، این همدردی و حمایت عمومی از اتحادیه سلب شد و نه از آرمان زنان. هر تحلیلی که با نقطه نظرهای متفاوت، فعالیت‌های اتحادیه زنان را مورد پژوهش قرار دهد، به هر حال از تحسین شجاعت، پشتکار و تعهد آنان در خدمت به آرمان خود و مانعی تواند خودداری کند.

## منابع:

1. Olive Banks (1981), *Faces of Feminism*, Oxford.
2. Patricia Hollis (1979), *Women in Public: 1850-1900*, London.
3. Ian B. McKellar (1982), *The Edwardian Age: Complacency and Concern*, Oxford.
4. Caroline Morrel (1981), *Black Friday*, London.
5. Sylvia Pankhurst (1977), *The Suffragette Movement*, London.
6. Sheila Rowbotham (1973), *Hidden From History*, London.
7. Midge MacKenzie (1975), *Shoulder to Shoulder*, London.
8. Jill Liddington and Jill Norris (1978), *'One Hand Tied Behind Us'*, London.
9. Christable Pankhurst (1913), *The Great Scourge and How to End it*, London.
10. Elizabeth Sara (1983), "Christable Pankhurst: Reclaiming Her Power", in Dale Spencer, *Feminist Theories*, London.
11. Almroth Wright (1913), *The Unexpurgated Case Against Women's Suffrage*, London.

لیلا - ک

## فتح شده و ثبت شده

آن موقعها بچه ها در غربت ... که با غربت امروز فرق داشت ... کیا بیایی داشتند. حرفی از این انقلاب که دیدیم نبود، هر کس داشت انقلاب خودش را می کرد. شنبه ها در کوی دانشگاه بساط پهن می شد، عکس ها به در و دیوار نصب می شد و سینه ها پر از شعار بود. بعد هم که رگهای گردن می خوابید و فریادها زده می شد، هر گروهی به کافه ای می رفت، آبجویی می خوردند و بحث می کردند.

من هنوز در این خط ها نبودم و خیال می کردم این کارها مال آدمهای بزرگ سال است که بنشینند و میان ملاقاتها و حرفهای سران دول ربطی پیدا کنند و سر آخر به این نتیجه برسند که همین روزها بر سر مسایل خاورمیانه، جنگ سوم شروع خواهد شد... من فقط دختر محصلی بودم که به دانشکده می رفتم و درس می خواندم. تا آن روز که باران می بارید.

۱

داشتم به رستوران دانشگاه می رفتم که ناهار بخورم. باران مثل دم اسب و میل آسا می بارید و هیچ چیز جلوی خیس شدن را نمی گرفت. پسری، با چتر شکسته ای، خیس از باران مشغول چسباندن عکس یک مشت جوان سیبیلو به پنجره رستوران بود. مرا که دید یک عکس خیس شده هم به طرف من دراز کرد.

\* اشاره ای است به مطلع شعر «ای مرز پر گنهر» فروغ فرخ زاده قانع شدم، خود را به ثبت رساندم...

پیش از این هم چند باری دیده بودمش، در حال چسباندن عکس، فروختن نثریه و بحث کردن. دلم سوخت. از توی مسئولان صدای بهم خوردن کارد و چنگال می آمد و بوی غذا پیچیده بود و باران هم نمی بارید. گفتم باقی اعلامیه ها را بده من پخش کنم، من غذایم را خورده ام تو هم برو بخور.

با کله توی سیاست افتاده بودم. یک هفته بعد اسامی بین بچه ها پیچیده بود و دورترک در سفارتخانه هم می شناختم. دیگر زندگیم سازمان بود و اختلافاتش با سایر گروهها، مرحله انقلاب، کار دانشجویی، جمع بندی و همه اینها که می آموختم.

وقتی اوضاع به هم ریخت سر از پا نشناخته راهی ولایت شدم و در بدر به دنبال تماس با سازمان بودم. سر آخر موفق بودم، یک زندانی آشنای قدیمی کلید حل مشکلاتم بود.

از این سوی خیابان شاهد آمدنشان بودم. آشنای زندانیم، چاق و هن هن کنان رسید، اما نیازی نبود که همراهش را به من معرفی کند. می شناختمش، همه می شناختندش، عکسهایش به در و دیوار خیابانها بود. لاغر بود و دراز می نمود. بارانی سرمه ای کوتاهی به تن داشت و موهایش جموش بود. بی قرار به دور و برش نگاه می کرد.

توی برف کثیفی که مان چند وقت پیش بود به راه افتادیم. از گوشه چشم به من نگاهی کرده بود و بعد هر سه به آن سوی خیابان رفته بودیم. مسیر از پیش تعیین شده بود. به سوی یک آب میوه فروشی می رفتیم.

کنار من راه می رفت، هر مزخرفی می پرسیدم یا مهربانی پاسخ می داد، پاهایمان دایم به هم می پیچید و من با خودم فکر می کردم که چرا راه رفتن بادم رفته است.

نشستیم و او پشت به دیوار قرار گرفت. فکر کردم می خواهد به اوضاع مسلط باشد. پسرک آب میوه فروش، با دستهای کثیف در میوه ها چنگ می انداخت و از هر چه میوه بود بیزارم می کرد. می بایست حواسم را بدهم به آشنای تازه و مهم. مثل شاگرد مدرسه ها منظم و مرتب جلویش نشستم، دوست چاقم هم، و او کم مانده بود ناخندایمان را هم ببیند.

بی اعتنا گوش می کرد و کم حرف می زد. با ما حرفی نداشت که بزند، حتماً فاصله ها زیاد بود. حتی با آشنایم که تازه از زندان درآمده بود و شرح مصیبت می کرد؛ چه ها که نکشیده بود. از این ولایت به آن ولایت رفته بود، دستگیر شده بود، شکنجه شده بود و حالا فقط او مانده بود و جانش که می بایست در راه تشکیلات بدهد. آشنایم آنقدر گفت که به هن و هن افتاد. آب آلبالوی دیگری سفارش داد و لاجرم سر کشید و سر آخر انگار متوجه ول معطلی خودش شده باشد خدا حافظی کرد و رفت.

در طول ذکر مصیبت ها و بعد از آن تعریف و تمجیدهای آشنای زندانیم، او مرا ارزیابی می کرد. با هم از آب میوه فروشی درآمدیم و راه افتادیم. هدف نامعلوم بود،

خیابان دراز و من بیکار، لایه او هم بیکار بود، شاید هم اگر کاری داشت از یاد برده بود. در باره اش می گفتند کارگر بوده، یک نماینده اصیل طبقه کارگر که بار سنگین مبارزه را به دوش می کشید و حالا دختر پرچانه ای که راه رفتن یادش رفته بود به شلوارش برف می پاشید و او به سوالهای مربوط و نامربوطش با آره و نه جواب می داد. فکر کردم در زندگی چقدر سختی کشیده، کار کرده، کارها کرده، اعتصاب به راه انداخته، تشکیلات داده و سر آخر گیر افتاده و زندانی و شکنجه شده. اینکه حرف زده یا نزده مهم نبود. بالاخره یک خرده گفته یک خرده نگفته و این طوری فولاد آبدیده شده.

ذوق می کرد که با هم راه می رویم، انگار همه بازی ها را کرده بود، لی لی و قایم باشک دلش را زده بود، تبله بازی را کنار گذاشته بود و حالا یک دفعه وسط خیابان یک هم بازی پیدا کرده بود تا به هم برف پاشند و عین خیالشان هم نباشد. می شد این بازی را تا آخر دنیا ادامه داد، از کوچه ای به کوچه ای پیچید و باز خیابان بعدی و کوچه بعدی. جایی و ساعتی گویا وقتش تمام شد، مثل آنکه پایان زندگی تفریح را زده باشند. شماره تلفن رد و بدل کردیم، قول و قرار بعدی را گذاشتیم و رفت.

## ۲

چند روز بعد تلفن زد. این بار آمد جلوی خاقه مان. خواهرم گفت: سر از پا نشناخته کجا می روی؟ روسری بر سر، شلوار جین به پا و بلوز چهارخانه به تن، از خانه زدم بیرون. سر کوچه، پشت کیوسک خودش را پنهان کرده بود، دویدنم را تماشا می کرد و یک باره پرید بیرون. مثل آنکه بگوید گرفتمت.

بعد مثل آدم خسته ای که سالها در جاده ای نشسته باشد و هیچ ماشینی، درشکه ای، اسبی سوارش نکرده باشد یک راست رفت طرف ماشین کوچکی و پشت فرمان نشست. من هم رمیده و نرسیده، نفس زنان نشستم. خیال کن که سالها پشت کیوسک ایستاده بود و منتظر رسیدن کسی بود.

در را امتحان کرد که بسته باشد، در طرف خودش و من، بعد در پشت سر من و بعد در آن طرفی. جلوی پای من مدتی به دنبال نواری برای پخش گشت که گویی هرگز وجود نداشت. کم مانده بود زیر روسری مرا هم وارسی کند، بازرسی بدنی شده بودم به بهانه درها و نوار.

نوار سراسر عاشقانه بود، از آن نوارهای ترکی که همش از یار و جدایی و بوسه

می گفت. شاید خیال کرده بود من ترکی نمی دانم. خودش قاعدتاً نمی دانست، اما من از بد حادثه ترکی می فهمیدم. فکر کردم یا او دیوانه است یا من، یعنی نوار دیگری نبود که بگذارد. سرود سازمانی، چیزی، تواری که لااقل خواننده آن قدر قربان صدقه طرف نرود. باورم نمی شد که چیزی، هر قدر ناچیز، بین ما به وجود آمده باشد. عکسش هنوز به در و دیوار بود، کارهای مهم هنوز در پیش بود و او برایم نواری گذاشته بود که می گفت، منوول نکن، بیا بشین بغلم. فکر کردم چطور بروم. کجا بروم؟ پشت فرمان؟ بعد فکر کردم پس تماس من با تشکیلات چه می شود؟ من آمده ام که سر به پای آزادی بگذارم. بعد از اینهمه تقلا و این در و آن در زدن سر نخ دستم آمده است و حالا در وضعیتی چنین چطور می توانم حرف مواضع سازمان را بزنم. وقتی هم که می زدم، سردستی، جواب نه و آری می آمد. یعنی خیلی پرتی... چه وقت قبول نداشتن مواضع سازمان است. این سر نخ انگار قصد داشت مرا همه جا بکشد جز به تشکیلات.

در عین حال باتری جدیدی هم کشف کرده بود، سیگارم را تا روشن می کردم از دستم می گرفت. می گفت با هم بکشیم و این کشمکش بازی تازه ای بود که ادامه می یافت. همینطور دور می زدیم. از شرق به غرب، از شمال به جنوب و نوارها هم بودند. ترکی و فارسی. همه عاشقانه، با هاچ و بوسه و گاه یاری که بالای درخت رفته بود و پایین نمی آمد و لیلی و مجنون و همه عشاق شهیر.

توی دلم خنده ام می گرفت. مثل من جلوی دانشگاه آنقدر ریخته بود که نمی فهمیدم اینهمه قربان صدقه برای کدام تیرنگاه و کمان ابرو و شمشاد قد است. این همه زن با کمال توی تشکیلات بود، هر کدام با پرونده های مبارزاتی قشور، زندان دیده، شکنجه شده و خلاصه همه چیز تمام. یعنی نمی شد برای یکی از آنها جایی، گوشه ای نوار ترکی عاشقانه گذاشته شود. من هم که انصافاً هیچ چیز برجسته ای نداشتم! من فقط می خواستم به تشکیلات پیوندم، جان بدهم، نیامده بودم که در ماشین کوچکی، به هر بهانه کوچکی بدتم لمس بشود و نوارهای عاشقانه بشنوم.

این گنجی و سردرگمی یکی دو ماهی طول کشید. دیگر همه قرارها و ریزه کاری ها را حفظ بودم. حرفی نداشتم اگر رابطه ای می داشتیم. این مدت به کلام فرو کرده بودم که او هم آدم است و جایز الخطا، آن هم خطایی از این دست که هر چه بود زیبایی بود. اما،

عقلم می گفت آخر مگر بیکار است. باید دایم در جلسه و کمیسیون باشد. رهبر است، شوخی که نبود. نه آنکه توده جوان هوادار را توی ماشین بنشاند و همینطور براند و خاله نوار گوش را کر کند. یاد بیوگرافی نوشتن های مازمانی می افتادم. حالم از هر چه زندگی بود به هم می خورد. سر آخربه عجز و لایه افتادم که آخر بابا من برای تشکیلات چه خاکی به سرم بریزم؟ چه کاری، مسئولیتی، هسته ای و آموزشی؟ او هم انگار بهش برخورد کرده باشد گفت: مشغولیم، می خواهیم یک جزوه خیلی مهم درونی دریاوریم که راجع به خواستهای طبقه کارگر است.

باز چند قرار خیابانی اجرا شد، راجع به خواستهای طبقه کارگر. می گفت خواستهای طبقه کارگر جهانی است، جا و مکان نمی شناسد و مرا می فرستاد دنبال نخود سیاه که برو هر چه می خواهی جان بکن. در فواصل قرارها جان می کردم و «کاپیتال» می خواندم. گاه می پرسید که کجای کاری، ما تا دوسه ماه دیگر لازمش داریم. بیچاره مارکس که آنهمه کار کرده بود و من که عرق می ریختم تا بخوانمش. اما این طبقه کارگر، هرگز نمی گفت که کارگر چه می خواهد. در عوض همه توده های جوان، روسری به سر، یا ریش و میبیلورا تشویق می کردند که بروند در کارخانه کارگر بشوند و کارگرها را روشنفکر می کردند. خودش هم به سبک خودش روشنفکر شده بود. روشنفکری که شبیه هیچ روشنفکر دیگری نبود. اگر بود می پایست بتواند مثل روشنفکری که از دختری خوشش آمده، خطابه ای ایراد کند و بگوید: «رفیق جان، فکر می کنم مسئله ای هست که باید در مورد آن صحبت کنیم. می دانی، انسانها اول میمون بوده اند. داروین ثابت کرد که این تئوری درست است. حالا چه به سرش آوردند بماند. اما میمون کم کم از درخت پایین آمد و راست ایستاد. کلیسا از این حرفها خوش نیامد. گالیله هم که می دانی بنده خدا را زنده زنده سوزاندند ولی تا آخر سر حرفش ایستاد. این کلیسا و کشیش ها، یکی شان که انگلیسی بود می گفت هیچ چیز وجود ندارد و همه خطای حواس است. بنا بر این، این میزی که می بینی میزن نیست، در خیال توست. دشمن دیالکتیک بود و مادرزاد با ماتریالیسم سرتاسازگاری داشت. هگل آمد و رفت، مارکس آمد و بعد انگلس آمد. اما، دقت کن که مارکس این کشیش انگلیسی را سر جای خودش نشاند. گفت اینها همه چرت و پرت است. میز گاهی هست و گاهی نیست، وقتی هست می بینی، وقتی نیست، نیست. شاید عیب از چشم توست. خلاصه جان دلم که شما باشی، مبارزات طبقاتی پا گرفت. روسیه زیر و رو شد. لنین آمد، تروتسکی آمد که با چکش پرولتاریا، البته توسط استالین، سرش به دو نیم شد. لنین زن و بچه داشت، تروتسکی... بگذریم... استالین هم زن و بچه داشت. مارکس هم. اما می گویند بازن انگلس رابطه داشت. با وجود این شایعات، انگلس هیچوقت عکس العمل خشونت باری از خودش نشان نداد. اصلاً روابط جنسی در کمونیسم آزاد است. الان در همه کشورهای کمونیستی، مردم هر کاری دلشان



بخواهد می کنند. در کمون زندگی می کنند. انسان باید آزاد باشد تا شکفته شود. این بندهای دست و پا گیر را باید از سر راه انسان ها برداشت. اصلاً اگر انسانها رابطه جنسی نداشته باشند معرضان کار نمی کند. بنا بر این ما هم باید رابطه جنسی داشته باشیم تا معرضان کار کند. هیچ انتظاری هم شما نداشته باش. از ازدواج و این حرف ها خبری نیست. کار تشکیلاتی زمین می ماند. من که خیلی دلم می خواهد با شما زندگی کنم. اما در مقابل تشکیلات تعهداتی دارم، جانم در اختیار تشکیلات است. یک وقت دیدی کشته شدم و آن وقت شما با یکی دو بچه می مانی معطل.»

و جرئت می خواست که دختری بگوید نه، عقب مانده و واپس گرا بود.

اما، این روشنفکر من ظاهراً از آن روشنفکرها نبود. معلوم نبود که چه بلایی سرش آورده اند که حرف نمی زد، خطابه ای ایراد نمی کرد، فقط ذوق می کرد، درها را با وسواس می بست، نوار عاشقانه می گذاشت و زیر چشمی مرا می پایید.

## ۴

من آنقدر نطق و خطابه شنیده بودم که باورم نمی شد این جور آدم هم پیدا شود که هیچ نگوید، گاه به بهانه ای دستش به پای من و سینه من می خورد. هول شده بودم. توی دلم می گفتم: بفهم که من کسی مثل تو ندیده ام، چیزی بگو، من بلد نیستم به سبک خودت جواب کارهای ترا بدهم. آنهای دیگر هیچکدام مثل تو نبودند، بیرحمانه و وحشیانه آمدند، مثل قوم مغول، هر چه طبیعی بود و احساس بود از من به یغما بردند. تو خیال می کنی دختر جوانی را تور کرده ای، اما اینکه منم حس می ندارد. آنوقت که من عاشق بودم، با چکمه تشکیلات، طرف کوبید توی سرم. گفت جان من مال خودم نیست و بعد با دختر «آفتاب مهتاب ندیده ای» — شاید هم فقط عکسش را دید و پستید — ازدواج کرد و زاد و ولد. عاشق حتماً نشد، این طور آدمها عاشق نمی شوند. اگر هم بشوند زود خودشان را خلاص می کنند. من که می دانم قصه من و توبه کجا می انجامد و توجه وعده ای به خودت داده ای! زبان ندارم که بگویم این بازی را شروع نکن، برنده و بازنده ای نیست. هر دو از پیش باختیم. اما، بعد با خودم می گفتم تو سیاه می بینی، برای مشت زن وسط رینگ یک ضربه بیشتر و یا کمتر چه اثری دارد.

کم کم بخیالیم شروع به ذوب شدن کرد، آرام و کند. از فراری به فراری می رفتم. تا بیاید می نشستم سر کوچه ای و به عکس های انتخاباتی نگاه می کردم. گاه به خودش هم نشان می دادم و شلنگ انداز می خندید. عید می آمد. گفتم می روم سفر. بعد مثل آنکه با

خودش دو دن باشد گفت از آنجا زنگی خواهم زد.  
همه عید از پای تلفن تکوان نخوردم و خبری نشد.

۵

وقتی برگشت لباس نو پوشیده بود و با چه دقتی رنگها را با هم جور کرده بود، بلوز  
صورتی، کت چارخانه ریز صورتی و خاکستری و شلوار خاکستری، کفش و جوراب  
خاکستری و حمام رفته و ریش زده و سبیل را سر و صورتی داده.

~~من با ایشان از حرم سلطان چارخانه و کت سه راهی رسوا آورده بودم تا آخر آید و با موهایی~~

کوتاه و پریشان. در ماشین را که باز کردم گ  
آورده ای. لبم را گزیدم و سوار شدم. من هنوز به دیدن  
صد ها سال پیش، خود را برای معشوقی آرا  
گرم می رسید، پریشان کرده بودم و سرخاب و سفید  
است برای خودت ساخته ای و من موهابم را کوتاه ک  
گردش همیشگی مان با ماشین شروع شد، شم  
سرجایش پشت فرمان بند نبود. مطمئن بودم که هم  
است و هم از اینکه مرا پهلوی خودش نشاند و  
می کند. دزدانه به هم نگاه می کردیم و همه قول و  
اقرار بود، فقط دستها خجالت می کشید... بازی  
سالها پیش شبی در تاریکی از کسی پرسیده ب  
بود همه لطف ماجرا به همین است، اگر نه همه زنها  
چاق تر... چه فرقی می کند.

میتینگ عظیمی به پا بود، خودم را به زح  
پشت بلند گو دنیا را کن فیکون می کرد... هجوم شر  
اگر سندان شدی تحمل کن، اگر چکش شدی بکوب  
زد و رفت. سالها سندان بودیم. از ظاهر قضیه  
نخواهند داد... نه به ما و نه به بازیگرم.

فست بهار شده و تو با خودت زمستان را  
و معشوق می رفتی...

سته بودم. مثل یک زن موهابیم را که تا  
اب مالیده بودم. گفت این چه ریختی  
ردم، پسرانه و هنوز هم هست.

ال و جنوب و شرق و غرب. ذوق کنان  
از پوشیدن لباس های عیدش خوشحال  
مراسم بازدید درها را یک به یک اجرا  
قرارها گذاشته می شد... نگاهها دست  
هم چنان ادامه داشت.

و دم این همه بازی برای چیست؟ گفته  
دو تاریکی مثل همد، کمی لاغرتر یا

ست به نزدیکی جایگاه رساندم، بازیگر  
روغ شده همه نیم خیز شدیم. فریاد زد،  
... و خود شلنگ انداز جمعیت را دور  
بر می آمد که هرگز چکش به دستان

۶

شده بود و پشت ماشین، روی صندلی خاک می خورد. لباس پوشیده و نپوشیده پریدم دم در شنگول و سر حال بود، لابد تصمیمش را گرفته بود. گفتم من چای نخورده ام. گفت الان می رویم چای می خوریم و به راه افتاد.

کم کم متوجه شدم که از شهر خارج شده ایم. همه کوه و کمر بود. پرسیدم کجا؟ گفت می رویم اوشان چای بخوریم. گفتم نزدیک تر چای نیست؟ گفت اگر عجله داری به اولین قهوه خانه که رسیدم نگره می داریم.

با شیفتت به من نگاه می کرد. مثل آنکه بازی تازه ای کشف کرده باشد. از هر قهوه خانه ای که می گذشتیم می پرسیدم: فکر می کنی اینجا چای دارد؟ و او می گفت: نه ندارد. کوه های پر برف را نشانم می داد و می گفت از پنجره طرف من نگاه کن. برای آنکه از پنجره طرف او نگاه کنم تقریباً می رفتم توی بغلش، جور دیگری نمی شد نگاه کرد، نمی شد این همه را با هم بازی کرده باشی و حالا جربزنی. بی آنکه به هم نگاه کنیم و در حالیکه هر کدام از پنجره بیرون را تماشا می کردیم دست هایتان در هم گره خورد.

گل های زرد وحشی در دوسوی جاده غوغا می کرد. سبزی دشت، زردی گلها را، با ساقه های ظریف و شکننده شان برجسته تر نشان می داد. گل زرد کوچکی که به پایش این همه زحمت کشیده بودند بالاخره گل داده بود.

وسط جاده یک دفعه زد روی ترمز، گفت گلها را می بینی، خوب تماشایشان کن! انگار می خواست مرا از همه زیبایی های دنیا پر کند، بعد ببرد به غاری در کوهی و دیگر هیچوقت از آنجا بیرون نیایم. می بایست از این همه زیبایی کوه و برف و دشت و سبزه و گیاه لبریز می شدم و سر آخر دست در دست و بازی کنان به غارمان می رفتیم. جایی که می توانست مال ما باشد، چون که دیگر چیزی روی این زمین مان ما نبود.

معلوم بود قبلاً بارها تنها به اینجا آمده، و از این جاده به آن جاده مبهوت این زیبایی ها شده، حالا شریک آورده که او هم ببیند، نکند که ندیده مانده باشد. گل های زرد معصوم! اگر شما سر راه ما سبز نشده بودید، شاید همه چیز آسان تر بود، فراموش شدنی تر بود، ولی حالا دیگر حضور دارید، همیشه، و همه جا هستید. نه تنها لابلای سنگها، توی کوهها، توی دشت، بلکه توی اطاق و حتی توی رختخوابم.

نوازش کردن شروع شده بود. و من می ترسیدم در حال این نوازش کردن ها دستگیرمان کنند. در این صورت چه باید می گفتیم، معلوم نبود.

چه مسئله تشکیلاتی خاصی باعث شده بود که او پایم را نوازش کند؟ اگر دلیلی هم وجود داشت چطور می باید آن را به یک مأمور متعصب رژیم می فهماندم؟ قضیه بیخ داری بود، بعد به خودم گفتم ولش کن، هر طور می شود، بشود.

یاد مادر بزرگم افتادم که نوارهای ترکی را برایم ترجمه کرده بود، نوارهای رشید بهبودف را، و اشک ریزان هم یاد عشق و عاشقی می افتاد. یاد عاشقی که در ایام جوانی داشت، سربازی دراز و سیاه سوخته، که به او پیشنهاد فرار داده بود و مادر بزرگ آن قدر نجیب بود که فرار نکرده بود. و آخر الامر زن یک پیر مرد شده بود. گویا سرباز سیاه سوخته هم همین اشعار را برای او می خوانده است.

این بود که برای دزد مادر بزرگم و هم برای دزد خودم می رفتم، به خودم می گفتم می رویم ببینیم چه می شود. اقلأً یک خاصیت داشت، اگر سرپیری نوه ای می آمد و نوار ترکی می گذاشت، دیگر اشک ریزان دلم نمی سوخت که چرا نرفته ام.

## ۷

تند و سریع رانندگی می کرد. در واقع با کارهایی که علاوه بر رانندگی انجام می داد، راننده ماهری بود که به دره ای پرت نشدیم.

داشتیم به سوی جای خوردن می رفتیم، اسم دیگری برایش پیدا نکرده بودیم.

از کوه و کمر برگشتیم. نزدیک شهر که رسیدیم، مودب تر نشستیم و دندان روی جگر گذاشتیم. نزدیکی خانه ما که رسید، توقف کرد. پرسید اینجا می شود چای خورد؟ گفتم چایی را که توی آن همه قهوه خانه نداشتند، اینجا هم مشکل بتوان یافت. خودش هم گفت نه نمی شود، ناجور می شود.

نزدیک ظهر بود و من از بس سیگار کشیده بودم گلویم می سوخت.

سریک چهارراه بزرگ به من گفت چشمهایت را ببند. گفتم چرا؟ مگر هنوز هم از این حرفهاست؟ همه چیز که دیگر رو شده...

مثل اینکه بچه ای را دعوا کند، گفت: ببند دیگر الان می رسم.

گفتم پس سیگار می کشم. گفت از ماشین های دیگر خواهند دید که یک نفر چشمهایش را بسته و دارد سیگار می کشد. سیگار را از دستم گرفت و من هم مثل کسی که خوابیده باشد سرم را روی پشتی گذاشتم. واقعاً هم سعی نکردم جایی را تماشا کنم. آن قدر کوه و درخت و جاده دیده بودم که دلم می خواست می خوابیدم. چشمهایم بسته بود که خودش شروع کرد برایم آواز خواندن را. آواز عاشقانه ای بود و من با چشم بسته گوش می کردم، جای چک و چانه نداشت، عاشقانه بود. لابد باید فکرمی کردم که از من خوش آمده. آدم باید عاشق بشود که آواز عاشقانه بخواند، مگر نه؟

## نیمه دیگر

آن قدر با سوز دل می خواند که فکر کردم نکند مسئله اش این بوده که خودش آواز بخواند، شش ماه مرا از این طرف به آن طرف برده که سر آخر خودش بزند زیر آواز. بعد فکر کردم این دیگر بی انصافی است، خوب اگر می خواسته آواز بخواند خودش تنهایی می خواند، دیگر چه احتیاجی به من داشت. اما صدایش برای من که قشنگ بود. و فکر کردم هیچکس در هیچ تشکیلاتی از این آوازه‌ها برای کسی نخواند... با می و خیار شور شاید می شد، اما ما دو نفر هنوز جای هم نخورده بودیم و این قدر مست بودیم. بعد از آنکه چند خیابان بالا و پایین رفت و به اصطلاح رد گم کرد، به مقصد رسیدیم. چند بار وسط راه به تمام مقدسات قسم داد که مبادا یواشکی لای چشمهایم را باز کنم و من به تمام مقدسات قسم خوردم که نگاه نکرده‌ام. باور نمی کرده و اینهم جزء بازی بود.

رسیدیم و ماشین را پارک کرد. گفتم چشمهایت را باز کن. ساختمانی چند دستگانه بود. وارد شدیم و بالا رفتیم. دری را باز کرد و مثل دوستی که بعد از سالها دوستی را در خیابان یافته باشد به احوالپرسی خانه رفت. چند عکس و پوسترو از جمله عکس تیما به دیوار بود. گفت شش ماه می شود که به اینجا سر زده‌ام. جای را یادآوری کردم. رفت آب گذاشت که بجوشد.

اما خود ما پیش از این در جوشش بودیم. هر کدام روی میلی نشستیم. سیگار که آتش زدم گفت بیا روی میل من راحت تر است. رفتم کنار او. ناگهان با دو دست از پشت بغلم کرد و ولم کرد روی سینه اش. راه دیگری وجود نداشت. درهم شدیم. بوسیدیم و بوسیده شدیم.

مرا به دراز روی پاهایش خوابانده بود. فریادم درآمد که سیگار را خاموش کن، همه جا آتش می گیرد. سیگار را خاموش کرد و من زیر دستهایش حبس شدم.

با تکمه های بلوزم و رفت. روی میل دراز کشیده بودم. یک باره بند شد ایستاد و گفت: در را بست؟ گفتم نه بلد نبودم. رفت که در را ببندد. سر راه شلوار من و بعد شلوار خودش را درآورد. بعد وسط اتاق به تماشای این صحنه ایستاد. من روی میل، بی شلوار، با بلوز چهارخانه خوابیده بودم، و او وسط اتاق با زیر شلواری نوی بالای زانوی گل بهی و زیر پیراهن نو، صحنه را تماشا می کرد و کیف می کرد. با خودم فکر کردم که این قدر دورخیز کردن ندارد. اصلاً جای به به و چه چه نداشت، نه من بره لخت و سفید و گوشتا کویی بودم که موهایم روی تخت پریشان شده باشد، و نه او سینه ستبر و گردن کلفتی داشت. سبیلش هم خیلی کوچک و معمولی بود. این وضع مدتی طول کشید. بالاخره آمد، با شرم و حیا. اون سرش را توی سینه من قایم کرد که نبیند چه می شود. بعد هم خوابگی بود. ولی نه مثل همه آنها؛ دیگر با شرم و حیا، انگار که قبیح است. نخواست لخت بشوم، خودش هم کاملاً لخت نشد. بعد هم که آهی بود از سر رضایت، بلند شد و دوان دوان به دستشویی رفت. مدت‌های مدید در آنجا ماند. انگار خودش را آب می کشد یا با آفتابه غسل

می کند.

وقتی بیرون آمد من چای را دم کرده بودم. برای خودم و او چای ریختم و جلویش گذاشتم. موهایش به هم ریخته بود و با شنوار و زیر پیراهنی، قیافه اخموی بچه‌ای را داشت که وسط بازی سرش کلاه رفته باشد. هیچ نمی گفت، حتی کلامی محبت آمیز، شاید خیال می کرد که مغبون شده است. من خونسرد نگاهش می کردم و نگاهش رم می کرد. بعد شعری از نیما خواند. مدت‌ها به همین حالت نشسته بودیم. نمی دانستم چه بگویم. او چه می خواست، چه انتظاری داشت؟ بهر حال این را می دانست که ما هر دو همسال هستیم، و هر قدر هم که شیطنت کرده بودم به اندازه یک دهم او نبود. اما، موقع آشنایی هم نگفته بودم که من نوگل بوستان هستم، تو بچین و برو. هندوانه نبودم که بخواهد به شرط چاقو بخرد. زن و مردی بودیم که روزگار با هم آشنایمان کرده بود.

بالاخره خودش را از حالت دنجوری کند. از جا بلند شد. شیر گاز و چراغ برق و در را امتحان کرد و رفتیم بیرون. سوار ماشین شدیم. دوباره به دستور او چشمهایم را بستم و مرا تا جدوی خانه مان رساند. در راه نواری گذاشته بود که باز هم عاشقانه بود. ولی دیگر گوش ندادم. هر چه بود از سر سبزی گذاشته بود، اولین نواری که دم دستش بود. وقتی رسیدیم، گفت رنگ می زنم و رفت.

## ۸

مدت‌ها خبری نشد. شاید یک ماهی گذشت.

یک روز تلفن زد که بیا جلوی کیوسک. رفتم. خسته و راضی پشت فرمان نشسته بود. دیگر پشت کیوسک مخفی نمی شد.

برایش شرح دادم که مصاحبه‌ای بوده است بین یک خبرنگار خارجی و دو نفر از کادر رهبری، که من هم حضور داشته‌ام. یعنی خبرنگار سؤال کرده، آنها جواب داده‌اند و من ترجمه کرده‌ام. منتظر بودم که پرسد چه گفتید و چه شنیدید. اما او، راضی و تسلیم، مثل مردی که سالهاست با زنی است و دیگر انتظار و قصد پرده‌پوشی ندارد، گفت: بهشان گفتم؟ با تعجب گفتم: نه، چه بگویم. قیافه خودم را مجسم می کردم که به عنوان مترجم از راه می رسم و رسیده و نرسیده به دو تا رهبر عظیم‌الشان می گویم که بین من و یکی مثل خودشان چه ها گذشته است! بلکه آنها هم به هوس بیفتند. گویانکه حرفی نزده، یکیشان بی دین خینی محبت می کرد.

نصفه‌های شب زپس که برای دو طرف ترجمه کرده بودم، از نفس افتاده بودم. یکی

از آنها با خبرنگار سرگرم بحث بود و دیگری به من صحبت می کرد، مردم شده بود و او کتشن را با مهربانی به دوشم انداخت. ظاهراً دل خنق را به دست می آورد. من که خلق مادرزاد بودم، نمی دانم چه خیالی داشت. شاید می خواست خبرنگار را هم جزو خلق سازمان بکند. و آن کسی هم که این فرار را جور کرده بود، بود و با هیچ زبانی هیچ وقت خلق هیچکس نمی شد.

فیل از مصاحبه، از عاشق خودم هم خیلی خواهش کرده بودم که با یکی از این خبرنگارها مصاحبه ای بکند، همه در اشتیاق بودند و او می گفت: وقت نداریم. ویش کن. آن قدر مشغول پختن یکدیگر بودیم که او دیگر حوصله نداشت که وسط این معضلات خبرنگاری هم سر در بیاورد، فقط حوصله داشت نوار عاشقانه بگذارد، درها را امتحان کند و خودش بخواند. گاه فکر می کردم که این تحفه را از کجا گیر آورده اند، وسط تمام مسایل مملکتی، فقط می خواست مرا به گردش ببرد. همان روزها بود که انشعاب شد.

همه حاج و واج مانده بودیم، همه عاشقان دو نصف شده بودند، نصف در این پختن، نصف در آن یکی و هنوز معلوم نبود که چه می گویند. یکی از نصفه ها، جلوی دانشگاه، یک اعلامیه پختن کرده بود و طی آن با مواضع فلان شماره نشریه مخالفت کرده بود و اعلام انشعاب شده بود. همه گیج بودیم. عاشقان نمی دانستند چه کنند. خیلی ها قطع رابطه کردند و اشک ریزان گفتند که به خاطر سیاست حتی از عشق شان چشم پوشی می کنند. بعضی ها پروسه تجانس گذاشتند... یعنی با هم برنامه مطالعاتی گذاشتند که نقاط مورد اختلاف را پیدا کنند.

من و شخص رهبری، اما، در ماشین در کنار هم، فارغ از همه پروسه های تجانس، با هم اختلافی نداشتیم. در حالی که هم چنان ذوق کنان در جایش کش و قوس می رفت، پرسیدم این نظریات شماره فلان نشریه دیگر چیست؟ نگاه عاقل اندر سفیدی به من کرد و گفت: رهبری که نمی تواند منتظر بماند. توده بعضی مسایل را دیر می فهمد و رهبری که زودتر فهمیده است می باید تصمیم بگیرد و اعلام موضع کند. با خودم فکر کردم: خوب شد که تو هم رهبر شدی. اگر همین حرف را همین چند وقت پیش کسی به تو می گفت و ترا توده و نفهم می خواند، توی دهانش می زدی. به جای ما تصمیم گرفته بودند و من فقط چپ چپ نگاهش کردم.

دوباره به دستور او چشمهایم را بستم و به نوار عاشقانه گوش کردم و رهبر دلبنده در کنار به طرف جایی که معلوم نبود کجاست رفتم. این بار ساختمان دیگری، شیک و مدرن...

علاقه را حس می کردم که دارد پاورچین پاورچین می آید. خیال می کردم او هم فقط

بازی نمی کند، چیزی، علاقه ای از درون هُلش می دهد. اما انگار زبان نداشت و همه راز و نیازهایش را نوار ضبط صوت برایش انجام می داد. غصه ام شد. فکر کردم تا یکی دو ساعت دیگر همه چیز تمام می شود و باز چه کسی می گوید که ملاقات دیگری هم در کار است؟ شاید این آخرین باشد. به صدای کار کردنش در آشپزخانه گوش دادم، آب چای را گذاشت و در یخچال را باز کرد و بست و سر آخر آمد تو شروع کرد با دکمه های بلوزم بازی کردن. باز شان کرد. لباسهایم را در آوردم و او هم همه لباسهایش را در آورد. فکر کردم این بار رفتارش با دفعه قبل خیلی فرق دارد. نوازش و مایج و بوسه و عشق بازی، اما، همه و همه این معنی را می داد که مردی زنی را از جایی برداشته است و آورده است که خوش بگذراند. آن همه هیجان فروکش کرد... از من خواست که به جای او هم عشق بازی بکنم و به او هم لذت بدهم. نگاهش می کردم. به بدن لختش نگاه می کردم که هیچگاه فراموشم نشود. او چشمهایش را بسته بود و از من می پرسید خوش است می آید؟ فقط نگاهش کردم و بوسیدمش و این همه را او یارای فهمیدن نداشت...

وقتی تمام شب پهلوی هم دراز کشیدیم و به سقف نگاه کردیم. ناگهان بلند شد و تمام قد ایستاد و در اتاق شروع کرد به قدم زدن. مثل آنکه بخواهد هیکل لختش را به رخم بکشد. هیکلش قشنگ بود، حیف که کمی لاغر. بعد از مدتی نمایش اندام، انگار خجالت کشیده باشد زیر لب گفت چای را دم کن و چپید نوی حمام. حمامی دراز و طولانی که گویا قرار نبود هیچگاه تمام بشود. وقتی برگشت لباس پوشیده و مرتب روی کاناپه ای که شاهد ماجرای ما بود دراز کشید و شروع کرد به خواندن یک جزوه. من چای می خوردم و نگاهش می کردم. گاه هم با نگرانی می پرسید که حوصله ات سر نمی رود؟ می گفتم نه و یا خودم می گفتم به او هم یاد داده اند که وقتی دختری را می بری، جایی، گوشه ای، وقتی کارت تمام شد، در جا شروع کن به خواندن یک جزوه درون سازمانی تا طرف حساب کار خودش را بکند، انتظار نداشته باشد که تازه بعد از عشق بازی از عشق سوزانی که داری حرف بزنی و سر آخر صحبت تعهد پیش بیاید. این طوری هم دخترک حساب کار خودش را می کند و هم تو کیفیت را کرده ای، علاقه ای هم به وجود نمی آید. اگر هم آمد، از بین خواهی برد.

موقع برگشتن با چشمان بسته، هر چه کردم نشانی خانه مان را که عوض می شد یاد بگیرد نشد. فقط شماره تلفنم را نوشت. وقتی پیاده می شدم از لابلای نواری عاشقانه شنیدم که تند تند خواند:

الا یا ایها الساقی ادر کاساً وناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

گفت که پانزده روز دیگر زنگ می زنی. ولی نزد.



بمباران‌ها که شروع شد با خانواده‌ام می‌رفتیم توی حیاط، کنار دیوار، دراز می‌کشیدیم که بمب روی سر ما نریزد. پدرم و مادرم یک فالیچه پهن می‌کردند روی منبع گازوئیل و روی آن می‌نشستند. می‌گفتند اینطوری بهتر است، اگر بمب افتاد طوری منفجر می‌شویم که چیزی نفهمیم.

وقتی آژیر قرمز را می‌کشیدند و ما در حال فرار بودیم، کسی تلفن می‌زد و نوار عاشقانه ترک می‌گذاشت، بعد کمی سکوت می‌کرد و گوشی را می‌گذاشت. و این کار هر بار که آژیر کشیده می‌شد تکرار می‌شد. و من با حسرت گوش می‌کردم. باورم نمی‌شد که دیگر تلفن نکند. در طول انتظار تأسف می‌خوردم که چرا از او بچه‌ای به یادگار ندارم، چه حرف‌ها داشتم که به بچه‌ای که هیچوقت نخواست بیاید، بزنم.

واقعیت را پذیرفته بودم که دیگر زندگی نخواهد زد، اما باز با نگرانی به شکم نگاه می‌کردم. کاش فریب خورده و رها شده و شکم برآمده می‌بودم. جلوی آینه لغت می‌شدم و شکم را از پهلو نگاه می‌کردم و خیال می‌یافتم که شکم بالا آمده است و حالا همه خواهند فهمید. آنوقت شروع می‌کردم به ناله و نفرین که آخر مرد، احساسات من هیچ، فکر نکردی تکلیف این بچه چه می‌شود و هر روز غصه آینده بچه را می‌خوردم. وقتی که عادت ماهانه سر رسید و مثل سیلاب همه چیز را شست و بُرد، باز ناامید نشدم، می‌دانستم که حاملگی خارج از رحم هم وجود دارد. منتظر بودم که شکم بالا بیاید. اما نیامد که نیامد، توهم رفت. شبهای آژیر قرمز، وقتی در کنار دیوار دراز می‌کشیدم به او فکر می‌کردم که همان آتش بازی را می‌دید و خیابانهای به غایت تاریک و آسمان سرخ روشن را.

شاید هم نه، او دیگر به آن حزب پیوسته بود، با دختر جوانی هم عروسی کرده بود و رفته بود به خارج.

چه می‌دانم، آیا گل‌های زرد وحشی لابلای تخته سنگهای اوشان در سبزی هم می‌روئید؟



# شعر

سیمین بهبهانی در مقدمه مجموعه «دشت ارژن» از شعر خود چنین می گوید:

«شعرم تجربه لحظه هاست؛ گویی که زمان را و سالیان را جرعه، جرعه، جرعه نوشیده ام — گاه شیرین و گاه تلخ. و همه جرعه ها به تدریج، با خون و گوشتم درآمیخته است، با جوانیم جوانی کرده و شور برآورده، آواز سر داده. با خشم به خروش آمده، فریاد شده — گاه رسا و گاه نارسا، تا گوشها راه جسته و با انبوهم نالیده. و اکنون با گذشت عمر، جریان همه آن جرعه ها در ضمیرم به مصب رودی پیوسته که می خواهد به مردابی، یا دریاچه ای، یا ریگزاری فرو شود، و آرام و گسترده و بی خروش، حرکتی به نهان داشته باشد.»<sup>۱</sup>

با مجموعه دشت ارژن — چاپ ۱۳۶۲ — و پیش از آن در مجموعه «خطی ز سرعت و از آتش» — چاپ ۱۳۶۰ — با سیمین بهبهانی تازه ای آشنا می شویم، زنی که در زمینه تکنیک و نگرش زفاته به کمال خود نزدیک می شود. «در خطی ز سرعت و از آتش» اوزان شعری به کلی بی سابقه ای را به کار می گیرد و خود از این ابداع چنین سخن می گوید:

«هرگز با قصد قبلی سوزن ترتیب نداده ام تا بر مبتدیان آن «کار» ی انجام دهم، بل بیشتر در عالم بیخودی و ناخواه، «کار» ی صورت پذیرفته که مرا از آن گریزی نبوده است.»<sup>۲</sup>

در کولی واره های مجموعه دشت ارژن با زنی روبرو می شویم که زبانش دیگر زبان هر شاعری نیست. زنی شاعره ایست که از زن بودن می گوید و تجربه مشترک هم جنساش را بازگویی کند و در برقراری این رابطه موفق است. خودش می گوید:

«دیری است تا شعرم به یک عاطفه همگانی بدل شده است — گویی که زبان جمع است، و این نه از آن روست که خواسته ام تا از زبان جمع سخن بگویم، بلکه از آن است که فردیت خویش را گم کرده و در دل جمع مستحیل شده ام. گاهی که خود را (آن

«من» استوار و تندرست و جوان را) باز می‌یابم، شعری که می‌سرایم عاشقانه است و سخت خود بیناته، اما این حالت نیز زود گذر است، و دوام آن درست به اندازه زمان سرایش همان شعر است و بس. و شگفتا که، به نازگی، واسطه‌ای برای پیوند خود و آن «من» سالیان پیش یافته‌ام که یک کولی ست - یک کولی ساخته و پرداخته خیال. و آن گاه که می‌خواهم از خود یاد کنم، او (آن کولی) به میان می‌آید، او مظهر در بدریها و آوارگیهای همیشگی روح من است. و چه خوب از «من» و «بی منی» می‌رهاندم!<sup>۲</sup>

راست است که شعر سیمین بهبهانی به عاطفه همگانی بدل شده است و راست است که از زبان جمع می‌گوید، اما آنجا هم که از «من» استوار و تندرست و جوان یا کولی سخن می‌گوید نیز عاطفه‌ای همگانی را مطرح می‌کند، زنی به کهنسالی تاریخ و حاضر در همه سرزمین‌ها، مثل کولی‌ها. و مثل کولی‌ها روایت سرزمینی که از آنند و این مزیت شعر سیمین بهبهانی است. چرا که گرچه، «عاطفه همگانی» زن بودن را می‌منزاید، اما زنی که می‌یابی سرآخر ایرانی است با اندوه‌ها و حرمان‌های مخصوص به خودش.

یک جا، وقتی سیمین بهبهانی از مادرش سخن می‌گوید او را چنین توصیف می‌کند: «چه مهربان بود و چه دردمند و آزرده. دو مرد زندگیش، در نگاهداشت سنسن باستانی این سرزمین، هر مستم که توانستند بر دل نازکش روا داشتند و او هیچ نگفت، چرا که چهره زن ایرانی بود از ورای قرون: آرام، صبور، خاموش، همتای سنگ نبشته‌ای، و بر آن آیت اندوهی... و جفا کشید و ملامت برد تا آن گاه که مرگش در رسید»<sup>۳</sup> سیمین بهبهانی، گرچه از سنن نزدیک به مادرش برخوردار است تا غیر از آن، اما آنطور که از اشعار جدیدش بر می‌آید آرام و صبور و خاموش نیست. آنگاه به زن بودن خویش است و آنگاه به سوال کردن و پرخروش و این همه در آمیزش با ظرافت گفتار و اندیشه او جذابیت اشعار جدیدش را صد چندان کرده است.

با امید فراوان به خواندن اشعار جدیدی از ایشان دو شعر از کولی‌واره‌های مجموعه «دشت ارژن» را چاپ می‌کنیم.

### یادداشتها:

- ۱- سیمین بهبهانی، دشت ارژن - تهران - ۱۳۶۲ - ص ۱۳
- ۲- سیمین بهبهانی، خطی سرعت و از آتش - تهران - ۱۳۶۰ - ص ۲
- ۳- سیمین بهبهانی، دشت ارژن - ص ۹
- ۴- سیمین بهبهانی، همان کتاب - ص ۱۱

## کولی واره (۱۱)

سوار خواهد آمد، سرای رفت و رو کن،  
 کلوچه بر سید نه، شراب در سبو کن.  
 ز شست و شوی باران، صفای گل، فزوت تر؛  
 کنار چشمه بنشین، نشاط شست و شو کن.  
 جلیقه زری را ز جامه دان برآور،  
 گرش رسیده زخمی، به چیرگی رفو کن.  
 ز پول زر به گردن ببند طوقی، اما  
 به سیم تونیرزد، قیاس با گلو کن!  
 به هفت رنگ شایان، یکی پری بیارای،  
 ز چارقد، نمایان دو زلف از دو سو کن.  
 ز گوشه خموشی، سه تار کهنه برکش،  
 سرودی از جوانی به پرده جست و جو کن —  
 چه بود آن ترانه؟ بلی به یادم آمد:  
 ترانه «زدستم گلی بگیر و بو کن...»  
 سکوت سهمگین را از این سرا بتاران  
 بخوان، برقص، آری — بخند و های و هو کن.  
 سوار چون دوآید در آستان خانه،  
 گلی بچین و با دل، نثار پای او کن.  
 سوار در سرایست، شهبی به روز آرد،  
 دهد به هرچه فرمان، سر از ادب فرو کن!

\*\*\*

سحر، که حکم قاضی رود به سنگسارت،  
 نماز عاشقی را به خون دل وضو کن...

## کولی واره (۱۳)

کولی به حرمت بودن، باید ترانه بخوانی  
 شاید پیام حضوری تا گوشها برسانی.  
 دود تنوره دیوانه، سوزانده چشم و گلو را،  
 برکش ز وحشت این شب فریاد اگر بتوانی.  
 هر دیو، همیشه عمرش در بطن ماهی سرخی،  
 ماهی، شناور آبی که ش راه و رخنه ندانی.  
 هر دختری، سر دیوی بنشانده بر سر زانو  
 چونانکه گنده هیزم بر شمش نقره نشانی.  
 دیوان تشنه یغما، زان دختران پریرسا  
 بردند از رخ و از لب، برد و عقیق یمانی.

\*\*\*

کولی! به شوق رهایی، پایی بکوب و، به ضرب  
 بفرست پیک و پیامی، تا پاسخی بستانی.  
 بر هستی تو دلیلی باید ضمیر جهان را:  
 نعلی بسای به سنگی، تا آتشی بجهانی.  
 اعصار تیره دیرین در خود فشرده تمت را،  
 بیرون گرا که چونقشی در منگواره نمایی —

\*\*\*

کولی برای نمردن، باید هلاک خموشی!  
 یعنی: به حرمت بودن، باید ترانه بخوانی.

شہلا حائری

## معصومہ

(در این «داستان» تنها اسمها افسانہ ای هستند)

چشمپاشو کہ وا کرد دید چند نفری دور و برش هستند. قیافہ ہا بہ نظرش عجیب و غریب آمدند. شبیہ آدمیزاد نبودند. زہا با چادر نماز ہاشون مٹ باد کنکہای نیمہ باد کردہ ای بودند کہ رنگہایی تیرہ و کدر بہشون زدہ باشند. دہنش خشک خشک بود و مزہ گس می داد. لباس ترک خوردہ بود و چشماش بی رمق بود. آب خواست. بہش کمی آب دادند. چشاش دوبارہ برا مدتی بست. بعد آروم آروم اونہا رو باز کرد. حالش کمی سرجاش آمدہ بود. بچہ شو خواست، بہش گفتند کہ ہمون دور و برہا می بلکہ. خیالش کمی راحت شد.

قم بود. خاطرات یواش یواش بہ دہنش باز می گشتند...

بہش تہمت زدہ بودند. «خدا لعنت کند کسی کہ متوبہ این حال و روز انداخت خدا دودمونشو از رو زمین محو کنہ.» با خودش نجوا می کرد. پیش درو ہمسایہ آبروش رفتہ بود. زیاد دنبال علت تہمت گشتہ بود، ولی چیزی کہ بہ عقلش می رسید سادہ لوحی و خوش قلبی خودش بود. بسکی خوش باور و بی ریا بود حرفپاشوبہ کس و نا کس می گفت و برا ہمین ہم براش حرف درآوردہ بودند و بہش تہمت زدند. بہ شوہرش خبر دادہ بودند کہ زتش زینا سر بہ راہی نیست، بہش گفتہ بودند کہ تو روی جیگر کی سر کوچہ خندیدہ. «ہمہ اش تہمت، ہمداش دور و بی»، با خودش فکر کرد. بعدشم شوہرش با سہ تا بچہ اونو طلاق داد و با یکتا پیرہن از خونہ بیرونش کرد و دیگہ ہم اجازہ نداد کہ بچہ ہاشو ملاقات کنہ.

معصومه زنی جوانی بود. سه تام بیچه قد و نیم قد داشت. بر و ریخت قشنگی داشت. سفید و چاق و چله و خوش آب و رنگ بود. موهای خوشترنگ و بلوطی و چشمان خندان عسلی رنگ داشت. زبانش کسی می گرفت و در حرف زدنش حالت صداقت و معصومیت خاصی به چشم می خورد. به زندگی تکراریش بی سرو صدا می رسید و سرش به کار خودش گرم بود. صبحها به تمیز کاری و خونه داری و بیچه داری می گذشت و شبها انتظار شوهرشومی کشید. شوهرش یک کارمند دولتی پایه اداری بود و مختصر خرجی در می آورد و زندگی بخور و نمیر خودش و زن و بیچه هاشو تأمین می کرد. چندان خلق خوشی نداشت و اغلب بی جهت به پرو پای معصومه می پیچید. با وجودیکه بیچه هاشو دوست می داشت رفتارش با اوها هم دست کمی از رفتارش با معصومه نداشت. به قول معصومه تو خونه مٹ برج زهر مار بود و بیرون که می رفت گل از گلش وا می شد.

... چقدر دلش برا بیچه هایش تنگ شده بود. احساس کرد قلبش می گیره. چشماشو بست و نفسی عمیق کشید. زنی سرشورو صورتش خم کرد و ازش پرسید که حالتش چگونه؟ چشمای بی رمقش باز کرد و باز بست. لبهاشو به سختی تکونی داد و گفت: «ای... بیچه ام کجاست؟...» دوباره سبیل خاطرات به مغزش هجوم بردند.

پیش سر و همسر آبروش رفته بود. تنها آقا تقی هنوز دوستانه بهش سلام می کرد و گه گاهی، مٹ سابق، بهش سیخ جیگری تعارف می کرد. آقا تقی مدتها بود که سر کوچه شون کاسپی می کرد. هر از گاهی وقتی که معصومه از جلو جیگر کیش رد می شد یک سیخ کباب به او تعارف می کرد، محجوبانه به او لبخند می زد و مشتاقانه نگاهش می کرد. شرمگین، معصومه با لبخندی خالی از ریا تعارفشورد می کرد. ولی اصرارهای مکرر و صمیمانه آقا تقی او را وادار می کرد که تعارفشورد تکنه و یک سیخ جیگر سر همون کوچه بخوره. چونکه اغلب هم یکی از بیچه هاش همراهش بودند، سیخ جیگر را با بیچه هاش تقسیم می کرد. عاقبت هم همین داد و ستدهای دوستانه کار دستشون داد و سبب شد که مردم پشت سر معصومه حرف در بیارن.

... فکر روزهای رو که با آقا تقی گذرونده بود قلبشولرزوند. خوشحالی زود گذری جای خودشو به اندوه عمیقی داد که سراسر وجودشو گرفت. اشک در چشمهای بی رمقش حلقه زد.

چه چهارشنبه شومی بود. تو خونه طبق معمول با بیچه هاش سرگرم بود که شوهرش عنق



از در وارد شد. بدون مقدمه بهش گفت که بایستی از اون خونه بره، که دیگه تحمل کنایه های مردم رو نداره و زنی لادالی مٹ او دیگر جاش تو خونه شوهرش نیست. هر چه معصومه التماس و زاری کرد که بذاره براش توضیح بده به خرجش نرفت که نرفت. چند روز بعد طلاقنامه اش تو دستش بود و با سرافکندگی از خونه شوهر به خونه باباش رفت.

پدرش از خجالت اهل محل سرشونو کوچه بلند نمی کرد. جواب سلام معصومه رو هم نمی داد. مادرش کارش اشک ریختن بود و اوقاتی رو که تو خونه کار نمی کرد به دعا و نماز می گذروند و دست نضج به جانب پروردگار بلند می کرد تا شاید گشایشی در کار دخترش حاصل کنه. برادرش با زخم زبانهای بی امانش بیشتر نمک روزخمش می پاشید. نه تو خونه بند می شد و نه در بیرون آرامی داشت. نمی دونست کجا بره و چیکار کنه و دردشویه کی بگه. از اینجا رونده و از اونجا مونده شده بود. مستأصل و بی پناه بود.

آقا تقی که بهش پیشنهاد کرد صیغه اش کند یا تردید قیون کرد. لا اقل از شر زخم زبونهاش برادرش و بی اعتنائیهای پدرش نجات پیدا می کرد. به پدرش حرفی نزد. حرفی نداشت که بزنه. چند تا تیلیک پیلیکی که داشت جمع کرد و دنبال آقا تقی جیگرکی رفت که توی تنها اطاق محقری که او در پایین شهر توی یک خونه اجاره ای داشت زندگی کنه. درد جدایی از بچه ها شو آقا تقی پناهگاهی بود. اما وقتی که بعد از سه ماه فهمید حامه است و حشمت کرد. خجالت کشید. نمی دونست چرا. از ترس پدرش فرار کرد رفت تهرون و کنه ای هم به آقا تقی نگفت.

... چشمهاش دو باره باز کرد. قطره اشکی به بیرون راه پیدا کرد و از گوشه چشمهاش روی بالش چرکی که زیر سرش بود ریخت.

در تهرون بی کس و بی پناه بود. جایی نداشت که بره. یکسر به حرم شاه عبدالعظیم رفت و در حرم، ضریح مطهر رو با اشتیاقی درد آلود دو دستی گرفت. از ته قلب دعا کرد و تضرع. از امام زاده خواست که حق تهمت زنان رو کف دستشون بذاره و گشایشی در کارش فراهم کنه. روزها و هفته ها دور و بر حرم بیتوته کرد و زندقیشویه نحوی گذروند. چند تا از زنای اون دور و بر که با قصه غصه های معصومه آشنا شده بودند هر از گاهی بهش کمک می کردند و توسط هم اونها هم بود که یاد گرفت به خونه این و اون بره و ریخت شوری کنه و زندقیشویه بگردونه.

با چه درد سری دوران بارداری رو طی کرد. فکرش پشتشولرزوند. مٹ زخم همیشه چرکین رو قلبش سنگینی می کرد. در اون چاردردی که فریاد می زد و از حضرت عباس کمک می خواست بیمارستان فیروزآبادی راهش نداد و همسایه هاش مجبور شدند که ببرنش به زایشگاه فرج. هنوز تو راهرو بیمارستان بود که بچه اش به دنیا آمد. اسمشو

گذاشت متبزه. منیره که شش ماهه شد و خودش جوانی گرفت اونو برداشت و برد قزوین پیش پدرش، آقا تقی جیگرکی. از پدر خودش خجالت می کشید. دور و بر خونه شون آفتابی نشد و با وجودی که دلش پر می زد که مادرشو ببینه پاشو اون طرفها گذاشت.

... یاد حالت خودش در آن روزها گریه اش انداخت. آهسته گریست.

در عرض یک سال و اندی که بر معصومه گذشته بود تحولی هم در زندگی آقا تقی رخ داده بود و سناریو اقبالش رو به درخشیدن بود. حسین آقا کیایی فروش که قصد داشت کار و کاسبی شوبه تهران منتقل کنه در ازای مبلغ کمی مغازه شوبه آقا تقی واگذار کرد و عموش هم که رونق کار برادرزاده اش چشمشو گرفته بود از مخالفتش با عروسی آقا تقی و دخترش دست کشید و در یک مجلس عروسی مفصل دست اونها رو در دست هم گذاشت. خود آقا تقی معتقد بود که از وقتی که با دختر عموش ازدواج کرده بود به برکت قدم او کار و بارش رونق گرفته بود و بخت خواب آلودش بیدار شده. دکه کوچک جیگرکی آقا تقی حالا به دکان کیایی تبدیل شده بود و رونق کارش روز بروز بیشتر. زنش حامله بود و با هم ورود یک فرزند را با وجدی ناگفتنی منتظر بودند.

چشم آقا تقی که به معصومه افتاد یگه ای خورد ولی خودش نباخت. معصومه، با سادگی همیشگی اش، داستانو از اول تا آخر برایش گفت و بهش گفت که پدر بچه ای که توی بغلشه کسی غیر از خود آقا تقی نیست. آقا تقی دیگه اون آقا تقی جیگرکی سابق نبود. نگاهی پرتوقع و خالی از محبت به معصومه و بچه اش انداخت و با لحنی سرد و برنده گفت: «از کجا معلوم که این بچه مال منه؟» حال دیگه توبت معصومه بود که یگه بخوره. باورش نمی شد که این حرف از دهن آقا تقی بیرون آمده باشد. تازه خوشحال بود که کار آقا تقی گرفته و روی همین اصل هم حتماً از او و بچه اش، بچه خودش، مواظبت و نگهداری می کنه. مگه همین آقا تقی نبود که به خاطرش اونهمه تهمت های ناروا رو تحمل کرده بود، از خونه اش طرد شده بود و از بچه هاش جدا مانده بود؟ معصومه غافل از این بود که آقا تقی حالا دیگه عار داشت که مردم اونهارو با هم ببینند. بخصوص آقا تقی دلش نمی خواست که زنش بویی از ماجرا بیره... و آخر سر هم بهش گفت که بهتره وقتشو اونجا تلف نکنه و اون بچه رو که معلوم نبود تخم و ثر که کیه بیره بذاره پرورشگاه.

... زنی روی صورتش خم شد و اشگهاشو با دستمالی پاک کرد. معصومه به کندی سرشو برگردوند و صورتشو در بالش مخفی کرد.

به زحمت خودشومی کشید و کار می کرد تا لقمه نونی در بیاره. بدنش لاغر و چروکیده

و شیرش خشک شده بود نمی توانست به منیره شیر بدهد. یکروزی که دیگه تحملش تمام شده و طاقتش طاق، تصمیم گرفت که دختر کوچیکش، تنها یار و امیدش، بذاره به پرورشگاه. صبح زود اونو تمیز و خوشگل کرد و دستشو گرفت و بردش به یک پرورشگاه و اونجا سپردش اول به دست خدا و بعد هم به پرستارها و قبل از اینکه از کارش بشیمون بشه به شتاب برگشت. در پرورشگاه بهش گفته بودند که هر از گاهی می تونه دخترشو ببینه، اما هر وقت که می رفت اونجا به بهانه ای سر می دوندش. درست یادش نمی آمد که چه مدت منیره اونجا بود، ولی یکروز که برا دیدنش به پرورشگاه رفته بود بهش گفتند که حالا دیگه منیره یکسال و نیمشه و دیگه بزرگ شده و بایستی از پرورشگاه بره. هرچی التماس کرد که باز هم دخترشو اونجا نگه دارن قبول نکردند. منیره رو تحویلش دادند و راه کوچه رو نشونش.

منیره حالا کمی چاق و چله تر و خوشگل تر شده بود ولی اصلاً نمی توانست حرف بزنه و همین هم باعث وحشت و غم عظیم معصومه شده بود. «دختر بی زبونی که به زنی می بره؟» وقتی که منیره سه سالش شد و هنوز زبان باز نکرده بود معصومه تصمیم گرفت که زیر زبونش تخم کفتر بشکنه. شنیده بود که میگن هر کی زبونش بگیره، اگر زیر زبونش تخم کفتر بشکنن نطقش وامی شه. پنج تا تخم کفتر به نیت پنج تن از اصغر آقا کفتر باز محنه شون خرید و اونها رو زیر زبون منیره شکوند. هنوز مدتی نگذشته بود که منیره یواش یواش شروع به حرف زدن کرد و حالا که ۶ سالشه به زحمت میشه جلو حرف زدنش گرفت!

پربشون و درماتده دست منیره رو گرفت و از پرورشگاه آمد بیرون. نزدیکیای آونک معصومه در شاه عبدالعظیم مرد میاته سال معتادی به اسم احمد زندگی می کرد که با دیدن منیره بی اختیار به جانش جذب شد و شیفته زیبایی بیچگانه معصوم منیره شد. مهرپدریش نسبت به منیره اونو به دوستی با معصومه کشاند و بعد از چند یار دیدار از او خواست که برا دو ماهی صیغه اش بشه. به این ترتیب محبتی رو که مدتها در قلب تنه اش پنهان کرده بود بی دریغ تشار منیره و معصومه کرد. گه گاهی که از پول تریاکش چیزی باقی می موند برا منیره آب نبات و شیرینی می خرید. زندگی معصومه و منیره می رفت که سر سامانی بگیره و از گرمی یک عشق رنگ و رویی پیدا کنه که اون اتفاق افتاد.

... معصومه سرش رو رو بالش گردوند و چشماشو باز کرد و به اطرافیاناش نگاه می غم زده و دور انداخت.

«آدم های خوب خیلی دوام نمی آرن»، معصومه با خودش فکر کرد، از وقتی که احمد

شیدا گلستان

## رنگ ارغوانی

نویسنده: آلیس واکر

*The Color Purple*

Alice Walker

The Women's Press

نقد و کتاب

جنبش فمینیسم در کشورهای غربی از اواخر دهه ۱۹۶۰ و به خصوص در دهه ۱۹۷۰ شکوفا گردید.<sup>۱</sup> پیشروان فرهنگی جنبش، چه آنهایی که در زمینه نظریه پردازی فمینیسم به عنوان یک ایدئولوژی اجتماعی کار می کردند و یا آنان که در زمینه ادبیات از جمله داستان نویسی فمینیسم را موضوع اصلی کار خود قرار می دادند، زنانی بودند از طبقه متوسط، سفید پوست و تحصیل کرده. برای مثال می توان از زنانی چون کیت میلر و اوافیگز در آمریکا، جرمن گریور و شیللا روباتام در انگلیس نام برد. باید یادآور شد که بنیان گذاران فرهنگی جنبش در اغلب موارد خود متأثر از و یا محصول مبارزات و اعتصابات دانشجویی دهه ۱۹۶۰ در کشورهای صنعتی غرب بودند و بنا بر این تعجب آور نیست که اینان همه زنانی بودند تحصیل کرده و سفید پوست. ولی با رشد روبه گسترش خود آگاهی زنان و با گسترش اجتماعی نهضت فمینیسم در کشورهای غربی زنان غیر سفید پوست این کشورها نیز، به خصوص در دهه ۱۹۸۰ نقش حساسی را در بارور کردن فمینیسم در زمینه های نظری و ادبیات به عهده گرفته اند.

آلیس واکر از جمله نویسدگان زن سیاهپوست فمینیست آمریکایی است. آلیس واکر با نگارش داستان رنگ ارغوانی شهرتی فراگیر یافت. این کتاب، که در سال ۱۹۸۳ موفق به دریافت جایزه پولیتزر گردید، از پرفروش‌ترین و بحث‌انگیزترین کتابهای فمینیستی دو سه سال گذشته است. بر اساس داستان کتاب فیلمی نیز تهیه گردیده است. علاوه بر رمان نویسی آلیس واکر شاعر و منتقد نیز هست.

موضوع اصلی کتاب رنگ ارغوانی رابطه زن و مرد سیاهپوست آمریکایی نسل گذشته است، یعنی نسل متعلق به سالهای قبل از جنگ دوم جهانی. این نسل از سیاهپوستان به علت قوانین بسیار شدید تبعیض نژادی به خصوص در ایالات جنوبی آمریکا که منطقه تمرکز سیاهپوستان را تشکیل می‌داد، جوامعی مخصوص به خود داشتند. نه تنها صرفاً با هم نژادان خود ازدواج می‌کردند، بلکه مناطق مسکونی آنان نیز از مناطق مسکونی سفید پوستان جدا بود. این نسل از سیاهپوستان هم چنین از آموزش و تحصیل بسیار کمی برخوردار بود. مسم عریان نژادی که سیاهپوستان آمریکایی نسل گذشته را شامل می‌شد

داستان است بسیار آشنای آلیس واکر در رنگ ارغوانی علاوه بر ستم نژادی نوع دیگری

تجاوز، تحقیر و آزار زن سیاهپوست توسط مردان خانواده مسایلی هستند که در داستان با صراحت لازم مطرح می‌شوند. موضوع اصلی داستان ستم جنسی و رابطه نابرابر و غیر انسانی زن و مرد سیاهپوست در چارچوب روابط خانوادگی نسل گذشته است. به عبارت دیگر با آنکه زن و مرد سیاهپوست مشترکاً از ستم نژادی رنج می‌برند ولی زن سیاهپوست به طور همه جانبه‌ای نیز مورد ستم مرد سیاهپوست قرار می‌گیرد.

شخصیت اصلی داستان سیلی زن سیاهپوستی است در یکی از ایالات جنوبی آمریکا در سالهای بین دو جنگ جهانی. سیلی که مادری بیمار و نیمه دیوانه دارد در چهارده سالگی توسط شوهر مادرش که سیلی او را پدر واقعی خود می‌پندارد مورد تجاوز واقع می‌شود. این مرد که سیلی او را پاپا صدا می‌کند دختر بچه را تهدید می‌کند که از این ماجرا به مادرش چیزی نگوید چرا که مادر بیمارش با شنیدن این خبر خواهد مرد. پاپا نه تنها سیلی را به دفعات مورد تجاوز و بهره‌کشی جنسی قرار می‌دهد بلکه از هر نظر نیز او را تهدید می‌کند. زشت و کندذهن و احمقش می‌نامد. به علاوه این مرد هر دو فرزندی را که سیلی از او پیدا می‌کند از ابتدای تولد از مادر جدا می‌سازد و به یک خانواده میسیونر سیاهپوست می‌سپارد. سیلی بر حسب تصادف از نگاهداری فرزندان خود توسط این خانواده مطلع می‌شود، گرچه امکان بازگو کردن این مطلب را با کسی جز خواهر کوچکتر خود نثی ندارد. در این دوران تنها رابطه عاطفی سیلی پیوندها و با خواهرش نثی است. دو خواهر هم‌دیگر را بسیار دوست دارند گرچه سیلی سخت نگران نثی است. پاپا به نثی نظر

دارد و سیلی هراسناک است که پایا نشی را نیز مانند او مورد تجاوز قرار دهد. بعد از مرگ مادر سیلی پایا که از همخوابگی با سیلی خسته شده است با دختری به جوانی و یا جواتر از سیلی ازدواج می کند و سیلی را به مردی به نام آلبرت شوهر می دهد و یا در حقیقت تحویل می دهد. زندگی زناشویی سیلی تداوم استثمار قبلی است که این بار توسط شوهر اعمال می شود. آلبرت که هیچ گونه علاقه ای به سیلی ندارد صرفاً به خاطر نگاهداری چهار فرزند که از زن سابقش دارد با سیلی ازدواج می کند. پسر دوازده ساله آلبرت، هارپو، در ابتدای ورود سیلی رفتار خشونت آمیزی با او دارد. در روز عروسی سیلی با آلبرت، هارپو با پرتاب سنگی سر سیلی را می شکند. آلبرت همان شب با سیلی که حال نزاری دارد همخوابگی می کند. آلبرت نیز مانند پایا سیلی را زشت و احمق می داند و او را کتک می زند. چندی پس از ازدواج سیلی، نشی از خانه پایا فراری می کند و برای مدتی پیش سیلی می ماند. ولی آلبرت نیز مانند پایا به نشی سخت نظر دارد. آلبرت نشی را که تسلیم خواهشهای جنسی او نمی شود از خانه بیرون می کند. نشی به همان خانواده مپسیونر سیاهپوست که نگاهداری فرزندان سیلی را به عهده دارند می پیوندد و با آنها به آفریقا می رود. ولی سیلی تا سالیان دراز می انگارد که نشی مرده چرا که آلبرت در طول این سالها نامه های نشی را از سیلی پنهان می دارد. در طول سالهای زناشویی آلبرت نقش ارباب سیلی را دارد، ارباب سیاهپوستی که سیلی از او سخت حساب می برد و او را آقا صدا می زند. در این میان هارپو پسر آلبرت نیز با زنی به نام سوفی ازدواج می کند و از او صاحب چند فرزند می شود.

با آنکه تأکید داستان بر ستم جنسی است ولی ستم نژادی نیز نادیده گرفته نمی شود. ستم بارز نژادی در سرنوشت سوفی تجسم می یابد و از این زن بسیار قوی و نترس زنی شکسته و ترسو می سازد. زن شهردار سفید پوست شهر از سوفی می خواهد که مستخدم او شود. سوفی با قاطعیت این تقاضا را رد می کند و وقتی هدف حمله شهردار و مأمورین سفید پوست او واقع می شود از خود دفاع می کند. در اثر این واقعه سوفی نه تنها یک چشم خود را از دست می دهد بلکه به سالهای طولانی زندان محکوم می شود. پس از چند سال تحمل زندان سوفی بقیه مدت محکومیت را به عنوان مستخدم در منزل شهردار کار می کند.

ولی قهرمان اصلی داستان سیلی دچار سرنوشتی جبری و محتوم نمی شود چرا که راه مبارزه با ستم جنسی را می آموزد. واقعه ای که شروعی برای تغییر در زندگی سیلی می شود ورود زنی به نام شاگ در زندگی اوست. این زن که خواننده آهنگهای حزن انگیز جاز است زن مستقل و پرمآجرائیست که با معیارهای مرد سالارانه جامعه سیاهپوستان، بی بند و بار و هرزه محسوب می شود. داستان بی پروایهای او که در ضمن زنی بسیار زیباست در شهر دهان به دهان می گردد. شاگ از سالهای بسیار دور معشوق آلبرت بوده و آلبرت هنوز

به این زن سخت عاشق است. شاگ از دیدگاه سیلی زنی جادویی است که نه تنها مردانی چون آلبرت را دیوانه وار به دنبال خود می کشد بلکه از ارزشهای اخلاقی جامعه مرد سالار نمی هراسد و آن گونه که می خواهد زندگی می کند. سیلی حتی قبل از دیدار شاگ سخت شیفته و مجذوب داستانهایی است که درباره این زن شنیده است. سیلی وقتی با شاگ آشنا می شود که زن خواننده سخت بیمار است. آلبرت به خاطر عشقی که به این زن دارد او را به خانه خود می آورد تا از او مراقبت کند. سیلی با عشق و علاقه ای معمولی از صمیمیت از شاگ پرستاری می کند. با بهبودی شاگ و رفاقتی که بین این دوزن ایجاد می شود زندگی سیلی مفهومی تازه پیدا می کند. با آنکه شاگ با آلبرت رابطه دارد ولی پیوندی عمیق میان شاگ و سیلی ایجاد می شود.

پیام داستان اینست که همبستگی زنانه عامل مهمی در خود آگاهی، آزادی و رهایی زنان است. حاصل همبستگی مهر و احترام عمیقی است که میان زنان ایجاد می شود و به آنان اعتماد به نفس انسانی می بخشد، اعتماد به نفسی که لازمه ایستادگی در برابر ستم جنسی است. اگر تجربه های عینی سیلی با مردان به گونه ای است که از او زنی منفعل از خود بیزار و پذیرای ستم ساخته در رفاقت با شاگ سیلی به موجودی فعال و آگاه تبدیل می شود. محبت، حمایت و احترامی که شاگ نثار سیلی می کند به سبب اعتماد به نفس می بخشد. سیلی هم چنین در رابطه با شاگ به جنسیت زنانه خود آگاه می شود. قبل از آن سیلی زنی است یا جنسیت زنانه سرکوب شده که بی هیچ رغبتی و صرفاً برای «انجام وظیفه» با شوهر و در حقیقت از باب خود همخوانی می کند. در همبستگی با شاگ سیلی با امکان لذت جنسی آشنا می شود گرچه همچنان گرایشی و رابطه جنسی این دوزن تبدیل به شکل غالب مناسبات جنسی در داستان نمی شود. شاگ زنی است که رابطه با مردان شکل غالب روابط جنسی او را تشکیل می دهد و در انتهای داستان با مردی بسیار جوانتر از خود زندگی جدیدی را شروع می کند. رابطه جنسی میان این دوزن گذراست در حالی که پیوند عاطفی این دو همیشگی باقی می ماند. بقیه داستان شرح رهایی سیلی و استقلال اوست. به کمک شاگ سیلی نامه های نثری خواهرش را که آلبرت سالها از او مخفی کرده پیدا می کند و از زنده بودن او و دو فرزند خود که حال در سنین جوانی هستند مطلع می شود. سیلی پس از طغیان بر ضد آلبرت او را ترک می کند و با خیاطی روزگار می گذراند. در این میان پایا می میرد و سیلی در می یابد که پایا پدر اصلی او نبوده بلکه شوهر دوم مادرش بوده. پدر اصلی سیلی توسط مرد سفید پوستی به قتل رسیده. داستان پایان خوشی دارد. رابطه سیلی با آلبرت به رابطه ای دوستانه و برابر تبدیل می شود، در حالی که سیلی زندگی مستقل خود را دنبال می کند. آلبرت آگاه و متأسف از رفتار گذشته خود با سیلی است. سیلی تلخی ناشی از ستم را تبدیل به مهر و فهم و گذشت می کند و ماوراء انتقام

می ایستد. فرزندان سیلی و خواهرش نشی نیز به پیش او باز می گردند و حلقه های گمشده عاطفی زندگی سینی همه پیدا می شود.

کتاب رنگ ارغوانی (و هم چنین فیلم آن) از موفقیت تجاری چشمگیری برخوردار بوده. بسیاری از سیاهپوستان آمریکایی رنگ ارغوانی را کتابی نژادپرستانه می دانند چرا مرد سیاهپوست آن گونه که در کتاب تصویر می شود خشن، بیرحم و تجاوزگر است. از این دیدگاه موفقیت تجاری کتاب مدیون ترمیم چنین چهره ای از مرد سیاهپوست است چهره ای که تأیید کننده نفرت مرد سفید پوست از چنین موجودی است. گیرم که منشن غیر انسانی مردانی چون پاپا و آلبرت تمایلات سفیدپوستان نژاد پرست را ارضا کند آیا به خاطر این قضیه باید بر ستم جنسی سرپوش گذاشت؟ به نظر می رسد که چنین دیدگاهی بر این فلسفه استوار است که ستم نژادی ستم اصلی است و ستم جنسی ستم فرعی. بنا بر این تا ستم اصلی کاملاً از بین نرفته باید ستم فرعی را نادیده گرفت تا شکافی در جنبش سیاهپوستان ایجاد نگردد و زن و مرد سیاهپوست یکپارچه با ستم نژادی مبارزه کنند. این تفکر سیاسی یادآور برخورد چپ ایران با مسئله زنان در سالهای اول انقلاب است. چپ ایران با فرعی و اصلی کردن مسائل یعنی با «فرعی کردن مسئله زنان» در مقابله مسئله «اصلی امپریالیسم» به جنبش مستقل زنان پشت کرد. این نوع تفکر سیاسی تأثیر مهمی در شکست جنبش مستقل زنان در ایران داشت. جمهوری اسلامی با استفاده از این نوع تفکر پوپولیستی حمله و سرکوب زنان را با دستی باز در دستور کار خود قرار داد. مطرح کردن ستم جنسی نه تنها به جنبش اجتماعی سیاهان لطمه نمی زند بلکه می تواند جنبش را بسیار بارورتر کند. طرح چنین مسئله ای به خود آگاهی مرد سیاهپوست می افزاید.

ایراد اساسی تری که سیاهپوستان آمریکایی در مورد کتاب رنگ ارغوانی مطرح کرده اند زبان تگارش کتاب است. کتاب به زبان مکالمه عامیانه میاهپوستان نسل گذشته نوشته شده و یادآور زبان محاوره سیاهپوستانی است که در مزارع پنبه به عنوان برده سفیدپوستان کار می کردند. بسیاری از روشنفکران سیاهپوست نسل فعلی بازگشت به این نوع زبان را عملی مثبت نمی دانند. این زبان نه تنها یادآور تاریخ دردناک برده داری است بلکه منعکس کننده سواد و آموزش کم سیاهپوستان نسل گذشته است. نسل فعلی با سواد سیاهپوست علاقه ای به زنده کردن چنین تصویری از سیاهپوستان در چارچوب جامعه سفید پوست ندارد. به عبارت دیگر نسل فعلی نمی خواهد در ذهن سفیدپوستان به عنوان موجوداتی کم دانش و عامی تثبیت گردد.

و اما ایرادات داستان به نظر نگارنده این سطور: داستان با آنکه مطلبی بسیار واقعی و اساسی یعنی ستم جنسی و شوونیسم مردانه جامعه سیاهپوست را مورد بررسی قرار می دهد در کلیت خود شباهت به افسانه های کودکان پیدا می کند و رئالیسم داستان فدای



احساسگرایی تجاری می شود. مثلاً فرزندان سیلی را پاپا به زور از او جدا می سازد ولی آنها در کنار خاله مهربانی چون نشی بزرگ می شوند. نحوه پیوستن نشی به همان خانواده میسیونر مذهبی که نگاهداری فرزندان سیلی را به عهده دارند یادآور داستان کودکان است. این خانواده در حالیکه هیچ گونه شناختی از نشی ندارد به راحتی او را می پذیرد و نشی جزئی از این خانواده می شود. هم چنین نویسنده داستان را به گونه ای خاتمه می بخشد که خواننده ساده پسند را بسیار خوش آید. تمام شخصیت‌های داستان به مانند خانواده بزرگی دور هم جمع می شوند و زندگی خوشی را دنبال می کنند و تلخیهای گذشته همه به فراموشی سپرده می شوند.

مسئله دیگری که کلیت داستان را مورد سؤال قرار می دهد، شخصیت پردازی قهرمان اصلی سیلی است. تصویری که نویسنده از سیلی می سازد فاقد پیچیدگیهای انسانی است به گونه ای که قبول این شخصیت را به عنوان یک زن حقیقی مشکل می سازد. سیلی زنازی چون نشی و شاگ را بی هیچ چون و چرایی دوست دارد و علیرغم آنکه جامعه مرد سالاری سیلی را مداوماً مورد مقایسه با این زنان قرار می دهد او دچار احساسی چون حسادت و تلخی نسبت به آنان نمی گردد. مثلاً پاپا و آلبرت هر دو نشی را برخلاف سیلی زیبا و باهوش می دانند ولی این مسئله هیچ گونه حسادتی را در سیلی بر نمی انگیزد. هم چنین محبت بی چون و چرای سیلی نسبت به شاگ در بسیاری موارد سؤال انگیز است به خصوص که شاگ پس از رفاقت با سیلی تا مدت‌های درازی نیز با آلبرت به طور آشکاری رابطه دارد و از همخوابگی با او لذت می برد. شاگ زنی است که آلبرت او را دیوانه وار دوست دارد و حتی سیلی را به خاطر آنکه مثل او نیست کتک می زند. علی رغم این مسائل سیلی هیچ گونه احساسی منفی نسبت به شاگ پیدا نمی کند و یا دچار احساساتی ضد و نقیض چون دوست داشتن توأم با تلخی نسبت به این زن نمی شود. شخصیت سیلی بی شباهت به شخصیت داستانهای کودکان نیست، شخصیتی فاقد پیچیدگیهای انسانی که آدمهای دیگر را یا در بست و بی چون و چرای دوست دارد و یا از آنها بدش می آید. در اینکه همبستگی زنانه و جایگزینی رفاقت زنانه به جای حسادت عامل مهمی در خودآگاهی و رهایی زنان از ستم جنسی است شکی نیست، ولی مسئله ای که برای فمینیسم از اهمیت خاصی برخوردار است چگونگی حصول به این همبستگی عمیق است. جواب این سؤال در داستان به طور ساده بیانه‌ای داده می شود. در رنگ ارغوانی زنان متحدان طبیعی یکدیگرند و همبستگی خودجوش میان آنان از آن چنان عمقی برخوردار است که رابطه آنان را با مردان به رابطه ای جنسی تبدیل می سازد. پیوند اصلی پیوندی است که زن‌ها با یکدیگر دارند چرا رنج‌های یکدیگر را به خوبی می فهمند و احساساتی چون رقابت و حسادت را به سادگی کنار می گذارند.

این نوع بررسی مطلب صرفاً تجسم آرمان گرایی و ایده آلیسم فمینیستی است، ایده آلیسمی که با واقعیت فمینیسم فرسنگها فاصله دارد. با آنکه زنان رنجهای یکدیگر را می فهمند و در بسیاری از موارد به هم حمایت عاطفی می دهند ولی حتی زنانی بسیار آگاه وقتی منافع عاطفی یا مادیشان در تضاد با هم قرار می گیرد دچار کشمکشهای درونی احساسی می شوند و احساساتی ضد و تقیض نسبت به هم پیدا می کنند. اشکال این گونه ادبیات آرمان گرایانه فمینیستی در اینست که ایدئولوژی بر داستان غالب می شود. ادبیاتی از این گونه پیچیدگیهای روانی-عاطفی انسانی را دست کم می گیرد، پیچیدگیهایی که شناخت و بررسی دقیق آنها لازمه رسیدن به خودآگاهی و رهایی ازستم جنسی در دنیای واقعی است.

### خوانسی

۱- البته مبارزات زنان غربی برای به دست آوردن حق رای و سایر حقوق اجتماعی از تاریخ بسیار طولانی برخوردار است. مثلاً در انگلیس از اواسط قرن نوزدهم چنین مبارزاتی آغاز شد. ولی در دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ جنبش فمینیسم تحرک اجتماعی قابل توجهی یافت که در گذشته فاقد آن بود.

## معصومه

بقیه از صفحه ۷۴

زاگپائی و پرریله بود زندگی معصومه و منیره هم دگرگون شده بود. منیره دایم بهانه احمد  
 می گفت و می پرسید دیگر ملاقات نداشتند، ده ها بار تنها منیره

# آرشیو

آرشیونیمه دیگر در بر گیرنده مطالب و اسناد تاریخی درباره تجربیات و فعالیت‌های زنان ایران در طول تاریخ است. هدف از جمع‌آوری و انتشار این اسناد تاریخی ایجاد زمینه‌ای برای آگاهی عموم زنان ایرانی از موقعیت زن ایرانی در دوران‌های مختلف است. سعی ما بر این است که هر مطلب و سند تاریخی تنها با توجه به اهمیت آن در روشن کردن گوشه‌ای از موقعیت زنان و افکار و اعمال سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی آنان انتخاب و درج شود. از این رو ملاحظات سیاسی جایی در امر انتخاب و درج مطالب در نیمه دیگر ندارد. بدون شک غنی‌تر ساختن آرشیونیمه دیگر محتاج کمک‌ها و راهنمایی‌های اهل تحقیق است و از این رو، چشم انتظار به دریافت اسناد و مطالب تاریخی و تحقیقی از جانب آنان داریم. مطالب دریافتی با ذکر نام فرستنده انتشار خواهند یافت. این شماره به جراید و مجلات زنان تا شهریور ۱۳۲۰ اختصاص دارد. منبع همه نشریات تحقیق پراج آقای محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، است. تنظیم آرشیو از مریم صمدی.

## دانش

اول روزنامه و یا مجله‌ای که برای بیداری توده نسوان از افق مطبوعات ایران درخشیدن نمود مجله بنام (دانش) است که آنرا در سال ۱۳۲۸ قمری خانم (دکتر حسین خان

کمال) تأسیس و در طهران منتشر نموده است. اگر بخواهیم بطور اجمال از جراید و مجلاتی که در ایران بهمت و قلم بانوان تأسیس و منتشر شده نامی ببریم باید پس از مجله دانش نام روزنامه شکوفه را ذکر کنیم که در طهران بطبع رسیده است. پس از آن روزنامه زبان زنان است که بانو صدیقه دولت آبادی آنرا در اصفهان تأسیس و منتشر نموده و این اولین روزنامه ایست که توانسته است اسم زن بخود بگیرد و با فکر و قلم زنان نوشته شود و بخصوص با در نظر گرفتن تعصبات خشک که در آن تاریخ در اصفهان وجود داشته، زبان زنان فداکاری های زیادی نموده است. بعد از آن مجله (عالم نسوان) که بهمت محصلات مدرسه انات امریکایی در طهران بطبع رسیده، سپس نامه بانوان، جهان زنان، مجله نسوان، مجله سعادت، نسوان شرق و دختران ایران همه مجلاتی هستند که بطور هفتگی و یا ماهانه از طبع خارج شده اند. در بین این جراید و مجلات دانش اولین نشریه ایست که بقلم بانوان در ایران نگاشته شده است.

مجله دانش که بطور هفتگی تأسیس شده شماره چهار آن در تاریخ ۲۲ شوال ۱۳۲۸ قمری توزیع گردیده این مجله معمولاً روی هشت صفحه بقطع وزیری و با چاپ سربی (مطبوعه روسی) طبع شده و مندرجات آن تمام امور راجع بزنان است. نگارنده شماره ۳۰ این مجله را در دست دارد و مندرجات آن مقالات و خطابه هایی است که راجع به عادات و اخلاق زنان نوشته شده و منجمله از مقالات آن، مقاله ایست بقلم (اشرف السادات) علاوه داستانی بصورت پاورقی در آن چاپ شده که بقیه آن بشماره بعد موقوف شده است.

### زبان زنان

روزنامه زبان زنان در اصفهان بمدیری (بانو صدیقه دولت آبادی) تأسیس و شماره ۵ سال اول آن در تاریخ شنبه ۲۴ ذیحجه ۱۳۳۷ قمری مطابق ۲۸ سنبله ۱۲۹۸ شمسی منتشر شده است. این روزنامه ماهی دومرتبه چاپ و پخش می شده. محل اداره آن: اصفهان قصر شمس آباد. در زیر عنوان آن این عبارت درج شده است: «فقط اعلائات و مقالات و لوایح خاتمه ها و دختران مدارس پذیرفته می شود و در طبع و جرح آن اداره آزاد است.» از شماره ششم سال اول بجای بعضی کلمات و لغات، فارسی سوه گذاشته شده بدین قسم: «پرهونگاه» (محل اداره) شمس آباد اسپهان. پرهونور و سر دبیر (مدیر و صاحب اداره) صدیقه دولت آبادی، نخستین سال پایست (تأسیس) اشکار نامه (اعلان)».

مندرجات روزنامه زبان زنان پس از درج مقاله اساسی که غالباً راجع بنسوان است از قبیل (زنان و علوم) و (زن بیچاره نیست) عبارت از مقالات مختلف میباشد که بیشتر آن مقالات نیز مربوط بزنان است. از همان شماره های اول داستانی بعنوان (داستان رقت انگین) در پاورقی روزنامه چاپ شده. زبان زنان در چهار صفحه بقطع وزیری با چاپ سربی (مطبوعه جبل المتین) چاپ شده و پس از نشر چند شماره مندرجات آن از مطالب

مربوط بزبان خارج شده و مقالات مختلف و اخبار داخله و خارجه نیز در آن دیده می شود. قیمت اشتراک روزنامه در سال اول ۱۲ قران و در سال دوم ۳۰ قران و برای دختران دبستانها ۲۴ قران و در «کشور درونی و خاک بیگانه» تبریکت افزوده می شود. تک نمره دهشاهی. شماره اول سال دوم روزنامه که «نمره پی در پی آن» ۱۸ می باشد در چهار صفحه بهمان قطع سابق در هفتم پروردین ۱۳۳۸ باستانی مطابق ۶ رجب ۱۳۳۸ هجری منشر گردیده. مقاله افتتاحی این شماره تحت عنوان «نوروز» و باین جملات شروع می گردد: «خورشید از گریبان پروردین سر بدر کرده و بمیهن جمشید خجسته باد می فرستد...» در سال دوم مرتباً روزنامه هفته یکبار روزهای شنبه چاپ و پخش شده و تا شماره ۴۱ سال دوم که «نمره پایانی» آن ۵۷ است منشر گردیده. این شماره که ظاهراً آخرین شماره زبان زنان منتشره در اصفهان می باشد در تاریخ ۲۱ ربیع الثانی ۱۳۳۹ قمری مطابق ۱۱ جدی ۱۲۹۹ شمسی انتشار یافته و با این شماره روزنامه زبان زنان برای همیشه تعطیل و بجای آن مجله زبان زنان بشرحی که ذیلاً خواهیم نوشت در طهران منشر شده است.

زبان زنان گرچه اول روزنامه ای نیست که بمدیری یک بانو در ایران منشر شده باشد و

اما کما یقولون... آنگاه در... و...

در طهران تأسیس و منشر گشته بدینوسیله همانطور که خود بانو دولت آبادی در شماره ۴ ما... بوده که توان... داشته باشد چو... که بانو دولت... و روحانیون... مشکلی بود... نتوانست در... او ناچار بترا... شماره ۲۱... سر مقاله شماره... یکی از راهب... وطن پرستان و...

یعنی مستبدین و دزدان و دشمنان ایران یک روش هستند البته مستبدین بر... و دزدان بر علیه پاکان و دشمنان بنا بودی وطن پرستان کوشش دارند. یقیناً... از حیث زور، پول و میادین کار قوی و توانا می باشند. بزرگترین کوشش... است و همیشه سعی دارند که عوام چشم و گوش بسته بمانند و افکار...

سراش ملت، آزادیخواهان و وطن پرستان نه از راه نگارش و نه از طریق نطق میدان پیدا نکنند و همیشه در رعب و فشار خفه و خاموش افتاده باشند، تا خودشان توانسته باشند که ناحق را حق جلوه بدهند.

از روز طلوع زبان زنان ما حس کردیم که انتریک اشخاص سه گروه فوق الذکر بر ضد ما آغاز شده و هر چه از عمر زبان زنان گذشت، همان اندازه اعمال دشمنان آنان بر ضد روزنامه زیادتر گردید. آغاز حملات، در ماه شعبان گذشته چند دفعه خانه مسکن مدیر ما و کارکنان زبان زنان مورد حملات و تهدید دزدان واقع گردید که در همان اوقات بموجب مراسله رسمی از اداره شریفه نظمیہ استمداد خواستیم و شہدائله از نتیجہ اقدامات مأمورین اداره مذکورہ—دنبالہ حملات آنان پس از یازده شب پیایی بریده شد. اینک دست بستگ شدند. در این ایام از نقطه نظر صرفه جویی خانہ مسکونی کارکنان و اداره روزنامه را تغییر داده و در یک حیاط یک دستگاہ خانہ منزل کرده و دستگاہ دیگر را بدارہ انحصار دادیم.

شب جمعہ ۲۴ محرم از ساعت چهار از شب وقتیکہ همه اهل خانہ برای صرف شام باطاق سفرہ حاضر شدہ ناگاہ صدای پا در ایوان بالا بگوش رسید و فوراً با امداد نوکرها بتجسس پرداختہ سیاهی دو نفر دیدہ شد کہ دوان دوان از بالای سردرب ادارہ می گریزند، شب را در حالت دفاع بسر بردہ و بدارہ نظمیہ اطلاع دادیم، شب دوم حملہ شدیدتر شد، در حالیکہ آژانها از طرف نظمیہ در کمین بودند و ساعت سه و نیم از شب گذشتہ بود در طرف ایوان پایین اطاق ادارہ دو نفر دیدہ شدند کہ پاسبانان ما دوتیر انداختند و آن دو نفر دیوار مقابل را سنگر خود کردند و سپس آژانها رسیدند آنان را تعقیب می کنند کہ یک تیر از طرف آنها بسوی آژانها خالی و فرار می کنند در هنگام فرار از کوچه دیدہ شدہ اند کہ سه نفر بودند و یکی کمر بند و میچ دست بسته بودہ است.

در شب یک شنبہ کہ عدہ آژانها در اطراف خانہ بیشتر بودہ در ساعت ہشت از شب گذشتہ سه نفر کہ یکی بہمان شکل اولی میچ بستہ لباس پوشیدہ بودہ و دیگر را شنیدیم ژاندارم است و سومی مانند دهقانی در همان کوچه منزل ما بدست آژانها گرفتار می شوند. شنیدیم صبح آنروز آنان رها شدند. ما نیز بموجب یک مراسلہ رسمی تاریخ ۲۵ محرم از نظمیہ دستگیری حملہ وران و امنیت خود را خواستیم. از جدیت مأمورین نظمیہ و طرز اجرای قواعد آنان تشکر می کنیم. در شبہای دو شبہ و سه شبہ نیز از ساعتہای پنج الی نزدیک صبح گاہ گاہی صدای شنیدہ می شود و بطوریکہ بتمام عدہ آژانها آشکار گردید ولی هنوز منبع و مرکز این حملہ وران و یا دزدان بطور مستند و رسماً علناً بدست نیامدہ و گرفتار نگردیدہ اند. این حوادث را کہ نوشتیم وقایع تا روز سه شبہ ۲۸ محرم است کہ این مقالہ را در عصر سه شبہ مذکور مشغول نگارش هستیم کہ بمطبعہ بفرستیم و از امشب چهار شبہ بہ بعد را بخواست خداوند در نمرہ آتیہ درج خواهیم نمود. اینک باید گفت، آری باید فریاد کشید و نوشت؟ ای وطن پرستان واقعی؟ ای نویسندگان پاکدامن؟ و ای

آزادیخواهان درست بشنوید و بینید که چگونه خادمین ملک و ملت و اقلام فداکار را تهدید می کنند ما اینک با صدای بلند خطاب بهمستبدین و دزدان و دشمنان کرده و می گوئیم:

ما را عشق وطن، ما را آرزوی پرورش مشروطیت ایران و ما را افتخار خدمت در نگاهداری استقلال با معنی ایران - بمیدان معارف دواند. ما برای رستگاری ملت از روزگار تاریک و برای نجات خواهران بی نوای خود و برای یاری وطن قلم بدست گرفتیم... ما از کشته شدن پاک نداریم و بلکه فدا شدن در راه وطن و ملت آزاد خود افتخار می کنیم. زنده باد ایران، نیست باد استبداد، نابود باد دشمنان ایران.»

در شماره بعد که شماره ۳۲ سال دوم است تحت عنوان (از شب چهارشنبه) می نویسد: «چنانچه در شماره پیش حمله وری مستبدین، دزدان و دشمنان را در سرمقاله تحت عنوان: دشمنان تفتنگ می کشند. تا عصر سه شنبه هر چه روی داده بود نوشتیم و اینک از شب چهارشنبه تا عصر سه شنبه بیست و هفتم میزان را (سال ۱۲۹۹) یعنی تا این ساعت که همین مقاله را می نویسم درج می کنیم.

شب چهارشنبه ساعت یک سیاهی آدم پشت یک اطاق دیده شد که پاسیانان ما تعقیب کرده و بانداختن یک تیر گریخت و از اثر صدا آقای نصرت الله خان رئیس کمیسری مرکز با عدة آژانهای مأمور آنجا رسیدند و تا صبح با کشیکهای مرتب محفوظ ماندیم. از جدیت آقای نصرت الله خان تشکر می کنم. از نقطه نظر اینکه خانه ما در پسکوچه هم واقع شده که خود محل ممکن است بر جسارت دزدان تاریک متشن بیافزاید

پشت چهارمستون و ارک دولتی، نزدیک به تلگرافخانه را کرایه کرده و در همانروز باینجا نقل مکان کردیم.

سنگ ریزی - شب پنجشنبه گاهی صدای پرتاب شدن سنگهای ریزه از هوای بیرون خیابان بغضه شنیده شد. شب جمعه ریزش سنگها بر شدت خود افزوده و صدای پا از طرف دکان خرابه های طرف کوچه بگوش می رسید که ناچار با اطلاع نظمیہ شدیم و پس از آن امداد آژانها آمایش را مسبب شده و عجب آنجاست که دزدان و دشمنان و مستبدین و یا عمال آنها خوب مواظبت هم دارند، همین که آژانها را اندکی دور دیده و موقعی بدست آورده خواهد به پراندن چند دانه سنگها هم باشد کوتاهی نمی کنند و ما برای اینکه نظمیہ را نیز با تمام وظایف خود آزاد گذاشته باشیم بیش از این شرح نمی دهیم و همین قدر می گوئیم که دشمنان ما ناچار قوی پتجه هستند!! اگر آنها می خواهند که ما از بیداری عوام دست بکشیم، اگر آنها خیال می کنند ما نرسو هستیم، اگر آنها آرزو دارند ما از نوشتن و کشف حقایق امور و آشکار گویی از قضایای ملی صرف نظر کنیم؟ اگر گمان می کنند می توانند ما را مجبور کنند که از طریقه خوشبختی ایران چشم پوشیم و دروغها

بنویسیم و یا راستها را نگوئیم و تعریفهای بیجا بکنیم و امثالهم— اینها همه خیالات خام است. ما ایران را همی پرستیم...» در همین شماره اعلاتی تحت عنوان (تفسیر مکان) بدین قسم چاپ شده است:

«چنانچه از حوادث وارده که نگاشتیم اداره زبان زنان از کوچه عباس آباد به خیابان دروازه دولت نزدیک تلگرافخانه نقل مکان نموده است.»

مدیر روزنامه زبان زنان پس از مطالبی که در شماره های ۴۷ و ۴۸ نوشته در شماره ۴۹ می نویسد برای اینکه نظمی را آزاد گذاشته باشیم خاموش می مانیم و دیگر در روزنامه چیزی نمی نویسیم و پس از آن بجای نگارش در روزنامه با پیغام و نگارش نامه با نظمی اکتفا می نماید و در شماره ۵۲ می نویسد: «ما در این خانه هنوز با پاسبانی پاسبانان زندگی می کنیم. می دایم دامن کار دانش بگمزدن، راستگویی، آزادی پژوهی و ایران پرستی، دشواری بسیار دارد و باید در برابر دروغ گویان، تاریک متشان، آزادی شکنان ایستادگی کرد.» هنوز مدیر زبان زنان از مشاجره و منازعه با مستبدین فراغت پیدا نکرده که با رئیس معارف اصفهان، آقای صادق انصاری، مناقشات قلمی را در روزنامه آغاز می نماید. این اوضاع و احوال و حوادثی که شرح آنها را مختصراً نگاشتیم بضمیمه پیشآمد کودتای حوت ۱۲۹۹ باعث گردیدند که بانو صدیقه دولت آبادی بدوره روزنامه نگاری خود در اصفهان خاتمه داده و از آن پس، در سال ۱۳۰۰ شمسی، با تغییر روزنامه بمجله، مجله زبان زنان را در تهران منتشر سازد.

### زبان زنان

مجله زبان زنان بمدیری بانو صدیقه (دولت آبادی) در طهران تأسیس و شماره اول آن در جوزای ۱۳۰۰ شمسی منتشر شده و چون انتشار مجله دنباله روزنامه زبان زنان بوده لذا سال تأسیس مجله همان سال تأسیس روزنامه محسوب گردیده است. بنا بر این شماره دوم سال چهارم در ثور ۱۳۰۱ شمسی و شماره سوم در جوزای سال مذکور منتشر شده است. شماره دوم و سوم با چاپ سنگی بخط (ملک الخطاطین شریفی) و در (مطبعة مروی) بطبع رسیده؛ طرز انتشار مجله ماهانه بوده و هر نوبت در ۳۲ صفحه بقطع ربعی انتشار یافته. شعار مجله: الجنة تحت اقدام الامهات و وجه اشتراک آن بدینقرار است: تکشماره می شاهی. بهای سالیانه بیست قران. به دختران دبستان ۱۸ قران. کشور درونی و خاک بیگانه تمبر پست افزوده می شود. محل اداره: موقتاً فخرآباد. جای پخش: کوچه حاج باقر اداره توزیع جراید. خیابان چراغ برق دواخانه غربی. فهرست مندرجات در پشت جلد مجله طبع گردیده و فهرست مندرجات شماره دوم بدینقرار است: ۱- مرغ سحر (حضرت آقای حاج میرزا یحیی دولت آبادی) ۲- در فرایض مریبان حقیقی مردان یعنی نسوان. (ع) ۳- زن خوشبخت (صدیقه) ۴- اصفهان ۵- مادام کوری ۶- محفل دوشیزگان ۷- مدرسه شبانه



روزی ۸ مکتوب شهری ۹- تشکر از جراید ۱۰- جراید و دواى دردها ۱۱- منظومه. از قسمت سوم به آنطرف بقلم مدير مجله بانو صدیقه دولت آبادی است. همان قسم که از فهرست نقل کردیم مقاله اول شماره دوم اشعار است از مرحوم حاج میرزا یحیی دولت آبادی بعنوان (مرغ سحر) قبل از چاپ اشعار این چند سطر نوشته شده است: «مجله دوم را شروع می کنیم بمنظومه حضرت آقای حاجی میرزا یحیی که با اوضاع کنونی ایران و حالت روحیه هموطنان مضامین ادبی آن قابل توجه و ملاحظه می باشد امیدواریم قارئین محترم بنفقت تمام مطالعه فرمایند. زبان زنان»

### مرغ سحر

کسی کند بوم شب شوم از این بوم سفر  
تا شود بدرقه اش زمزمه مرغ سحر  
بامداد آید و روشن شود از نو ایران  
فلکی تازه ببینیم پر از شمس و قمر  
شماره سوم سال چهارم در برج جوزای ۱۳۰۱ منتشر شده. مقاله افتتاحی آن تحت عنوان (افکار پربشان) است. در روزنامه ایران مورخ ۱۳ دلو ۱۳۰۱ شمسی بعنوان (معذرت از مشرکین) می نویسد: «بواسطه کسالت سخت مدیره طبع شماره ۷ مجله زبان زنان عجالتاً چند روزی در عهده تعویق می باشد.» نگارنده از وضع مجله پس از تاریخ مذکور اطلاع صحیح در دست ندارم.

در روزنامه «زبان زنان» در شماره ۱۱، ۱۲ و ۱۳، ۱۴ و ۱۵، ۱۶ و ۱۷، ۱۸ و ۱۹، ۲۰ و ۲۱، ۲۲ و ۲۳، ۲۴ و ۲۵، ۲۶ و ۲۷، ۲۸ و ۲۹، ۳۰ و ۳۱، ۳۲ و ۳۳، ۳۴ و ۳۵، ۳۶ و ۳۷، ۳۸ و ۳۹، ۴۰ و ۴۱، ۴۲ و ۴۳، ۴۴ و ۴۵، ۴۶ و ۴۷، ۴۸ و ۴۹، ۵۰ و ۵۱، ۵۲ و ۵۳، ۵۴ و ۵۵، ۵۶ و ۵۷، ۵۸ و ۵۹، ۶۰ و ۶۱، ۶۲ و ۶۳، ۶۴ و ۶۵، ۶۶ و ۶۷، ۶۸ و ۶۹، ۷۰ و ۷۱، ۷۲ و ۷۳، ۷۴ و ۷۵، ۷۶ و ۷۷، ۷۸ و ۷۹، ۸۰ و ۸۱، ۸۲ و ۸۳، ۸۴ و ۸۵، ۸۶ و ۸۷، ۸۸ و ۸۹، ۹۰ و ۹۱، ۹۲ و ۹۳، ۹۴ و ۹۵، ۹۶ و ۹۷، ۹۸ و ۹۹، ۱۰۰ و ۱۰۱، ۱۰۲ و ۱۰۳، ۱۰۴ و ۱۰۵، ۱۰۶ و ۱۰۷، ۱۰۸ و ۱۰۹، ۱۱۰ و ۱۱۱، ۱۱۲ و ۱۱۳، ۱۱۴ و ۱۱۵، ۱۱۶ و ۱۱۷، ۱۱۸ و ۱۱۹، ۱۲۰ و ۱۲۱، ۱۲۲ و ۱۲۳، ۱۲۴ و ۱۲۵، ۱۲۶ و ۱۲۷، ۱۲۸ و ۱۲۹، ۱۳۰ و ۱۳۱، ۱۳۲ و ۱۳۳، ۱۳۴ و ۱۳۵، ۱۳۶ و ۱۳۷، ۱۳۸ و ۱۳۹، ۱۴۰ و ۱۴۱، ۱۴۲ و ۱۴۳، ۱۴۴ و ۱۴۵، ۱۴۶ و ۱۴۷، ۱۴۸ و ۱۴۹، ۱۵۰ و ۱۵۱، ۱۵۲ و ۱۵۳، ۱۵۴ و ۱۵۵، ۱۵۶ و ۱۵۷، ۱۵۸ و ۱۵۹، ۱۶۰ و ۱۶۱، ۱۶۲ و ۱۶۳، ۱۶۴ و ۱۶۵، ۱۶۶ و ۱۶۷، ۱۶۸ و ۱۶۹، ۱۷۰ و ۱۷۱، ۱۷۲ و ۱۷۳، ۱۷۴ و ۱۷۵، ۱۷۶ و ۱۷۷، ۱۷۸ و ۱۷۹، ۱۸۰ و ۱۸۱، ۱۸۲ و ۱۸۳، ۱۸۴ و ۱۸۵، ۱۸۶ و ۱۸۷، ۱۸۸ و ۱۸۹، ۱۹۰ و ۱۹۱، ۱۹۲ و ۱۹۳، ۱۹۴ و ۱۹۵، ۱۹۶ و ۱۹۷، ۱۹۸ و ۱۹۹، ۲۰۰ و ۲۰۱، ۲۰۲ و ۲۰۳، ۲۰۴ و ۲۰۵، ۲۰۶ و ۲۰۷، ۲۰۸ و ۲۰۹، ۲۱۰ و ۲۱۱، ۲۱۲ و ۲۱۳، ۲۱۴ و ۲۱۵، ۲۱۶ و ۲۱۷، ۲۱۸ و ۲۱۹، ۲۲۰ و ۲۲۱، ۲۲۲ و ۲۲۳، ۲۲۴ و ۲۲۵، ۲۲۶ و ۲۲۷، ۲۲۸ و ۲۲۹، ۲۳۰ و ۲۳۱، ۲۳۲ و ۲۳۳، ۲۳۴ و ۲۳۵، ۲۳۶ و ۲۳۷، ۲۳۸ و ۲۳۹، ۲۴۰ و ۲۴۱، ۲۴۲ و ۲۴۳، ۲۴۴ و ۲۴۵، ۲۴۶ و ۲۴۷، ۲۴۸ و ۲۴۹، ۲۵۰ و ۲۵۱، ۲۵۲ و ۲۵۳، ۲۵۴ و ۲۵۵، ۲۵۶ و ۲۵۷، ۲۵۸ و ۲۵۹، ۲۶۰ و ۲۶۱، ۲۶۲ و ۲۶۳، ۲۶۴ و ۲۶۵، ۲۶۶ و ۲۶۷، ۲۶۸ و ۲۶۹، ۲۷۰ و ۲۷۱، ۲۷۲ و ۲۷۳، ۲۷۴ و ۲۷۵، ۲۷۶ و ۲۷۷، ۲۷۸ و ۲۷۹، ۲۸۰ و ۲۸۱، ۲۸۲ و ۲۸۳، ۲۸۴ و ۲۸۵، ۲۸۶ و ۲۸۷، ۲۸۸ و ۲۸۹، ۲۹۰ و ۲۹۱، ۲۹۲ و ۲۹۳، ۲۹۴ و ۲۹۵، ۲۹۶ و ۲۹۷، ۲۹۸ و ۲۹۹، ۳۰۰ و ۳۰۱، ۳۰۲ و ۳۰۳، ۳۰۴ و ۳۰۵، ۳۰۶ و ۳۰۷، ۳۰۸ و ۳۰۹، ۳۱۰ و ۳۱۱، ۳۱۲ و ۳۱۳، ۳۱۴ و ۳۱۵، ۳۱۶ و ۳۱۷، ۳۱۸ و ۳۱۹، ۳۲۰ و ۳۲۱، ۳۲۲ و ۳۲۳، ۳۲۴ و ۳۲۵، ۳۲۶ و ۳۲۷، ۳۲۸ و ۳۲۹، ۳۳۰ و ۳۳۱، ۳۳۲ و ۳۳۳، ۳۳۴ و ۳۳۵، ۳۳۶ و ۳۳۷، ۳۳۸ و ۳۳۹، ۳۴۰ و ۳۴۱، ۳۴۲ و ۳۴۳، ۳۴۴ و ۳۴۵، ۳۴۶ و ۳۴۷، ۳۴۸ و ۳۴۹، ۳۵۰ و ۳۵۱، ۳۵۲ و ۳۵۳، ۳۵۴ و ۳۵۵، ۳۵۶ و ۳۵۷، ۳۵۸ و ۳۵۹، ۳۶۰ و ۳۶۱، ۳۶۲ و ۳۶۳، ۳۶۴ و ۳۶۵، ۳۶۶ و ۳۶۷، ۳۶۸ و ۳۶۹، ۳۷۰ و ۳۷۱، ۳۷۲ و ۳۷۳، ۳۷۴ و ۳۷۵، ۳۷۶ و ۳۷۷، ۳۷۸ و ۳۷۹، ۳۸۰ و ۳۸۱، ۳۸۲ و ۳۸۳، ۳۸۴ و ۳۸۵، ۳۸۶ و ۳۸۷، ۳۸۸ و ۳۸۹، ۳۹۰ و ۳۹۱، ۳۹۲ و ۳۹۳، ۳۹۴ و ۳۹۵، ۳۹۶ و ۳۹۷، ۳۹۸ و ۳۹۹، ۴۰۰ و ۴۰۱، ۴۰۲ و ۴۰۳، ۴۰۴ و ۴۰۵، ۴۰۶ و ۴۰۷، ۴۰۸ و ۴۰۹، ۴۱۰ و ۴۱۱، ۴۱۲ و ۴۱۳، ۴۱۴ و ۴۱۵، ۴۱۶ و ۴۱۷، ۴۱۸ و ۴۱۹، ۴۲۰ و ۴۲۱، ۴۲۲ و ۴۲۳، ۴۲۴ و ۴۲۵، ۴۲۶ و ۴۲۷، ۴۲۸ و ۴۲۹، ۴۳۰ و ۴۳۱، ۴۳۲ و ۴۳۳، ۴۳۴ و ۴۳۵، ۴۳۶ و ۴۳۷، ۴۳۸ و ۴۳۹، ۴۴۰ و ۴۴۱، ۴۴۲ و ۴۴۳، ۴۴۴ و ۴۴۵، ۴۴۶ و ۴۴۷، ۴۴۸ و ۴۴۹، ۴۵۰ و ۴۵۱، ۴۵۲ و ۴۵۳، ۴۵۴ و ۴۵۵، ۴۵۶ و ۴۵۷، ۴۵۸ و ۴۵۹، ۴۶۰ و ۴۶۱، ۴۶۲ و ۴۶۳، ۴۶۴ و ۴۶۵، ۴۶۶ و ۴۶۷، ۴۶۸ و ۴۶۹، ۴۷۰ و ۴۷۱، ۴۷۲ و ۴۷۳، ۴۷۴ و ۴۷۵، ۴۷۶ و ۴۷۷، ۴۷۸ و ۴۷۹، ۴۸۰ و ۴۸۱، ۴۸۲ و ۴۸۳، ۴۸۴ و ۴۸۵، ۴۸۶ و ۴۸۷، ۴۸۸ و ۴۸۹، ۴۹۰ و ۴۹۱، ۴۹۲ و ۴۹۳، ۴۹۴ و ۴۹۵، ۴۹۶ و ۴۹۷، ۴۹۸ و ۴۹۹، ۵۰۰ و ۵۰۱، ۵۰۲ و ۵۰۳، ۵۰۴ و ۵۰۵، ۵۰۶ و ۵۰۷، ۵۰۸ و ۵۰۹، ۵۱۰ و ۵۱۱، ۵۱۲ و ۵۱۳، ۵۱۴ و ۵۱۵، ۵۱۶ و ۵۱۷، ۵۱۸ و ۵۱۹، ۵۲۰ و ۵۲۱، ۵۲۲ و ۵۲۳، ۵۲۴ و ۵۲۵، ۵۲۶ و ۵۲۷، ۵۲۸ و ۵۲۹، ۵۳۰ و ۵۳۱، ۵۳۲ و ۵۳۳، ۵۳۴ و ۵۳۵، ۵۳۶ و ۵۳۷، ۵۳۸ و ۵۳۹، ۵۴۰ و ۵۴۱، ۵۴۲ و ۵۴۳، ۵۴۴ و ۵۴۵، ۵۴۶ و ۵۴۷، ۵۴۸ و ۵۴۹، ۵۵۰ و ۵۵۱، ۵۵۲ و ۵۵۳، ۵۵۴ و ۵۵۵، ۵۵۶ و ۵۵۷، ۵۵۸ و ۵۵۹، ۵۶۰ و ۵۶۱، ۵۶۲ و ۵۶۳، ۵۶۴ و ۵۶۵، ۵۶۶ و ۵۶۷، ۵۶۸ و ۵۶۹، ۵۷۰ و ۵۷۱، ۵۷۲ و ۵۷۳، ۵۷۴ و ۵۷۵، ۵۷۶ و ۵۷۷، ۵۷۸ و ۵۷۹، ۵۸۰ و ۵۸۱، ۵۸۲ و ۵۸۳، ۵۸۴ و ۵۸۵، ۵۸۶ و ۵۸۷، ۵۸۸ و ۵۸۹، ۵۹۰ و ۵۹۱، ۵۹۲ و ۵۹۳، ۵۹۴ و ۵۹۵، ۵۹۶ و ۵۹۷، ۵۹۸ و ۵۹۹، ۶۰۰ و ۶۰۱، ۶۰۲ و ۶۰۳، ۶۰۴ و ۶۰۵، ۶۰۶ و ۶۰۷، ۶۰۸ و ۶۰۹، ۶۱۰ و ۶۱۱، ۶۱۲ و ۶۱۳، ۶۱۴ و ۶۱۵، ۶۱۶ و ۶۱۷، ۶۱۸ و ۶۱۹، ۶۲۰ و ۶۲۱، ۶۲۲ و ۶۲۳، ۶۲۴ و ۶۲۵، ۶۲۶ و ۶۲۷، ۶۲۸ و ۶۲۹، ۶۳۰ و ۶۳۱، ۶۳۲ و ۶۳۳، ۶۳۴ و ۶۳۵، ۶۳۶ و ۶۳۷، ۶۳۸ و ۶۳۹، ۶۴۰ و ۶۴۱، ۶۴۲ و ۶۴۳، ۶۴۴ و ۶۴۵، ۶۴۶ و ۶۴۷، ۶۴۸ و ۶۴۹، ۶۵۰ و ۶۵۱، ۶۵۲ و ۶۵۳، ۶۵۴ و ۶۵۵، ۶۵۶ و ۶۵۷، ۶۵۸ و ۶۵۹، ۶۶۰ و ۶۶۱، ۶۶۲ و ۶۶۳، ۶۶۴ و ۶۶۵، ۶۶۶ و ۶۶۷، ۶۶۸ و ۶۶۹، ۶۷۰ و ۶۷۱، ۶۷۲ و ۶۷۳، ۶۷۴ و ۶۷۵، ۶۷۶ و ۶۷۷، ۶۷۸ و ۶۷۹، ۶۸۰ و ۶۸۱، ۶۸۲ و ۶۸۳، ۶۸۴ و ۶۸۵، ۶۸۶ و ۶۸۷، ۶۸۸ و ۶۸۹، ۶۹۰ و ۶۹۱، ۶۹۲ و ۶۹۳، ۶۹۴ و ۶۹۵، ۶۹۶ و ۶۹۷، ۶۹۸ و ۶۹۹، ۷۰۰ و ۷۰۱، ۷۰۲ و ۷۰۳، ۷۰۴ و ۷۰۵، ۷۰۶ و ۷۰۷، ۷۰۸ و ۷۰۹، ۷۱۰ و ۷۱۱، ۷۱۲ و ۷۱۳، ۷۱۴ و ۷۱۵، ۷۱۶ و ۷۱۷، ۷۱۸ و ۷۱۹، ۷۲۰ و ۷۲۱، ۷۲۲ و ۷۲۳، ۷۲۴ و ۷۲۵، ۷۲۶ و ۷۲۷، ۷۲۸ و ۷۲۹، ۷۳۰ و ۷۳۱، ۷۳۲ و ۷۳۳، ۷۳۴ و ۷۳۵، ۷۳۶ و ۷۳۷، ۷۳۸ و ۷۳۹، ۷۴۰ و ۷۴۱، ۷۴۲ و ۷۴۳، ۷۴۴ و ۷۴۵، ۷۴۶ و ۷۴۷، ۷۴۸ و ۷۴۹، ۷۵۰ و ۷۵۱، ۷۵۲ و ۷۵۳، ۷۵۴ و ۷۵۵، ۷۵۶ و ۷۵۷، ۷۵۸ و ۷۵۹، ۷۶۰ و ۷۶۱، ۷۶۲ و ۷۶۳، ۷۶۴ و ۷۶۵، ۷۶۶ و ۷۶۷، ۷۶۸ و ۷۶۹، ۷۷۰ و ۷۷۱، ۷۷۲ و ۷۷۳، ۷۷۴ و ۷۷۵، ۷۷۶ و ۷۷۷، ۷۷۸ و ۷۷۹، ۷۸۰ و ۷۸۱، ۷۸۲ و ۷۸۳، ۷۸۴ و ۷۸۵، ۷۸۶ و ۷۸۷، ۷۸۸ و ۷۸۹، ۷۹۰ و ۷۹۱، ۷۹۲ و ۷۹۳، ۷۹۴ و ۷۹۵، ۷۹۶ و ۷۹۷، ۷۹۸ و ۷۹۹، ۸۰۰ و ۸۰۱، ۸۰۲ و ۸۰۳، ۸۰۴ و ۸۰۵، ۸۰۶ و ۸۰۷، ۸۰۸ و ۸۰۹، ۸۱۰ و ۸۱۱، ۸۱۲ و ۸۱۳، ۸۱۴ و ۸۱۵، ۸۱۶ و ۸۱۷، ۸۱۸ و ۸۱۹، ۸۲۰ و ۸۲۱، ۸۲۲ و ۸۲۳، ۸۲۴ و ۸۲۵، ۸۲۶ و ۸۲۷، ۸۲۸ و ۸۲۹، ۸۳۰ و ۸۳۱، ۸۳۲ و ۸۳۳، ۸۳۴ و ۸۳۵، ۸۳۶ و ۸۳۷، ۸۳۸ و ۸۳۹، ۸۴۰ و ۸۴۱، ۸۴۲ و ۸۴۳، ۸۴۴ و ۸۴۵، ۸۴۶ و ۸۴۷، ۸۴۸ و ۸۴۹، ۸۵۰ و ۸۵۱، ۸۵۲ و ۸۵۳، ۸۵۴ و ۸۵۵، ۸۵۶ و ۸۵۷، ۸۵۸ و ۸۵۹، ۸۶۰ و ۸۶۱، ۸۶۲ و ۸۶۳، ۸۶۴ و ۸۶۵، ۸۶۶ و ۸۶۷، ۸۶۸ و ۸۶۹، ۸۷۰ و ۸۷۱، ۸۷۲ و ۸۷۳، ۸۷۴ و ۸۷۵، ۸۷۶ و ۸۷۷، ۸۷۸ و ۸۷۹، ۸۸۰ و ۸۸۱، ۸۸۲ و ۸۸۳، ۸۸۴ و ۸۸۵، ۸۸۶ و ۸۸۷، ۸۸۸ و ۸۸۹، ۸۹۰ و ۸۹۱، ۸۹۲ و ۸۹۳، ۸۹۴ و ۸۹۵، ۸۹۶ و ۸۹۷، ۸۹۸ و ۸۹۹، ۹۰۰ و ۹۰۱، ۹۰۲ و ۹۰۳، ۹۰۴ و ۹۰۵، ۹۰۶ و ۹۰۷، ۹۰۸ و ۹۰۹، ۹۱۰ و ۹۱۱، ۹۱۲ و ۹۱۳، ۹۱۴ و ۹۱۵، ۹۱۶ و ۹۱۷، ۹۱۸ و ۹۱۹، ۹۲۰ و ۹۲۱، ۹۲۲ و ۹۲۳، ۹۲۴ و ۹۲۵، ۹۲۶ و ۹۲۷، ۹۲۸ و ۹۲۹، ۹۳۰ و ۹۳۱، ۹۳۲ و ۹۳۳، ۹۳۴ و ۹۳۵، ۹۳۶ و ۹۳۷، ۹۳۸ و ۹۳۹، ۹۴۰ و ۹۴۱، ۹۴۲ و ۹۴۳، ۹۴۴ و ۹۴۵، ۹۴۶ و ۹۴۷، ۹۴۸ و ۹۴۹، ۹۵۰ و ۹۵۱، ۹۵۲ و ۹۵۳، ۹۵۴ و ۹۵۵، ۹۵۶ و ۹۵۷، ۹۵۸ و ۹۵۹، ۹۶۰ و ۹۶۱، ۹۶۲ و ۹۶۳، ۹۶۴ و ۹۶۵، ۹۶۶ و ۹۶۷، ۹۶۸ و ۹۶۹، ۹۷۰ و ۹۷۱، ۹۷۲ و ۹۷۳، ۹۷۴ و ۹۷۵، ۹۷۶ و ۹۷۷، ۹۷۸ و ۹۷۹، ۹۸۰ و ۹۸۱، ۹۸۲ و ۹۸۳، ۹۸۴ و ۹۸۵، ۹۸۶ و ۹۸۷، ۹۸۸ و ۹۸۹، ۹۹۰ و ۹۹۱، ۹۹۲ و ۹۹۳، ۹۹۴ و ۹۹۵، ۹۹۶ و ۹۹۷، ۹۹۸ و ۹۹۹، ۱۰۰۰ و ۱۰۰۱، ۱۰۰۲ و ۱۰۰۳، ۱۰۰۴ و ۱۰۰۵، ۱۰۰۶ و ۱۰۰۷، ۱۰۰۸ و ۱۰۰۹، ۱۰۱۰ و ۱۰۱۱، ۱۰۱۲ و ۱۰۱۳، ۱۰۱۴ و ۱۰۱۵، ۱۰۱۶ و ۱۰۱۷، ۱۰۱۸ و ۱۰۱۹، ۱۰۲۰ و ۱۰۲۱، ۱۰۲۲ و ۱۰۲۳، ۱۰۲۴ و ۱۰۲۵، ۱۰۲۶ و ۱۰۲۷، ۱۰۲۸ و ۱۰۲۹، ۱۰۳۰ و ۱۰۳۱، ۱۰۳۲ و ۱۰۳۳، ۱۰۳۴ و ۱۰۳۵، ۱۰۳۶ و ۱۰۳۷، ۱۰۳۸ و ۱۰۳۹، ۱۰۴۰ و ۱۰۴۱، ۱۰۴۲ و ۱۰۴۳، ۱۰۴۴ و ۱۰۴۵، ۱۰۴۶ و ۱۰۴۷، ۱۰۴۸ و ۱۰۴۹، ۱۰۵۰ و ۱۰۵۱، ۱۰۵۲ و ۱۰۵۳، ۱۰۵۴ و ۱۰۵۵، ۱۰۵۶ و ۱۰۵۷، ۱۰۵۸ و ۱۰۵۹، ۱۰۶۰ و ۱۰۶۱، ۱۰۶۲ و ۱۰۶۳، ۱۰۶۴ و ۱۰۶۵، ۱۰۶۶ و ۱۰۶۷، ۱۰۶۸ و ۱۰۶۹، ۱۰۷۰ و ۱۰۷۱، ۱۰۷۲ و ۱۰۷۳، ۱۰۷۴ و ۱۰۷۵، ۱۰۷۶ و ۱۰۷۷، ۱۰۷۸ و ۱۰۷۹، ۱۰۸۰ و ۱۰۸۱، ۱۰۸۲ و ۱۰۸۳، ۱۰۸۴ و ۱۰۸۵، ۱۰۸۶ و ۱۰۸۷، ۱۰۸۸ و ۱۰۸۹، ۱۰۹۰ و ۱۰۹۱، ۱۰۹۲ و ۱۰۹۳، ۱۰۹۴ و ۱۰۹۵، ۱۰۹۶ و ۱۰۹۷، ۱۰۹۸ و ۱۰۹۹، ۱۱۰۰ و ۱۱۰۱، ۱۱۰۲ و ۱۱۰۳، ۱۱۰۴ و ۱۱۰۵، ۱۱۰۶ و ۱۱۰۷، ۱۱۰۸ و ۱۱۰۹، ۱۱۱۰ و ۱۱۱۱، ۱۱۱۲ و ۱۱۱۳، ۱۱۱۴ و ۱۱۱۵، ۱۱۱۶ و ۱۱۱۷، ۱۱۱۸ و ۱۱۱۹، ۱۱۲۰ و ۱۱۲۱، ۱۱۲۲ و ۱۱۲۳، ۱۱۲۴ و ۱۱۲۵، ۱۱۲۶ و ۱۱۲۷، ۱۱۲۸ و ۱۱۲۹، ۱۱۳۰ و ۱۱۳۱، ۱۱۳۲ و ۱۱۳۳، ۱۱۳۴ و ۱۱۳۵، ۱۱۳۶ و ۱۱۳۷، ۱۱۳۸ و ۱۱۳۹، ۱۱۴۰ و ۱۱۴۱، ۱۱۴۲ و ۱۱۴۳، ۱۱۴۴ و ۱۱۴۵، ۱۱۴۶ و ۱۱۴۷، ۱۱۴۸ و ۱۱۴۹، ۱۱۵۰ و ۱۱۵۱، ۱۱۵۲ و ۱۱۵۳، ۱۱۵۴ و ۱۱۵۵، ۱۱۵۶ و ۱۱۵۷، ۱۱۵۸ و ۱۱۵۹، ۱۱۶۰ و ۱۱۶۱، ۱۱۶۲ و ۱۱۶۳، ۱۱۶۴ و ۱۱۶۵، ۱۱۶۶ و ۱۱۶۷، ۱۱۶۸ و ۱۱۶۹، ۱۱۷۰ و ۱۱۷۱، ۱۱۷۲ و ۱۱۷۳، ۱۱۷۴ و ۱۱۷۵، ۱۱۷۶ و ۱۱۷۷، ۱۱۷۸ و ۱۱۷۹، ۱۱۸۰ و ۱۱۸۱، ۱۱۸۲ و ۱۱۸۳، ۱۱۸۴ و ۱۱۸۵، ۱۱۸۶ و ۱۱۸۷، ۱۱۸۸ و ۱۱۸۹، ۱۱۹۰ و ۱۱۹۱، ۱۱۹۲ و ۱۱۹۳، ۱۱۹۴ و ۱۱۹۵، ۱۱۹۶ و ۱۱۹۷، ۱۱۹۸ و ۱۱۹۹، ۱۲۰۰ و ۱۲۰۱، ۱۲۰۲ و ۱۲۰۳، ۱۲۰۴ و ۱۲۰۵، ۱۲۰۶ و ۱۲۰۷، ۱۲۰۸ و ۱۲۰۹، ۱۲۱۰ و ۱۲۱۱، ۱۲۱۲ و ۱۲۱۳، ۱۲۱۴ و ۱۲۱۵، ۱۲۱۶ و ۱۲۱۷، ۱۲۱۸ و ۱۲۱۹، ۱۲۲۰ و ۱۲۲۱، ۱۲۲۲ و ۱۲۲۳، ۱۲۲۴ و ۱۲۲۵، ۱۲۲۶ و ۱۲۲۷، ۱۲۲۸ و ۱۲۲۹، ۱۲۳۰ و ۱۲۳۱، ۱۲۳۲ و ۱۲۳۳، ۱۲۳۴ و ۱۲۳۵، ۱۲۳۶ و ۱۲۳۷، ۱۲۳۸ و ۱۲۳۹، ۱۲۴۰ و ۱۲۴۱، ۱۲۴۲ و ۱۲۴۳، ۱۲۴۴ و ۱۲۴۵، ۱۲۴۶ و ۱۲۴۷، ۱۲۴۸ و ۱۲۴۹، ۱۲۵۰ و ۱۲۵۱، ۱۲۵۲ و ۱۲۵۳، ۱۲۵۴ و ۱۲۵۵، ۱۲۵۶ و ۱۲۵۷، ۱۲۵۸ و ۱۲۵۹، ۱۲۶۰ و ۱۲۶۱، ۱۲۶۲ و ۱۲۶۳، ۱۲۶۴ و ۱۲۶۵، ۱۲۶۶ و ۱۲۶۷، ۱۲۶۸ و ۱۲۶۹، ۱۲۷۰ و ۱۲۷۱، ۱۲۷۲ و ۱۲۷۳، ۱۲۷۴ و ۱۲۷۵، ۱۲۷۶ و ۱۲۷۷، ۱۲۷۸ و ۱۲۷۹، ۱۲۸۰ و ۱۲۸۱، ۱۲۸۲ و ۱۲۸۳، ۱۲۸۴ و ۱۲۸۵، ۱۲۸۶ و ۱۲۸۷، ۱۲۸۸ و ۱۲۸۹، ۱۲۹۰ و ۱۲۹۱، ۱۲۹۲ و ۱۲۹۳، ۱۲۹۴ و ۱۲۹۵، ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷، ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹، ۱۳۰۰ و ۱۳۰۱، ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳، ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵، ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷، ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹، ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱، ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳، ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵، ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷، ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹، ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱، ۱۳۲۲ و ۱۳۲۳، ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵، ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷، ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹، ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱، ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳، ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵، ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷، ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹، ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱، ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳، ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵، ۱۳۴۶ و ۱۳۴۷، ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹، ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱، ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳، ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵، ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷، ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹، ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱، ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳، ۱۳۶۴ و ۱۳۶۵، ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷، ۱۳۶۸ و ۱۳۶۹، ۱۳۷۰ و ۱۳۷۱، ۱۳۷۲ و ۱۳۷۳، ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵، ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷، ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹، ۱۳۸۰ و ۱۳۸۱، ۱۳۸۲ و ۱۳۸۳، ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵، ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷، ۱۳۸۸ و ۱۳۸۹، ۱۳۹۰ و ۱۳۹۱، ۱۳۹۲ و ۱۳۹۳، ۱۳۹۴ و ۱۳۹۵، ۱۳۹۶ و ۱۳۹۷، ۱۳۹۸ و ۱۳۹۹، ۱۴۰۰ و ۱۴۰۱، ۱۴۰۲ و ۱۴۰۳، ۱۴۰۴ و ۱۴۰

خیابان ماشین نمره ۴۱. محل توزیع خیابان ناصریه کتابخانه ترقی. اسم روزنامه (شکوفه)  
بخط نسخ نوشته شده و بالای آن این شعر درج است:

باد آمد و بوی عنبر آورد      یادام و شکوفه بر سر آورد

قیمت اشتراک روزنامه: طهران یکساله ۵ قران. ششماهه ۲ قران. تکنمره همه جا صد  
دینار. سایر ولایات یکساله ۸ قران. خارجه یکساله ۶ قرانک اعلاقات در ستون اول سطر  
دهشاهی در ستون آخر پنجاهی. روزنامه شکوفه، در زیر عنوان در ضمن دو سطر، بدینقسم  
معرفی شده: «روزنامه ایست اخلاقی ادبی، حفظ الصحه اطفال، خانه داری بچه داری  
مسئله مستقیمش تربیت دوشیزگان و تصفیه اخلاقی زنان راجع بمدارس نسوان. فعلاً  
ماهی دو نمره طبع می شود.» بیشتر مندرجات و مقالات شکوفه راجع بمدارس نسوان و طرز  
تربیت آنست.

بنی قایمه است بوسمه بر ابروی کور. در این شماره مقاله بقلم مرحوم ادیب الممالک راجع  
بتدبیر منزل درج است. شماره اول سال چهارم بهمان سبک و قطع ساک سوم در غره شهر  
صفر ۱۳۳۴ قمری منتشر شده و شعر زیر در ضمن قصیده ای از مرحوم ادیب الممالک راجع  
بماده تاریخ سال چهارم شکوفه درج است ماده تاریخ شکوفه.

گفتم بادیب بهر تاریخش      زیبا و ستوده مصرعی برگو

افزود یکی بر آن سپس گفتا      گیتی شده از شکوفه چون مینو ۱۳۳۴

شماره ۱۱ سال چهارم شکوفه در تاریخ ۵ شنبه غره ذیقعد ۱۳۳۴ قمری نشر شده و  
محل اداره آن در مدرسه مبارکه مزینه طهران. خیابان ماشین، در خیابان اسدالدوله نمره ۲۶  
معین گردیده است.

در دیوان ادیب الممالک چاپ وحید ص ۱۷۸ دو فرد شعر زیر بعنوان (تقریظ جریده  
شکوفه) چاپ شده.

فروغش گریتا بد بر شکوفه      شود روی زمین یکسر شکوفه

گل از خار آورد در سنگ خارا      برآرد چون ز خاک تر شکوفه

و نیز در صفحه ۴۴ دیوان مذکور قصیده مفصلی از ادیب الممالک تحت عنوان «در

آغاز سال چهارم شکوفه ۶۹ محرم ۱۳۳۴» درج است که مطلع و چند شعر آن چنین است:

گیتی شده از شکوفه چون مینو      لاله لعل و از گل خوشبو

این سال چهارم است کاهد باز      گل در صف باغ و آب اندر جو

.....  
 زین نامه دقیقه گرفت آهو  
 این نامه نغز دلکش دلجو  
 بانوی سروشیار با نیرو

.....  
 گر شیر شود حسود نتواند  
 زیب از قلم هنرنی دارد  
 خاتون بزرگوار با فره

### پیک سعادت نسوان

در بیست و سوم فروردین ۱۳۰۶ شمسی امتیاز مجله پیک سعادت نسوان بتمام روشنگر خانم نوع دوست مدیره مدرسه سعادت رشت از تصویب شورای عالی معارف گذشته و شماره ۴ و ۵ سال اول آن بمصاحب امتیازی خانم مذکور در شهر رشت، در اردیبهشت و تیرماه ۱۳۰۷ شمسی مطابق مه - ژوئیه ۱۹۲۸ میلادی منتشر شده است. طرز انتشار مجله هر دو ماه یکمرتبه بوده و دو شماره مذکور با چاپ سربی در مطبعه (شرکت چاپخانه جاوید) طبع گردیده و با قطع کوچک از صفحه ۹۷ شروع و بصفحه ۱۶۰ خاتمه پیدا می کند. محل اداره: رشت سبزه میدان. مدرسه سعادت نسوان. بهای مجله: رشت یکساله ۱۲ فران. ششماهه ۸ فران، بلاد ایران ۱۵ فران، ۱۰ فران، خارجه ۲۰ فران، ۱۵ فران. مجله پیک سعادت نسوان، مجله ایست ادبی، تربیتی و قسمتی از مندرجات آن راجع بنسوان است. برای مزید اطلاع فهرست مندرجات و اسامی نویسندگان آنرا از شماره ۴ و ۵ نقل می نمائیم: یکجا باید توجه کرد. بچه را بازی لازم است. (ح.م.) خورشید و درجه اهمیتش نسبت بحیات ما (ح.م.) عاقبت صیغه روی ادبیات (م. شیدوش) خلاصه مصاحبه یا علیاحضرت ملکه

.....  
 (نویسنده: کلاسیک فانی)  
 افغانستان. نجات غریق (مجله آینده. قرائتخانه مدتیست منتشر نمی گردد.

این مجله از انتشارات بانوروشنگ نوع دوست تأسیس نوع دوست در سال ۱۳۷۷ خورشیدی که از پزشکان معروف آندون را نزد اساتید وقت تحصیل گردیده و این مدرسه تا کنون یازده کلاس است. در طول این تمام مشکلات فایق آمده است. آزادی جمعیتی از بانوان دانش پیک سعادت نسوان تشکیل

.....  
 (نویسنده: کلاسیک فانی)  
 افغانستان. نجات غریق (مجله آینده. قرائتخانه مدتیست منتشر نمی گردد.  
 (جمعیت پیک سعادت نسوان رشت) و جمعیت مذکور بهمت گردیده است. اینک شرح حال بانوی مذکور. بانوروشنگ خورشیدی در رشت متولد شده. تحصیلات مقدماتی را نزد پدرش فرا گرفته و از آن پس ادبیات و زبانهای عربی و فرانسه را فرا گرفته است. در سال ۱۲۹۷ موفق بتأسیس مدرسه ۳ کلاسه شد که مدت سی و دو سال از تأسیس آن می گذرد دایره داری این مدت دوچار ناملازمات مادی و معنوی گردیده و بالاخره بر سر از برقراری مشروطیت در ایران، و افراشته شدن پرچم آزادی و دوست داران فرهنگ را گرد هم آورده و جمعیتی بتمام داده و از آن تاریخ پیوسته برای آزادی نسوان کوششهای فراوان

و زحمات بی پایان منحل گردیده است در سال ۱۳۰۶ شمسی موفق بدربافت امتیاز مجله پیک سعادت نسوان که غرض از آن توسعه فرهنگ و بیداری نسوان بوده گردیده و در سال ۱۳۰۹ شمسی بکمک جمعیت مذکور بافتتاح قرائتخانه بنام پیک سعادت که امتیاز رسمی آن نیز بنام بانوی نامبرده است نائل شده و نیز کلاسهای برای آموزش بانوان جمعیت عده ای از بانوان روشن فکر دایر کرده است. جمعیت پیک سعادت علاوه بر اقدامات مذکور دبستانی نیز بنام پیک سعادت دایر نموده که اکنون در شهر رشت بهمین نام تحت نظر دولت اداره می شود.

### جمعیت نسوان وطنخواه ایران

مجله جمعیت نسوان وطنخواه ایران بصاحب امتیازی و مدیر مسئولی (شاهزاده ملوک اسکندری) در طهران تأسیس و شماره اول آن در ۲۶ صفحه بقطع کوچک خشتی در مطبعه سربسی (قناعت) طبع و در سال ۱۳۰۲ شمسی منتشر شده است. اینکه ماه انتشار سال مذکور را معین نکردیم برای این است که در زیر اسم مجله فقط سال (۱۳۰۲) نوشته شده و ماه و روز انتشار معین نگردیده و همین وضع در شماره دوم نیز موجود و اسمی از ماه انتشار در بین نیست ولی شماره سوم در برج جوزای سال ۱۳۰۳ شمسی نشر شده و شماره چهارم سال اول بعزت فوت محترم خانم اسکندری یکی از بانوان مؤسس جمعیت نسوان وطنخواه اصلاً منتشر نگردیده و شماره های ۵ و ۶ که یکجا انتشار یافته متعلق به برج اسد و سنبله ۱۳۰۳ است. شماره های ۷ و ۸ نیز بدون تاریخ و فقط سال ۱۳۰۳ زیر اسم مجله چاپ شده است. بدین ترتیب ملاحظه می شود با اینکه روی جلد مجله نوشته شده (که در هر برج یکمرتبه طبع و نشر می شود) هیچگاه مجله در موعد مقرر منتشر نگردیده و انتشار آن غیر مرتب بوده است. در سال دوم نیز وضع بهمین منوال بوده و فی المثل شماره ۹ این سال در ۱۸ تیر ماه و شماره ۱۰ در پانزده بهمن ۱۳۰۴ شمسی منتشر شده است.

خصوصیات مجله بدین قرار است: محل اداره، طهران، خیابان آرامه، پل امیر بهادر جنب کارخانه چراغ برق، کوچه اسداله خان سرهنگ نمره ۱۹. وجه اشتراک: در داخله سالیانه ۱۵ قران شش ماهه ۸ قران، در خارجه سالیانه دو تومان ششماهه ۱۱ قران، تک شماره ۳۰ شاهی. قیمت اعلاات سطرهای یک قران بدوشیزگان مدارس در قیمت بطور کلی تخفیف داده می شود.

برای اطلاع از پیدایش و مسلك مجله بهتر آنست قسمتی از مقاله افتتاحی شماره اول را که تحت عنوان (اولین قدم) نوشته شده بعینه نقل نماییم:

«اکنون که بخواست یزدانی و توفیق ربانی اولین شماره مجله ما از افق مطبوعات طلوع نموده و نخستین قدم را برای ترقی و تعالی نسوان برداشته است امیدواریم که بتوفیق خداوندی با اقدامی ثابت این راه دراز و طوفانی را پیموده از عهدۀ این مسئولیت مهم برآئیم

لذا برای هدیه شماره اول مجله نسوان و وطنخواه را تقدیم عامه هموطنان عزیز خاصه خوانین مینمائیم. برای اینکه اجمالاً خواطر قارئین محترم را از مسلک و وضع مجله مسبق نمایم مختصری از ترتیبات آن را از نظر خوانندگان می گذرانیم. اولاً این مجله مرکب از چندین قسمت است که هر یک در موقع خود خالی از اهمیت نیست مخصوصاً قسمت ادبی آن که فوق العاده مهم و جالب توجه است. مقالات عدیده بخصوص راجع بنسوان مشهوره عالم و حالات ادبیا و شعراء سلف و غیره از مشاهیر مردمان بزرگ و نوشتجات و شاهکارهای آنها که علاوه بر جنبه ادبی خود قسمتی تاریخ است که دانستن آن بر هر فردی کم و بیش لازم یل واجب است..... خلاصه چون مقصود ما ذکر فهرست مختصری از مسلک و موضوع این مجله است بهمین چند کلمه مختصر ذیل که جزو تذکرات است اکتفا کرده کلام را ختم می کنیم. این مجله غیر از دو قسمت سیاسی و مذهبی هر قسمتی که فایده عمومی خاصه نسوان را مترتب تواند شد ذکر نموده در خاتمه از خداوند متعال پیشرفت آمان و مقاصد خود را در راه خدمت وطن و نسوان عاجزانه درخواست می نماید.»

مندرجات مجله چنانچه از مقدمه مذکور نیز معلوم می گردد غالباً مطالب مربوط بزنان و تربیت دوشیزگان و اصلاحات اجتماعی این طبقه است. مقالات مجله بیشتر بقلم زنان و دوشیزگان می باشد و با اینکه روی جلد مجله همه جا بعنوان (مجله علمی، ادبی، اجتماعی) معرفی شده ولی همان قسم که یادآور شدیم مطالب آن مربوط به نسوان و مخصوصاً بیشتر مقالات آن راجع بازدواج است. برای مزید اطلاع فهرست مندرجات چند شماره مجله را نقل می نمایم. شماره اول: اولین قدم. لزوم تربیت نسوان. اخلاق حفظ الصحه. پیشنهاد مفید. اللجنة تحت اقدام الامهات. امراض مسریه. شماره ۷ و ۸: زن عهد عتیق و زن عصر جدید. ورزش. انتقاد مد لباس. قرن بیستم. مجلس ترحیم. ازدواج در ایران. اندرز ادبی. نسائیات. زن مادر بشر. رقیه خانم دولت آبادی. زن اقتصادی. طریقه درست کردن بیسکویت. قسمتی از تیاتر.

**مجله جمعیت نسوان و وطنخواه ایران معمولاً در ۳۲ صفحه بقطع کوچک، با چاپ سریبی، در مطبعه نهضت شرق طبع شده. از این مجله فعلاً تا شماره ۹ سال دوم مورخ ۱۸ تیرماه ۱۳۰۴ شمسی در دست است. بی مناسبت نیست در پایان شرح مختصری راجع به جمعیت نسوان و وطنخواه و آغاز تاسیس و اقدامات آن که من جمله انتشار همین مجله است، ذکر نمایم:**

**جمعیت نسوان و وطنخواه - در روز دهم برج ذلح ۱۳۰۶ شمسی بانو محترم خانم اسکندری مدیر مدرسه شماره ۳۵ دولتی از جمعی از بانوان منورالفکر برای حضور در امتحانات شاگردان دعوت نمود و پس از حضور آنان و امتحانات دوشیزگان، بانوی مذکور نطق پر هیجانی راجع بترقیات و اختراعات محیرالعقول اروپا ایراد و بیان نموده و با چشمهای گریان ترقیات نسوان ملل فاضله و حیه دنیا را با نسوان ایران مقایسه کرده و از بی**

حسی و عدم معارف نسوان خطرانی که برای آینده ملت و مملکت در پیش است شرح داد و بانوان محترم را برای ترویج معارف و تشریح پوشیدن پارچه‌های وطنی ترغیب کرد. البته این سخنان و احساسات صمیمانه و وطن پرستانه در قلوب خائمه‌ها کاملاً موثر واقع شد و در همان مجلس دست اتفاق و اتحاد بمحترم خاتم اسکندری داده عهد و پیمان نمودند که برای پیشرفت مقاصد مقدسه ایشان از هیچگونه فداکاری خودداری ننمایند و جمعیت نسوان وطنخواه را تشکیل دادند. از آن پس این جمعیت مشغول فعالیت شد و بخصوص بانو محترم اسکندری در تمام جلسات جمعیت بانوان را بترویج معارف تبلیغ می نمود. متأسفانه این بانوی محترم که در حقیقت بانی و مؤسس جمعیت بود در تیرماه ۱۳۰۴ شمسی در طهران فوت نمود و از آن پس جمعیت فعالیت سابق خود را از دست داد.

### جهان زنان

مجله جهان زنان ابتدا در مشهد و بعد در طهران بشرح زیر تأسیس و منتشر شده است. جهان زنان در مشهد - مجله زنان در مشهد بمؤسسی و نگارندگی (فرخ دین پارسا) و تحت مسوئیت (ف. پ. یعنی فخر آفاق پارسا) تأسیس گردیده و شماره اول آن در ۲۴ صفحه بقطع کوچک در مطبعه سربی (مشهد مقدس. مطبعه طوس) طبع و در تاریخ ۱۵ دلو ۱۲۹۹ شمسی مطابق ۲۵ جمادی الاولی ۱۳۳۹ قمری و ۴ فوریه ۱۹۲۱ میلادی منتشر شده است. محل اداره: مشهد. بازارچه سراب. عنوان نگارندگی (مشهد. جهان زنان) قیمت اشتراک داخله سالیانه ۳۰ قران، شش ماهه ۱۸ قران، خارجه سالیانه ۴۰ قران، قیمت تک نمره دو قران. اعلانات سطری دو قران.

مجله جهان زنان در هر ماه شمسی دو نمره منتشر می شده و چنانچه روی جلد هر شماره معرفی شده مندرجات آن بیشتر امور مربوط بزنان و تربیت آنان بوده است. «فقط راجع بامور زندگانی و لزوم تعلیم زنان نگارش می یابد» فهرست مندرجات هر شماره در ابتدای صفحه اول چاپ شده و فهرست شماره اول بدین قرار است:

عمل و امل زنان جهان. لزوم تعلیم زنان. بچه پروردن. زنان نامی، پخت و پز. مفاخر زنان. اشعار مطایبه. سپاسگزاری. اطلاع. اولین خدمت. « شماره دوم مجله در ۱۵ حوت ۱۲۹۹ شمسی منتشر شده، فهرست مندرجات آن بدین قرار است: «والا مقامی زن. زنان جهان. لزوم تعلیم زنان. زنان نامی. بچه پروردن. اشعار مفاخر زنان. شیرینی پزی. گوناگون.»

در باره پیدایش مجله و سبک و روش آن، مدیر مجله در طلیعه مجله که نگارنده فعلاً بآن دسترسی ندارم شرح مفصلی نگاشته و این موضوع را اجمالاً در مقاله افتتاحی شماره اول تحت عنوان (عمل و امل) نیز آورده که قسمتی از آنرا ذیلاً نقل می نمایم.

«بیاری خدا و به پشتیبانی ختم رمل (ص) افکار بی آرایش و منویات بی غل و غش خود را که پرورش یافته در مملکت اسلامی و آبیاری شده از شرایع و قوانین حضرت خاتم

النیسین است در عناصر چهارگانه حواس خمسه خود بجزریان طبیعی انداخته، عاقبت از دماغ بقلب و از قلب بحس لامسه و باصره منتقل و بالاخره با یک وسيله خارجي همان منویات و افکار را بر روی کاغذ آورده مجدداً آنها را عکس عمل داده با واسطه قوه باصره بقلب و دماغ قارئین خود منعکس و انتقال می دهیم..... چون در طبیعه خود آنچه باید از سیاق نگارش و طرز اداری جهان زنان اشاره کرده ایم در این جا تکرار را لازم ندیده و تذکار می کنیم که عمل و امل ما تنها از روی شرایع نبوی و دین حقه اسلام است و آنچه می خواهیم از همان اوامر حضرت حق طلب می کنیم اکنون شروع و باز خدا را بیاری طلبیده و بخودش پناه می بریم که ما را از قرب بمسائلی غیر از آنچه او گفته باز و از شر حسود و عنود مصون و محفوظمان دارد.» در شماره اول پس از مقاله مذکور، مقاله دیگری تحت عنوان (زنان جهان) نوشته شده، این مقاله راجع بزن قبل از اسلام و صدر اسلام و قرون دوم تا چهارم هجری و تا قرون اخیر اسلامی است. شمار مجله که روی جلد چاپ شده عبارت از دستی است که با دو انگشت خود صفحه ای را گرفته و روی صفحه در شماره اول اسم مجله (جهان زنان) و از شماره دوم کلمه (مشهد) نیز اضافه شده است.

پس از انتشار شماره چهارم مورخ ۱۷ شعبان ۱۳۳۹ قمری، چون مدیر مجله (فرخ دین پارسا) بطهران منتقل شده اداره مجله نیز بطهران انتقال یافته و بنا بر این رو پیمرفته چهار شماره از مجله جهان زنان در مشهد منتشر شده و از شماره پنجم بشرحی که بعداً خواهیم نوشت در طهران انتشار یافته است. درباره این انتقال در شماره چهارم تحت عنوان (خدا نگهدار) شرحی بقلم و امضای (فخر آفاق، پارسا) مدیره مجله و همسر آقای فرخ دین پارسا، آورده شده که آنرا عیناً نقل می نمایم:

«چون همسر محترم من برای درک فیض رئیس حقیقی خود حضرت آقای رئیس الوزراء عازم طهران است و من هم باید با او بروم لذا این شماره بعنوان خدا حافظی زودتر از موقع خود منتشر شده و امیدوارم جبران کسوریکه مجله از حیث نفاست طبع و مطالب مفیده در مشهد داشت در طهران جبران شود.» در همین شماره روی طرف دیگر جلد به عنوان (اخطار لازم) اینطور نوشته شده است: «مجله نوزاد جهان زنان بیاری خدا امیدوار است که خدمات خود را در طهران ادامه دهد و نمرات منتشره را مرتباً از طهران برای مشترکین محترم خواهد فرستاد.»

فرخ دین پارسا - نامبرده از خدمتگزاران قدیمی مطبوعات فارسی و قسمت عمده عمر خود را در ولایات و در پایتخت بخدمات دولتی گذرانیده است. بر حسب درخواست نگارنده شرح احوال خود را مفصلاً مرقوم داشته که در حرف عین کتاب کلمه (عصر جدید) بنقل آن می پردازیم، آنچه را راجع بدوران خدمت ایشان در مشهد و تأسیس مجله جهان زنان می باشد فعلاً در اینجا نقل می نمایم: «در سال ۱۲۹۲ شمسی از حال تجرد خارج و با خانم فعلی خود (فخر آفاق پارسا) که آموزگار بود ازدواج کرد. در این اوان آقای

ملک الشعراء بهار مدیر روزنامه (نوبهار) با سمت نمایندگی در جزیره طهران وارد و برای

در آنجا حکم به وزارت معتمدی کرد. با اسناد و دستخطهای خود که در آنجا در دسترس بود.

را اداره می نمود و بی پس از چندی نمی ماند بر اثر کثرت کار بنوراستنی و مالیخولیا گردید پس از دو سال که این مرض (بیم از ابتلا ساخت مسافرتی با سمت معاونت شهر بانی باراک کرد و بی بمنا مرتفعی موفق باشغال پست نشده و مرض مالیخولیا در بستر بیماری ماهی از بستر بیماری برخاست به تهران آمد و در این موقع دارای دو طفل درآمد از محل تأسیس روزنامه اخلاق با ادارات جراید تکافوی اعلا سمت تحریک بلندی اداره تذکره خراسان بمشهد مسافرت کرد (سال ۱۲۹۵) این خدمت که بواسطه تأمین معاش بود شوق مرا نسبت بخدمت مطبوعه تکثیر نمود در مشهد مقالاتی در روزنامه (چمن) می نوشته و علاوه روزنامه زعد را در آنجا عهده دار و بتأسیس مجله جهان زنان بمدیریت در اوایل سال ۱۲۹۹ با سمت معاونت میهماندار سفیر افغانستان به تهران ماهی بمشهد معاودت و در اوایل سال ۱۳۰۰ بدستور جناب آقای رئیس الوزرا با سمت مدیریت مطبوعات وزارت داخله مشهد را ترک ولی این مأموریت ماهی بیش طول نکشید که بواسطه برهم خوردن ساری استعفای جناب آقای آقا سید ضیاء الدین شخصاً بی تکلیف ماند.»

این بود قسمتی از نامه آقای فرخ دین پارسا راجع باقامت ایشان با خ همتانطور که خوانندگان در این نامه و در اخباریکه روی جلد شماره چهارم فرمودند از این پس محل اقامت آقای فرخ دین پارسا در طهران بوده و منتشر شده است. بنا بر این بشرح مجله منتشره در طهران می پردازیم.

**جهان زنان در طهران** - قریب بیش ماه انتشار مجله از موعد مقرر جهان زنان قرار بوده است که در برج سنبله ۱۳۰۰ شمسی منتشر گردد و بی جهت و بدون فهم علت آن و از طرفی مسافرت مؤسس مجله (آقای بسمنان که بمنظور تحقیق در معادن سمنان بوده بالاخره انتشار مجله در مذکور بتأخیر انداخته است. از این رو شماره پنجم سال اول جهان زنان میزان ۱۳۰۰ شمسی مطابق محرم ۱۳۴۰ قمری در ۳۲ صفحه بقطع چاپ سربی (مطبعه برادران باقرزاده) طبع و توزیع گردیده است. در فرخ دین پارسا و تحت مسئولیت (فخر آفاق پارسا) معرفی شده و و خصوصیات مانند سابق است. محل اداره: طهران. خیابان ناصریه. عنوان زنان. خلاصه مقاله افتتاحی این شماره که تحت عنوان (بعد از فترت) که قریب شش ماه برای انتشار مجله فترتی پیش آمد و این فترت اول

یا ضعف مزاج میتلا (بی بکنرا) مرا رنجور سبت سقوط از محل رفع شد پس از دو شده بودم که چون شه را نمی نمود با ۱۲۹۵ شمسی) قبول بات قلیل نداد بلکه ره خبرنگاری رسمی خاتم خود پرداخت. بران آمد و پس از دو آقا سید ضیاء الدین و دو باره به تهران آمد میان وزارت داخله و

دانشان در مشهد. چهارم مجله ملاحظه و مجله نیز در طهران و بتأخیر می افتد چه کی پیش آمد توقیف (آقای فرخ دین پارسا) تا برج میزان سال در طهران در برج کوچک خشتی و با ر این شماره مؤسس وجه اشتراک و سایر ان تلگرافی: جهان نوشته شده این است اختیاری بود و بعد



اجباری شد. اکنون به پشتیبانی دستورات و احکام الهی دو مرتبه انتشار آن شروع شد. جهان زنان در تعهدات و مطالب خویش بهیچ وجه تغییری نداده و همان مرامی را که در طبعه خود گوشزد نموده است تعقیب خواهد کرد.

انتشار جهان زنان در طهران غوغایی برپا کرد و مندرجات آنرا جمعی مخالف دین دانسته و خواهان مجازات مؤسس و ناشر مجله گردیدند و بالاخره منتهی بتبعید آقای فرخ دین پارسا و همسرشان باراک گردید. تفصیل این واقعه را از نامه آقای فرخ دین پارسا ذیلاً برای خوانندگان نقل می نمایم: «در مراجعت بنا با صرار خانم خود که وعده داده بود مجله جهان زنان را در تهران منتشر نماید بتجدید انتشار مجله در تهران شروع و اولین شماره منتشره در تهران مصادف شد با سیامت مخالف نسبت بکابینه جناب آقای قوام السلطنه و این مجله که مندرجاتی جز لزوم تربیت و تعلیم زنان نداشت پیراهن عثمان شده و با تحریک بازاریها بر کابینه قاحتند بالاخره رئیس الوزراء وسایل استرضای مخالفین را فراهم و برای اسکات تحریک شدگان بازاری مال انصاح تبعید من و خانم از تهران تعیین و عملی گردید. من و خانم باراک تبعید شدیم و وقتی بقم وارد شدیم احساس کردیم که عزیمت ما بمراق با اراک خطرناکست زیرا گفتگوهای تهران در مجالس و مناظر دال بر تکفیر خانم من در قم هم منعکس و شخصاً در معرکه ای که در قبرستان قم گرفته بودند شنیدم که مدیره جهان زنان را در ردیف دشمنان خانواده رسول سب می نمایند. و چون در اراک هم چند نفری را به اسم بهائی و سوزاندن قرآن مقتول ساخته بودند از رفتن باراک متصرف و در... قم که دور از جنجال بود اقامت گزیدیم و پس از چندی با سمت مفتش راه شوم تهران - اراک دوباره وارد خدمت دولت گردیدم.»

مدیره جهان زنان، پس از یاس از آزادی خود و مجله جهان زنان اعلانی بدین قسم از قم به (مشترکین جهان زنان) نموده، این اعلان در روزنامه ایران مورخ ۲۲ قوس ۱۳۰۶ درج است، «مشترکین محترم عاقبت بما که آزادی تعلیم داده نشد. متأسفانه آزادی تحریر و بحث و انتقاد از مردان هم سلب گردید با این حال در انتظار بروز خوش نشستن از کم خردی است و شاید من بالاخره در انتظار از جهان بگذرم، در حالتی که دین نقدی مشترکین جهان زنان را بگردن داشته باشم، این است که پس از نومیدی از آزادی تحریر برای ابقای عهد نسبت بمشترکین حاضر و با تحمل بیش از پانصد تومان خسارت مجله بتنهایی می خواهم دین خود را ادا نمایم.

چون اورای و دفاتر جهان زنان عجلتاً در دسترس من نیست و مشترکین طلبکار خود را نمی شناسم و بر فرض شناسایی ارسال مبالغ جزئی که از هشت تا شانزده قران می شود باشکال مصادف خواهد شد لهذا از مشترکین وفاداری که از اداره من طلبکار هستند تمنا دارم تا آخر حمل هذه السنه قبوض اشتراک خود را بآدرس کمینه در قم ارسال و تمایل خودشان را بقرائت هر یک از مجلات زنانه زبان زنان یا عالم تسوان منطبعه طهران دارند



کوچک و ذاتوان و کوفاه برقیاید...»

همانطور که از سطور فوق معلوم می گردد مندرجات مجله دختران ایران مانند سایر مجلاتی که بهمدیری نسوان انتشار یافته، مطالبیست مخصوص و مفید بحال نسوان و مخصوصاً بیشتر برای بیدار کردن زنان ایرانی نوشته شده. مجله دختران ایران مجله ایست ماهیانه و مصور و بعنوان مجله علمی، ادبی، اجتماعی و اخلاقی معرفی شده. سرلوحه آن که روی جلد مجله رسم شده عبارت از تصویر ایوان مدائن است که چند دختر با لباسهای مختلف در کنار آن قرار گرفته و بر فراز ایوان مدائن تصویر اعلیحضرت شاه فقید که در بالای سر فرشته ایستاده رسم شده است. درباره انتخاب این سرلوحه در شماره اول مجله می نویسد: «چون این مجله بنام نامی شاهنشاه پهلوی اشاعه می یابد لذا تابلوی (دختران ایران در ایوان مدائن) را که از آثار استاد محترم آقای شایسته است سرلوحه قرار دادیم.»

عنوان مراسلات و تلگرافات: شیراز دختران ایران و شیراز زند دخت. قیمت اشتراک سالیانه مجله: داخله ۳ تومان، خارجه معادل ۴ تومان. برای معارف پروران با همت داخل و خارج پانزده قران افزونتر است. مقالات مجله اغلب بقلم نویسندگان مشهور و معروف مانند کاظم زاده ایرانشهر و رشید یاسمی و سعید نقیسی و خانم صدیقه دولت آبادی و غیره تدوین شده. از مطالب مفید مجله شرح حال (زنان نامی) است که در شماره های مختلف مجله آورده شده و این قسمت از همان شماره اول که شرح حال ژاندارک فرانسوی نوشته شده، شروع می گردد. در شماره ششم شرح حال چند تن از زنان شاعر و نامی از قبیل (پرشاد)، (تیمه)، (جمال النساء)، و (جهان خانم) ذکر گردیده است. با اینکه طرز انتشار مجله ماهیانه بوده ولی مرتباً همه ماهه منتشر نگردیده، چنانچه شماره ششم آن در آبانماه ۱۳۱۱ شمسی منتشر شده است. درباره تأخیر انتشار مجله در یکی از شماره ها شرحی تحت عنوان (خطاب بخوانندگان) درج شده که خلاصه آن بعلمت نبودن سرمایه مادی است، قسمت اخیر شرح مذکور این است: «که سبب عمده تأخیر انتشار نمرات مجله فقدان سرمایه مالی بوده و می باشد.» دختران ایران مجله ایست مصور و تصاویری از قبیل تصویر (گریس دارلنگ)، (عارف)، کریم خان زند لطفعلی خان زند و مقبره حافظ در آن دیده می شود.

### رهنمای بانوان

مجله رهنمای بانوان بهمدیر مسئولی (سیف آزاد) در برلین پایتخت آلمان بزبان فارسی، انگلیسی و فرانسه تأسیس و منتشر شده است، طرز انتشار مجله ماهی یکمرتبه و هر شماره آن در ۲۸ صفحه بقطع خشتی بوده. وجه آبونمان برای دوازده شماره (۲ دلار) و قیمت تک شماره ۲ قران است. مندرجات مجله عبارت از مطالب و مقالات ذافع بحال بانوان می باشد. عنوان بعضی از مقالات شماره سه و چهار آن که یکجا منتشر شده بدینقرار است: برای مادرها - زن چه باید باشد - امراض تناسلی - بچه و بازیچه. رهنمای بانوان ظاهراً در

سنوات ۱۳۰۵ - ۱۳۰۶ شمسی منتشر می شده است. آقای سیف آزاد همان مدیر روزنامه ایران باستان است و از ایشان در جلد اول کتاب بتفصیل گفتگو کرده ایم.

### بانوان

روزنامه بانوان در طهران بمدیری و سردبیری (شهناز- آزاد) تأسیس و در سال ۱۲۹۹ شمسی منتشر شده است. شماره اول این روزنامه در هشت صفحه بقطع خشتی و با چاپ سربی در مطبعه (حکیمیان) طهران طبع و در تاریخ روز آدینه ۵ مرداد ۱۹۵۲ باستانی مطابق ۶ اسد ۱۲۹۹ شمسی و ۱۲ ذیقعده ۱۳۲۸ قمری و ۲۲ ژوئیه ۱۹۲۰ مسیحی منتشر شده است یک صفحه ضمیمه این شماره با اسم (فرهنگ آزاد) تألیف (ابوالقاسم آزاد مراغه) چاپ شده و مؤلف در مقدمه فرهنگ آزاد می نویسد من ۲۴ سال است برای نوشتن این فرهنگ زحمت کشیده ام و بواسطه نبودن حروف تازه و مختلف در مطابع طهران ناچار شده ام آنرا ضمیمه روزنامه چاپ کنم. فرهنگ آزاد بدین قسم شروع می شود: (AB) پدر FATHER آب (ABB) چشم انداز چراگاه - مرغزار.

مقاله افتتاحی نامه بانوان بدین قسم شروع می گردد: «بنام یزدان دانا و توانا. وجوب تعلیم نسوان یا ششصد کرور زننده بگور، بگفتن آسان و تصورش خارج از امکان آیا در همه روی زمین یکتا پیدا می شود که بتواند این عدد را در مد نظر داشته باشد؟ و آیا هنرمندی در گیتی یافت می گردد که بتواند ششصد کرور را بشمارد؟ آیا سنگدلی در جهان هست که ببیند سیصد ملیون شبیه زنده بگور است دلش ریش نگردد...» این سرمقاله دو صفحه روزنامه را فرا گرفته است. مندرجات شماره اول بعد از این سرمقاله عبارت است از مقالات مختلف راجع به نسوان و مختصری (اخبار مهمه داخله) و اخبار مهمه خارجه و خلاصه بیشتر مندرجات نامه بانوان طبق آگهی مخصوص بانوان است. در صفحه هفتم شماره اول اشعاری به عنوان (کفن سیاه یا شاهزاده خانم دختر خسرو پرویز در خرابه های مداین) اثر طبع میرزاده عشقی چاپ شده و قسمت اول اشعار مذکور بدینقرار است:

در تکاپوی سفر گشت ز گردون خورشید

دهر بر بیم شد و رنگ رخ دشت پرید

دل خونین سپهر از افق غرب پدید

چرخ از رحلت خورشید سیه می پوشید

که سر قافله با زمزمه و زنگ رسید

در حوالی مداین بدهی.

ده تاریخی و افسانه کهن.

شماره دوم نامه بانوان بهمان سبک شماره اول در تاریخ ۲۵ اسد ۱۲۹۹ شمسی و شماره ۵ آن در تاریخ ۱۹ میزان ۱۲۹۹ و شماره ۸ و ۹ آن دهم برج دلو سال مذکور منتشر شده است. طرز انتشار نامه بانوان ماهی دو بار بوده جای اداره طهران گلیندک. عنوان

تلگرافی: نامه بانوان. وجه اشتراک سالانه ۳۰ قران ششماهه ۲۰ قران و قبلاً دریافت می‌شود. در عنوان روزنامه بالای اسم آن جمله (زنان نخستین آموزگار مردانند) بعنوان شعار چاپ شده و زیر آن مقصود از انتشار روزنامه این‌طور نوشته شده است: «این روزنامه برای بیداری و رستگاری زنان بیچاره و ستمکش ایران است.»

خانم شهناز آزاد: خاتم شهناز آزاد از زبانی است که در تہذیب بانوان ایران پیشقدم بوده و یکمک شوهرش مرحوم آزاد مراغه و با انتشار نامه بانوان خدمات گرانبهایی به پیشرفت طبقه نسوان نموده است و در این راه دچار صعوبات و مشقاتی گردیده و بجرم پیشوایی زنان و آزادی زنان و کشف حجاب گرفتار حبس و زندان شده است. مرحوم آزاد در نامه که بنگازنده نوشته یاد آور شده است که مدت یازده ماه هم همسر بانو شهناز آزاد نامه بانوان را در طهران منتشر ساخته. بدبختانه بر اثر بارها حبس و تبعید من و خانواده ام بجرم پیشوایی آزادی زنان و کشف حجاب همه آنها از میان رفته. (برای اطلاع بیشتری از شرح حال مرحوم ابوالقاسم آزاد بچند اول کتاب ذیل روزنامه آزاد مراجعه شود.)

روزنامه زبان زنان چاپ اصفهان در شماره ۳۱ خود مورخ شوال ۱۳۳۸ قمری در مقاله اول ستون اول شرحی تحت عنوان (نامه بانوان) نوشته که قسمتی از آن چنین است: «پروردگارا را شکر کردیم که دوره بدبختی و خاموشی ما زنان سپری شد و خواهران دانشمند برای ترقی نسوان راه معارف می‌سازند، این مژده بقدری کارکنان زبان زنان را شاد کرده که یکباره تمام سختیها و فشارها را فراموش کردیم.»

خواهر گرامی ما بانو شهناز آزاد یکی از دختران وطن پرست ایران است که در دامن پدر دانشمند بزرگوارشان دانا و برومند و توانا پرورش یافته و خوشبخت تر آنکه در رفاقت زندگانی پیمان زماشویی با دانشمند فرزانه آقای حاج میرزا ابوالقاسم خان آزاد مدیر روزنامه آسایش بسته و اکنون دو عضو در یک روح برای پیشرفت تجدید کار می‌کنند.»

در شماره ۳۳ همین روزنامه، متن طلبعه نامه بانوان را چاپ کرده و این طلبعه که بیش از چند سطر نیست باین‌طور ختم می‌گردد: «آنچه بر هر فرد یا هیئت اجتماعی آمده از جهل و نادانی خود او بوده است و پس، برای پیش بردن همین مقصود مقدس نامه بانوان اشاعت می‌یابد که در آن تنها نوشته زنان پذیرفته خواهد شد. بزرگترین نقیصه‌ای که در نامه بانوان می‌باشد همانا نبودن سرمایه شخصی که عجالاً نمی‌توان بیش از ماهی دو شماره انتشار داد ولی امیدواریم که پس از سه چهار ماه هفتگی و پس از آن بیشتر تا رفته رفته بخواست یزدان و همت معارف پروران روزانه گردد.»

### نامه بانوان ایران

نامه بانوان ایران در طهران بمدیری و سردبیری (خانم عادل خلعت‌بری رئیس دبیرستان بانوان) تأسیس و در سال ۱۳۱۷ منتشر شده است. بهای اشتراک سالانه پنجاه ریال و نشانی: طهران، خیابان شاهپور کوچه دبیرستان بانوان. نامه بانوان ایران معمولاً در هشت

صفحه به قطع روزنامه آینده ایران و با کاغذ اعلی و مصور و رنگین چاپ شده و مندرجات آن بقلم بانوان دانشور تهیه گردیده است.

### نسوان شرق

نامه نسوان شرق در بندر پهلوی بمعدیری (مرصیه خانم ضرابی) تأسیس و در سال ۱۳۰۴ شمسی منتشر شده است. طرز انتشار این روزنامه هر ۱۵ روز یکبار بوده و امتیاز آن در تاریخ ۸ آذر ۱۳۰۴ شمسی از تصویب شورای عالی معارف گذشته است.

### نورافشان

نامه نورافشان در شهر بوشهر بمعدیریت خاتم (شوکت سلامی) تأسیس و در سال ۱۳۰۹ شمسی منتشر شده است. آغاز انتشار روزنامه نورافشان در شهریور سال مذکور بوده و مجله عالم نسوان در شماره پنجم سال دهم خود طلوع آنرا تبریک گفته و قرائت آنرا بخوانندگان توصیه کرده است. این روزنامه در سال ۱۳۱۷ به مدیریت (محمد علی علوی) بطور هفتگی منتشر می شده و بهای یک شماره آن میسهد دینار و هر نوبت سیصد شماره منتشر می گردیده است.

### عالم نسوان

مجله عالم نسوان در طهران بصاحب امتیازی (نوابه خانم صفوی) و در تحت نظر مجمع فارغ التحصیلین مدرسه عالی اناثیه امریکایی ایران بیت آل در سن ۱۲۹۱ شمسی تأسیس و شماره اول آن در ذیحجه ۱۳۳۸ قمری مطابق میزان ۱۲۹۱ شمسی و سپتامبر ۱۹۲۰ میلادی منتشر شده است. مجله عالم نسوان هر دو ماه یک شماره در ۳۸ صفحه بقطع کوچک خوشی طبع و بنا بر این در هر سال شش شماره از آن توزیع می شده است. آئونه سالیانه در مرکز ده قران و در خارج از مرکز ۱۲ قران و تک نمره دو قران است و از شماره اول سال سیزدهم که سال آخر انتشار مجله است بواسطه گرانی کاغذ وجه اشتراک به ۱۴ قران ترقی کرده است. قیمت اعلانات که در طول مدت انتشار تفاوتی ننموده بدینقرار است:

صفحات اول: یک صفحه ۴۰ قران نصف صفحه ۲۵ قران ربع صفحه ۱۵ قران  
صفحات آخر بترتیب ۲۵ قران، ۱۵ قران و ۱۰ قران است. محل اداره مجله مدتی در مدرسه عالی امریکایی و زمانی در مدرسه اناثیه امریکایی طهران بوده است.

مجله عالم نسوان از مجلاتیست که مخصوص نسوان تأسیس و بیشتر مقالات آن بقلم فارغ التحصیلان مدرسه اناثیه امریکایی نوشته شده است. مقالات این مجله در پیشرفت و ترقی نسوان مملکت و تعلیم اصول خانه داری و زندگانی جدید بآنها کمک فراوان نموده است.

در شماره اول سال اول مقلعه بعنوان (مقام عالم نسوان) در دو صفحه درج شده که برای مزید اطلاع خوانندگان از سبک مندرجات مجله بعینه آنرا نقل می‌نمائیم:

### مقام عالم نسوان

«در این عصر جدید و دوره سعید که نیرفروزان معارف از افق ایران ما تابان گردیده غنچه امید از باغ آرزوی معارف پروران شکفته و روح حیات مطبوعات در کالبد وطن دمیده مجله عالم نسوان با قلمهایی ضعیف و لرزان پا بدایره مطبوعات گذارده خواهران ایرانی خود را تهنیت می‌گویند و درود می‌فرستند.

در ممالک متمدنه که مطبوعات راه تکامل و ترقی را می‌پیمایند روزنامه‌ها و مجلات زنانه قسمت مهمی از آنها تشکیل می‌دهند و چنانکه در امریکا مجله ماهیانه مخصوص بطبع می‌رسد که مشترکین آن سه کرور بالغ است.

مجمع نسوان فارغ التحصیل ایران بیت آل (مدرسه دختران امریکایی) روزگاری متمادی است که آرزومند تأسیس یک مجله برای خانمهای ایرانی بوده خوشبختانه امروز به آن روز فیر و ژرسیده و با انتشار عالم نسوان موفق گردیده است.

در این شماره اول خاطر خوانندگان محترم را از مقصد و مقصود این مجله مستحضر می‌دارد: غرض از تأسیس عالم نسوان تعاون در تعالی و ترقی نسوان و تشویق آنان بخدمت وطن و خانواده و حسن اداره اموریستی می‌باشد.

مجله عالم نسوان در دو ماه یک نمره طبع و توزیع می‌شود و ابدأ قصد انتشار اخبار سیاسی که در روزنامه‌های یومیه خوانده می‌شود نداشته فقط مطالبی را که برای زنان ایرانی نهایت لزوم و اهمیت را دارد در تحت شش موضوع ذیل بحث قرار خواهد داد:

۱- مقالات صحیبه که در هر نمره بقلم یکی از اطبای مشهور مجرب دارالخلافت مخصوص این مجله نگاشته می‌شود چنانکه اینک اولین مقاله را در این موضوع (دکتر امیر اعلم) و در نمرات آتی اطبای ایرانی هر یک بنوبت خود ما را مستفیذ خواهند نمود.

۲- دستور پرستاری و تربیت اطفال که بقلم خانم دکتر مکدول، رئیس مریضخانه امریکایی و میس تلی پرستار آن مریضخانه نوشته شده و بفارسی ترجمه می‌گردد.

۳- مطالب راجع به اداره اموریستی که در سعادت و آسایش خانواده مدخلیت تام دارد، مقالاتی که در تحت این عنوان نوشته می‌شود مشتمل بر دستورهایی عمومی و خصوصی خانه داری از قبیل نظافت، آشپزی و غیره می‌باشد.

۴- از آنجایی که تکلیف هر زن متمدنه دقت در طرز لباس و حسن انتخاب آن می‌باشد این مجله نهایت سعی و اهتمام را بذل می‌نماید که در هر شماره یکی دو نمونه با طرزی مطبوع و اسلوبی مرغوب از روزنامه جات امریکا و اروپا اخذ نموده بضمیمه دستورهایی لازمه مناسبت هر فصل بنظر خانمهای محترمه برساند در این قسمت امید است که از معایب

و نواقص که از عدم تکمیل دستگاه چاپ رخ می کند صرف نظر نمایند.

۵- اخبار ترقی نسوان و خدمات آنان در کل جهان خصوصاً ایران.

۶- مقالات ادبی و آثار منظوم و منثور محترمانه ادبیه ایرانی. در این قسمت برای هر

خانم ایرانی زمینه و موقع خوبی است که استعداد طبیعی ادبی خود را نشان داده محرک ذوق و اسباب شوق سایرین گردند.

مجدداً خاطر عموم خوانین محترمه را متذکر می نمایم که تأسیس این مجله برای ترقی عالم نسوان است و باید همه حتی المقدور در آن شرکت نماییم. بدون مساعدتهای معنوی ایشان بادامه این مقصود شریف موفق نخواهیم شد با کمال اشتیاق منتظر پیشنهادات تنقیدات و هر قسم مقالات جدی و فکاهی، نظم و نثر از طرف ایشان می باشیم. اگر می خواهید طرز شناختن خوراکیها و شیرینیهای جدید را بخوهران خود تعلیم دهید عالم نسوان در این امر بایشان مساعدت خواهد نمود.

هر مقاله باید با امضا و آدرس نویسنده باداره برسد ولی میتوانند امضا را در اداره محفوظ معرفی نمایند.

اداره در رد و قبول و تنقیه هر مقاله مختار است و فقط مقالاتی درج می کند که با مسلک مجله مخالف نباشد. ما امیدواریم که بتوسط عالم نسوان فاضله ها، شاعره ها نویسندگان و عالمهای علم اکونومی خانه داری را شناخته بعموم معرفی نماییم. اگر می خواهید در ترقی نسوان شرکت جویند، بسم اله این گرو این میدان!

در هر شماره روی جلد مجله بالای اسم مجله (عالم نسوان) عبارت و یا شعری بعنوان شعار مخصوص چاپ شده و من جمله در شماره اول عبارت (الجنة تحت اقدام الامهات) درج است. در شماره دوم این شعر:

بود چشم ابائی آن خانه گور      که بانوی آن باشد از علم دور

و در شماره سوم این شعر:

در مملکتی که زن حقیر است      شک نیست که مرد آن فقیر است

و در شماره ششم سال اول این شعر:

گر جوی غیرت بود ما را و دیعت در نهاد      بهر اثبات حقوق خود نمایم اجتهاد  
و در شماره اول سال دوم این رباعی:

(نسوان، نتگ ذلت و پستی تا چند؟      در حالت نیستی و هستی تا چند؟)

باز بچه بدن بدست زنمان تا کی؟      در قید هوا و مدپرستی تا چند؟)

و در شماره ششم سال دوم این رباعی:

(همت همت که روز بیداری ما است      غیرت غیرت که وقت هشیاری ما است

فرصت فرصت که کار با یاری ما است      جرأت جرأت که عصر دلداری ما است)

در بیشتر شماره های سیزده ساله مجله عالم نسوان از این قبیل اشعار روی جلد مجله



چاپ شده و ما برای نمونه بهمین مختصر قناعت می‌کنیم. سال اول مجله عالم نسوان با نشر شماره ششم مورخ شوال ۱۳۳۹ قمری مطابق سرطان ۱۳۰۰ شمسی خاتمه یافته و در همین شماره مقاله بعنوان (پایان اولین مرحله) چاپ شده که قسمتی از آن چنین است:

«عالم نسوان با انتشار این شماره نخستین سال زندگی خود را پایان می‌رساند. ما در شماره اول انتشارش نمره را در عرض سال وعده نمودیم و عهده دار شدیم که در هر شماره مقالات صحیه، دستورپرستاری و تربیت اطفال، خانه‌داری، طرز لباس اخبار ترقی نسوان و مقالات ادبی نظماً و نثراً از نظر قارئین محترم بگذرانیم. بحمداله که بادای وظیفه خود موفق گردیده و خدمات ما مورد قبول خوانندگان گرامی واقع شد. عالم نسوان تشکرات صمیمانه خود را خدمت دوستانی که بمساعدت‌های معنوی آنها اولین مرحله زندگی را پیموده است تقدیم می‌نمایند...» مجله عالم نسوان در سال اول در مطبعه سرببی (فاروس) طبع و در این محلها توزیع شده است: مطبعه فاروس، خیابان لاله زار - مغازه انصاف آقا بابا - جلو خان شمس العمارة. کتابخانه اقبال.

سال دوم مجله بهمان سبک و قطع و شماره صفحات سال اول طبع و شماره اول این سال در محرم ۱۳۴۰ قمری مطابق سنبله ۱۳۰۰ شمسی منتشر شده است. مندرجات و مطالب سال دوم مانند سال قبل بقلم نسوان و مخصوصاً فارغ التحصیل‌های مدرسه اناث امریکایی تهیه گردیده و از این حیث تفاوتی با سال اول ندارد. سال دوم با انتشار شماره ششم مورخ شوال ۱۳۴۰ قمری خاتمه یافته و شماره اول سال سوم در محرم ۱۳۴۱ قمری مطابق سنبله ۱۳۰۱ توزیع گردیده است. در سال سوم نیز هیئت مدیره مجله همان سبک و روش سال اول و دوم را در انتشار مجله بکار برده است. در شماره اول این سال شرحی تحت عنوان تشکر و اخطار درج شده که قسمتی از آنرا برای مزید اطلاع خوانندگان گرام نقل می‌نماییم:

«عالم نسوان در نشر شماره اول سال سوم تشکرات صمیمانه خود را خدمت دوستان و قارئین محترم خود تقدیم می‌دارد که بمساعدت‌های معنوی آنها دومین مرحله زندگی را

پیموده است. ما در این شماره اول سال سوم تشکرات صمیمانه خود را خدمت دوستانی که بمساعدت‌های معنوی آنها دومین مرحله زندگی را پیموده است تقدیم می‌نمایند...»

پس از آنکه در شماره اول سال سوم تشکرات صمیمانه خود را خدمت دوستانی که بمساعدت‌های معنوی آنها دومین مرحله زندگی را پیموده است تقدیم می‌نمایند... ما در این شماره اول سال سوم تشکرات صمیمانه خود را خدمت دوستانی که بمساعدت‌های معنوی آنها دومین مرحله زندگی را پیموده است تقدیم می‌نمایند... ما در این شماره اول سال سوم تشکرات صمیمانه خود را خدمت دوستانی که بمساعدت‌های معنوی آنها دومین مرحله زندگی را پیموده است تقدیم می‌نمایند...

اول سال یازدهم مجله عالم نسوان در چهل و هشت صفحه و چهار صفحه ضمیمه در مطبعه سرببی (فاروس) طبع و در دیماه ۱۳۰۹ شمسی مطابق ژانویه ۱۹۳۱

میلائی منتشر شده است. در سال یازدهم انتشار مجله تحت نظر هیئت رئیسه مدرسه اذاتیه امریکایی و این هیئت عبارت بوده اند از (میس دولیتل - طیبه میردامادی - مسیز بویس) و مدیر داخلی مجله آقای عباس آرین پور کاشانی و صاحب امتیاز مجله: نوابه خانم صفوی است. سرمقاله شماره اول این سال تحت عنوان (سال یازدهم) نوشته شده و قسمتی از آن بدینقرار است: «کارکنان عالم نسوان در ابتدای شروع یازدهمین سال انتشار مجله از صمیم دل بمشترکین محترم خود تبریک گفته و امیدوارند در این سال جدید بتوانند پیش از پیش مشترکین خود را خدمت نمایند...» در شماره اول رباعی زیر بعنوان شعار مجله روی جلد چاپ شده و رباعی از شاعر معروف افسر است:

همیشه راست بگو از دروغ کن پرهیز دروغ زشت بود، گرچه مصلحت آمیز

گرفتم از سخن راست فتنه بر پا خاست مکن برای دروغش همیشه دست آویز

در شماره دوم سال یازدهم بدو شعر مذکور این شعر نیز اضافه شده است:

چه بود سود هزاران هزار بدره زر خرد بهیچ شمارد زیان نیم پیشیز

سال یازدهم با انتشار شماره مورخ آبان ۱۳۱۰ شمسی خاتمه یافته و سال دوازدهم مجله با همان خصوصیات و قطع سالهای سابق منتشر گردیده است. مختصر تغییری که در سال دوازدهم مجله داده شده اینست که از شماره چهارم این سال بجای عباس آرین پور کاشانی، (طیبه میردامادی) مدیر داخلی مجله معرفی شده است. علاوه بر این (اشرف خانم نبوی) باعضاء هیئت مدیره مجله اضافه شده است.

در سال دوازدهم نیز مجله مرتباً دو ماه یکمرتبه انتشار یافته چنانچه شماره دوم آن در اسفند ۱۳۱۰ شمسی و شماره ششم که آخرین شماره این سال است در آبان ۱۳۱۱ شمسی منتشر گردیده و رو بهسمرفته در سال دوازدهم مجله عالم نسوان در ۲۸۸ صفحه بقطع خشتی طبع و توزیع گردیده است.

مجله عالم نسوان از مجلات بسیار مفیدیست که مدت زیادی دوام کرده و با نشر مقالات سودمند توانسته است خدمات گرانبهایی بطبقه نسوان این کشور بنماید.

مطالعه دوره های این مجله برای نسوان و دوشیزگان لازم و ضروریست. برای مزید اطلاع خوانندگان فهرست مندرجات چند شماره از سال اول مجله را نقل می نمائیم:

حفظ الصحه دوشیزگان در زمان بلوغ - دستور پرستاری و توجهات اطفال - توجهات لازمه در اوقات حمل - خانه داری - قانون خانه داری - ترتیب پختن کیک - طرز لباس - احتیاجات ضروری - دوره حیات یک گل - زنان با هنر الحق سزد که فخر کنند - اخبار ترقی نسوان - مدارس دختران طهران - فن پرستاری در ایران - شرافت در زندگانی - شرایط صحت و لوازم محافظت اطفال جدیدالولاده - دستور پرستاری و توجهات اطفال طریق شیر

تعارف نسوان - آداب آئین - عجم و حسن کاروان - شریک پختن - خانه پختن - شرحی -

ترقیات نسوان - چرا ما ترقی نکرده ایم - معارف زنان ایران - سوهان - طرز لباس - اخبار

تنظیم کروئولوژی این شماره از ناھید بگانه است.

## کروئولوژی «نیمه دیگر»

مرداد ۱۳۵۹

اعلامیه ای تحت عنوان نظریات «گروه زنان ایرانی آزادیخواه» در آلمان غربی انتشار یافت که در آن این گروه از زنان خواستار برقراری دمکراسی، برقراری تساوی کامل در خانواده، اجتماع، اقتصاد، و سیاست برای زنان، لغو قوانین تبعیضی بر ضد زنان، و پشتیبانی از پیوستن زنان به احزاب و سندیکاها شدند. این اعلامیه متذکر شد که «ما یک گروه دمکراتیک هستیم و بنا بر این ترهیز نیستیم که موافق

آنها  
برای  
آنچه  
می

پوشش درست و حتی در حد متعارف ندارند و زمینه را  
تحریر و تشنج فراهم می کنند طبیعی است که از  
رف هم عده ای سوء استفاده می کنند و درگیری درست  
شود. آیا این درست است خاتمه نیمه عمریان در معا

ظاهر بشوند؟ وقتی عده‌ای از آزادی‌ها سوء استفاده می‌کنند و در مسیر اهداف و تبلیغات امپریالیسم عمل می‌کنند و بی‌بند و باری را رواج می‌دهند نمی‌توان انتظار داشت که جامعه واکنش نشان ندهد. مطمئن باشید اگر خانم‌ها جلف لباس نپوشند و پوشش مناسبی داشته باشند هیچ وقت زمینه برای تشنج و مزاحمت‌ها فراهم نمی‌شود.»

۱۸ شهریور ۱۳۵۹

آیت‌الله منتظری در نماز جمعه از والدین «دختران دم‌بخت» خواست که «راجع به امر ازدواج سخت‌گیری نکنید. هر پسری که به خواستگاری دخترتان آمد چنانچه خوش اخلاق بود و دینش مورد قبولتان افتاد، فوراً مقدمات کار را فراهم کنند و ترتیب ازدواج آنها را بدهند.» وی به خانواده‌ها هشدار داد «اگر بخواهید نسبت به ازدواج دختر یا پسران سخت‌گیری بیاورید و بهانه‌های بیجا بیاورید به جامعه‌تان لطمه می‌زنید و عاملی می‌شوید برای احاطه و اشاعه فحشاء.»

۲۵ شهریور ۱۳۵۹

روزنامه جمهوری اسلامی از «عده‌ای از مذهب‌یون که به اسم اسلام و در لوای حمایت از مذهب پاسدار سنت‌ها و عادات زن حقیر کن و زن‌کشی هستند» انتقاد کرد و پیشنهاد داد که «در مورد مسئله زن آموزش باید از پائین‌ترین کلاسهای دبستان تا بالاترین مدارج دانشگاهی مد نظر باشد. نقش مسجد و وسائل ارتباط جمعی را در این آموزش باید به خوبی در نظر داشت. ضمناً در حال حاضر باید به کمک قانون جلوی سوء استفاده مردان را از احکام اسلامی گرفت.»

مهر ۱۳۵۹

مریم فیروز عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران در مورد نقش زنان پس از انقلاب گفت «شاید تا کتون کمی در تاریخ ایران پیدا نشده که مانند امام خمینی، زن را آنگونه که در خور و مقام اوست، ارجمند بدارد» من خود به عنوان

زن و مادر، هرگاه به یاد گفته امام که «زن انسان ساز است، قرآن ساز است» می افتم، بی اختیار به خود می بالم و هم نگران می شوم، زیرا این گفته بسیار عمیق و پرمعنی است. هم به زن وظیفه خفیر و گذار شده است و هم به دولت‌مردان که مقام او را در همه جا و در هر موقعیت کم نگیرند و او را ارج بدانند.»

## آبان ۱۳۵۹

«گروه زنان ایرانی آزادبخواه» در آلمان غربی، اعلامیه‌ای صادر کردند و در آن، به زنان ایرانی اطلاع دادند «که طبق دستوری که نمایندگان جاتیان حاکم ایران در کنسولگری‌ها گرفته‌اند باید از این پس گذرنامه زنان ایرانی مقیم خارج با عکس با حجاب باشد و الا گذرنامه‌های آنها را تمدید یا تعویض نمی‌کنند». در این اعلامیه خطاب به زنان گفته شد «تشکل ما در این مقطع زمان ضرورتی حیاتی - تاریخی است. تسلیم در مقابل اعمال ارتجاعی و در واقع امپریالیستی رژیم حاکم یعنی قبول اسارت و بندگی با تمام عواقب آن. بکوشیم تا با اعتراض خود به این عمل ارتجاعی رژیم حاکم و جیره‌خوارانش در خارج از کشور آنان را رسوا و از میدان بدر کنیم. مبارزه را باید تا سرنگونی رژیم خون‌آشام خمینی، قطع کامل دست امپریالیسم و تا آزادی قطعی ادامه دهیم.»

## ۵ آبان ۱۳۵۹

جامعه زنان انقلاب اسلامی به منظور «تجلیل از حماسه مقاومت مردم دزفول در جبهه نبرد حق با باطل» گردهمایی تشکیل داد.

## ۲۰ آذر ۱۳۵۹

بنیاد خدمات هائی جمهوری اسلامی اعلام کرد که «برای ریشه کن کردن ریا در جامعه تا ۵۰۰ هزار ریال وام بدون بهره برای ازدواج» پرداخت می‌کند.

۱۱ دی ۱۳۵۹

از طرف اعظم طالقانی و گوهر الشریعه دستغیب، نمایندگان مجلس نامه ای به رئیس مجلس حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی تقدیم شد که در آن خواسته شد «با توجه به بند دو و نه و چهارده و پانزده از اصل سه و ده و بیست و بیست و یک و بیست و نه قانون اساسی و بنا به مراجعت مکرر و نیاز شدید به حمایت خانواده ها و سالمندان و کودکان بی سرپرست و جلوگیری از انحرافات اخلاقی ضروری است که کمیسیون بهداری و بهزیستی هیئتی مسئول رسیدگی از خود را به مجلس شورای اسلامی ارائه نمایند.»

۱۷ دی ۱۳۵۹

سازمانهای مختلف سلطنت طلب در خارج از کشور روز ۱۷ دی را به مناسبت «روز آزادی زن» به زنان ایرانی تبریک گفته، مقالاتی در باب تجلیل از مقام زن در دوران سلطنت پهلوی منتشر کردند.

۹ بهمن ۱۳۵۹

اعظم طالقانی نماینده مجلس سؤالاتی از سرپرست سازمان بهزیستی در زمینه فعالیت های بهزیستی برای خانواده ها و سالمندان کرد. اعظم طالقانی یادآور شد که «مسأله خانواده باید در درجه اول اهمیت قرار بگیرد تا بتوانیم آنطور که دم از انقلاب فرهنگی می زنیم بتوانیم این انقلاب فرهنگی را تحقق بخشیم. از وضعیت سالمندان گزارشی در دست نیست. پیرمردها و پیرزنهایی که کسی را ندارند و خانواده ها هم آنها را نمی پذیرند در رژیم گذشته هم اگر خدمتی به آنها می شد شامل حال اشراف بود.»

۱۷ اسفند ۱۳۵۹

اعظم طالقانی نماینده مجلس در مصاحبه ای با روزنامه جمهوری اسلامی از جلوگیری از «حرکتهای انتقادی سازنده» توسط مسئولین انتقاد کرده، گفت «اگر قرار بشود جوهر انتقاد کننده ای را بگیرند و به زندان باندازند و یا به

## نیمه دیگر

خاقه اش بریزند و با چماق بر مغزش بکوبند سرنوشت این انقلاب هم بهتر از سرنوشت شاه سابق نخواهد بود.»

۲۲ اسفند ۱۳۵۹

بیش از هزار نفر از زنان اعضای مؤسسه ۱۲ فروردین قم برای دیدار با آیت اله خمینی به جماران رفتند. در این دیدار آیت اله خمینی سخنانی در مورد نقش زن در جامعه ایراد کرد. وی در بخشی از سخنانش خطاب به زنان گفت: «ایادی اجانب این قشر محترم که مباحثمان صحیح کشورها به دست توانای آنهاست کوشیدند که از شما بانوانی که باید ایران را بسازید و باید مردان را بسازید عروسکهای درست کنند و دست ملعبه‌های فاسد بسپارند و الحمد لله موفق نشدند. نقشه‌ای بود که این قشر موثر که از دامن آنها زنان و مردان موثر تربیت می‌شود طوری کنند که اطفال خودشان را از دامنهای خودشان برانند و در جاهای دیگر که اطفال در آنجا جمع می‌شوند انباشته کنند و شما را از مهر مادری و آنها را از سرپرستی مادرانشان جدا کنند که نتوانند این افرادی که باید در جامعه‌های شما تربیت شوند از شما جدا بشوند و نتوانند برای کشور خودشان و برای اسلام عزیز عمل کنند... در رژیم سابق شرم و مرتبت عبارت از آرایش مهیج و لباس‌های کذا و منزلگاههای کذا بود و امروز ارزش ارزش انسانی است ارزش اخلاقی است که بواسطه همین تحول در قشر بانوان دیگر آنهایی که با آرایش‌های فاسد و لباس‌های فاجر می‌خواستند فخر فروشی کنند در بین جامعه بانوان ما محکومند و خجالت زده‌اند. امروز بانوان اسلامی ما خجالت می‌کشیدند که با لباس اسلامی و لباسی که در آن مراعات شده باشد طبقات ضعیف هم اگر این کار را می‌کردند خجالت می‌کشیدند در بین قشرهای فاسد مرفه بروند امروز امر بعکس است و یکی از آن اشخاص که دارای آنطور کارهای فاسد و آرایش فاسد و خود نمایی‌های مفسد بودند آنها احساس شرم می‌کنند. در بین شما این تحول یک تحولی است که بالاترین تحول است در جامعه. بعضی

بانوان زمان محمد رضا و رضا برگشتند به یک بانوانی که زینب گونه شدند و قایم فاطمه، آنروز تابع آرایش اروپایی بودند باید از اروپا طرح لباس بیاید امروز تابع مکتب هستند و آنچه اسلام می پسندد مقبول است. در جامعه ما نگهدارید این تحول را توجه کنید به این که دستهای فاسد و قلم‌های فاسد و گفتارهای فاسد شما را به اغذان نکشاند.»

۱۷ اسفند ۱۳۵۹

سازمانهای مارکسیست - لنینیستی نظیر سازمان چریکهای فدایی خلق «اکثریت»، «اقلیت»، حزب توده، سازمان وحدت کمونیستی، سازمان پیکار، راه کارگر و غیره، روز جهانی زن را به زنان ایرانی تبریک گفته، مقالاتی در باره شرکت زنان ایرانی در انقلاب، جنبش زنان در ایران، و وضعیت زنان زحمتکش در آرگانهای خود به چاپ رساندند.

۱۷ اسفند ۱۳۵۹

مراسم روز جهانی زن از جانب گروههای زنان چپ در خارج از کشور جشن گرفته شد. در آلمان «گروه زنان ایرانی آزادیخواه»، در انگلستان «گروه همبستگی زنان ایرانی»، و در ایالات مختلف آمریکا گروههای زنان وابسته به احزاب چپ مراسم مخصوصی به مناسبت روز زن برگزار کردند.

۱۷ اسفند ۱۳۵۹

«انجمن مستقل زنان ایرانی مقیم استکهلم» اساسنامه خود را به تصویب رسانیده، منتشر کرد. در این اساسنامه قید شده است که این انجمن «انجمنی است صنفی، سیاسی، توده‌ای، دموکراتیک، عطنی و ضد امپریالیستی که به هیچ گروهی اعم از سیاسی و غیر سیاسی وابستگی ندارد» و از زنان ایرانی دعوت شده است که در آن شرکت کنند: «ورود کدیه زنان ایرانی به استثنای زنان شناخته شده در سازمانهای سپس، کمیته مرکزی حزب توده، اکثریت، قدس و طرفداران فاسد پهلوی و وابستگان به آنان از جمله



بختیار و غیره به انجمن آزاد است.»

۲۴ اسفند ۱۳۵۹

ابوالحسن بنی صدر رئیس جمهور مصلی درباره مقام زن در روزنامه جمهوری اسلامی منتشر کرد که در آن از مردان خواست «خود را فریب ندهید و از این دروغ که ما را بدان خود داده اند بپسندید و آن دروغ اینست که: ارزش مرد به پست و ضعیف شمردن زن نیست چرا که گذراندن عمر با ضعیف و پست بزرگترین ظلم در حق ما است... زن را باید به عنوان هنر خلقت پذیریم و به او جرئت بدهیم تا نا کرده ها و آنچه را که انجامش دور از باور می نماید، انجام دهد تا ما بتوانیم مرزهای جدیدی بدست بیاوریم و به زندگی خودمان معنا بدهیم.» وی همچنین خطاب به زنان گفت «و اما شما زنان ننشینید و صبر نکنید تا مردها متوجه واقعیتهای بشوند که در بالا گفتم و خودتان برخیزید و عمل کنید و به خودتان زنانه بپوشید و به آرزوی خود برسید و به آرزوی ما برسید»  
تحول واقعی و بنیادی جامعه ما سریع بشود.»

۹ فروردین ۱۳۶۰

روزنامه میزان، ارگان نهضت آزادی ایران، مطلبی در مورد تجمع زنان خانواده های زندانیان سیاسی در مقابل دفتر ریاست جمهوری به چاپ رسانید و در آن خواست های آنان را که شامل «رسیدگی به وضع غذا، بهداشت، مسئله شکنجه، رفع بلا تکلیفی زندانیان، اجازه ملاقات، اجازه استفاده از کتاب و مجله و رادیو و تأمین امنیت خانواده های زندانیان و ملاقات کنندگان» می شود، درج کرد.

۱۱ فروردین ۱۳۶۰

وزارت بهداری اعلام کرد که به منظور ارشاد زنان و مردان بهیار و پرستار و قرار دادن «اسلام، دین حق و عدالت» که بسنده ترین اسلوب زندگی بخاطر بهروزی دیگر هموعان را آموزش می دهد... در سرلوحه برنامه های آموزشی این هموعان شریف» اقدام به تشکیل کمیته ای به نام «کمیته ارشاد» به سرپرستی حجت الاسلام جمشیدی کرده است. از عمده وظایف این کمیته شناساندن مبانی و

اصول فلسفه انقلاب اسلامی به کارکنان و کارآموزان وزارت بهداشت، اعزام گروه‌های آموزشی به استانها جهت ارشاد دانش آموزان آموزشگاههای بهیاری، و بررسی و پامخگویی سوالات و مشکلات مذهبی کارکنان است.

## ۵ اردیبهشت ۱۳۶۰

آیت اله خمینی در جمع مرز نشینان ماکو و عشایر بختیاری مسجد سلیمان و اعضای دادگاههای انقلاب اسلامی مرکز و پاسداران زندان اوین تاکید کرد که «حضور زنان و مردان در صحنه این امید را می دهد که نه توطئه های داخلی موفق بشوند به آن طرح های شیطانی خودشان و نه هجوم خارجی بتواند این ملت را آسیب برساند.»

## ۵ اردیبهشت ۱۳۶۰

حجت الاسلام خامنه ای، امام جمعه تهران، در مراسم نماز جمعه دانشگاه تهران تاکید کرد که «راه را باید جهت فعالیت های اجتماعی و سازنده زنان باز کرد.» وی به روز زن و ولادت فاطمه اشاره کرد و از زنان خواست که در روز زن تنها به راه پیمایی اکتفا نکنند، بلکه این روز را سر آغازی برای بالا بردن ارزش والای زن در جامعه بدانند و سعی کنند «در صدد جبران تنزل شخصیت زن که در طول

تاریخ ما در برابر اسلام و فرهنگ و آموزش زنان در داخل خانه ها بیست اهمیت خاص قائل شد و راه را اجتماعی و سازنده زنان باز کرد.»

جمعه آیت اله خوانساری نیز سخنانی برآورد کرد. وی گفت «آیا این شرافتی با قرار داده است بالاتر است یا آنکه تجارت و مایه دست قرار داده بود و صف این مملکت را زنده کرده ایم.»  
 گویم که زنده ای متدین و مقدس تروند  
 مائمی ندارد، زن معلم باشد، در اداره  
 و رای اسلامی باشد، بسیار خوب، اما

سختی نیست به نظر  
 کرد که «بایستی به فرهنگ و مراکز تعلیم و تربیت جهت فعالیت های اجتماعی سخنران دیگر تمایل در رابطه با روز زن این که اسلام برای زن ها طاغوت زن را اسباب ادعا می کردند که ما زن وی افزود «من نمی دانم دنبال کسب بروند باشد، یا در مجلس ش

یک نکته را ملاحظه کنید که ببینید آن شرافت و فضیلت را که خداوند برای زن قرار داده است که اولاد در دامن زن پرورش یابد رعایت شود.»

## ۵ اردیبهشت ۱۳۶۰

آیت اله منتظری در نماز جمعه قم به مناسبت روز زن و ولادت فاطمه، پیامی برای زنان فرستاد، در این پیام وی از زنان خواست که «خاتمه‌ها روز زن را به خود اختصاص بدهند و به دنیا بفهمانند ما می‌توانیم زنده و حیات داشته باشیم و در حالیکه در سیاست شرکت داشته، عصمت و عفت خود را حفظ کنیم... اگر زن خانه، زن مسلمان و معتمدی شد، آن خانه، خانه سعادت و برکت است و اگر تو مادر بچه‌ات را تربیت اسلامی کردی و او را مسلمان بار آوردی این خانه، خانه سعادت می‌شود. پس اگر بخواهید جامعه‌ای سعادتمند داشته باشید باید زنان با سواد بود و با کتاب‌های اسلامی و قرآن آشنا باشند و تا می‌توانند دختران با سواد تربیت کنید و ما این روز فرخنده را به همه خواهران مسلمان تبریک می‌گوییم و سعادت آنها را از خداوند متعال خواستاریم.»

## ۵ اردیبهشت ۱۳۶۰

آیت اله خمینی به مناسبت روز زن و ولادت فاطمه پیام فرستاد. در زیر بخشی از آن را می‌آوریم: «بسم الله الرحمن الرحیم — روز ولادت سرتاسر سعادت فاطمه طاهره که والاترین روز برای انتخاب روز زن است به ملت شریف ایران خصوصاً زنان محترم تبریک و تهنیت می‌گوییم. این ولادت با سعادت در زمان و محیطی واقع شد که زن به عنوان یک انسان مطرح نبود و وجود او باعث سرافکنندگی خاندانش در نزد اقوام مختلف جاهلیت می‌شد، در چنین محیط فاسد و وحشت‌زای پیامبر اسلام دست زن را گرفت و از منجلا ب عادات جاهلیت رهایی بخشید و تاریخ اسلام گواه احترامات بی حد رسول اکرم (ص) به این موجود شریف است تا نشان دهد زن بزرگی و بزرگی در جامعه دارد که اگر برتر از مرد نباشد کمتر نیست، پس این روز، روز

حیات زن و روز برگزاری افتخار و نقش بزرگ او در جامعه است. این جانب به زنان پر افتخار ایران مباحثات می‌کنم که تحولی چنان در آنان پیدا شد که نقش شیطانی بیش از ۵۰ سال کوشش نقاشان خارجی و وابستگان بی شرافت آنان از شعرای هرزه گرفته تا نویسندگان و دستگامهای تبلیغاتی را نقش بر آب نمودند و اثبات کردند که زنان ارزشمند مسلمان دچار گمراهی نشده و با نوظئه‌های غرب و غربزدگان آسیب نخواهند پذیرفت...»

۵ اردیبهشت ۱۳۹۰ محمد علی رجایی نخست وزیر به مناسبت روز زن

پیامی داد و در آن از مقام زن تجلیل کرد «زنان نه تنها در عصر حاضر، بلکه در تمام قرون و اعصار نقش اساسی و تعیین کننده در سرنوشت ملت‌ها داشته‌اند. پیامبران و انسانهای بزرگ در دامن مادرانی بزرگ تربیت یافته‌اند و نسل‌های آینده نیز بر مبنای تربیت بانوان امروز ما می‌توانند جامعه را هدایت کنند و از انحراف باز دارند. اطمینان دارم که بانوان بزرگوار و خواهران عزیز مسلمان همانطور که برای احیای حقوق انسانها قیام کرده‌اند، امروز نیز، با تربیت انسانهای صالح در سنگر پر مهر خانواده برای جلوگیری از انحرافات در جامعه، بویژه برای صیانت حقوق شایسته زن مسلمان از هیچ کوششی فروگذار نخواهند کرد.»

۵ اردیبهشت ۱۳۹۰ به مناسبت روز تولد فاطمه که از طرف آیت‌الله خمینی

روز زن عنوان گذاشته شد، مراسمی در شهرهای مختلف برگزار شد. در تهران، هزاران زن به طرف دانشگاه تهران راهپیمایی کردند و شعارهایی نظیر «حزب فقط حزب اله، رهبر فقط روح اله - حجاب زن سلاح آتشین است، سوزنده قلب منافقین است - تشیع، تسنن، پیوندشان خدایی - اختلاف، اختلاف، توطئه امریکاست - بیگفته خمینی است - شکن، تولد فاطمه شد روز زن» دادند. در پایان مراسم، قطعنامه‌ای در ۱۰ ماده قرائت شد که شامل مواردی در تأیید قانون اساسی، اطاعت کامل از رهبر انقلاب، پشتیبانی از

«قوای اسلام»، محکومیت هرگونه سازش و تسلیم در جنگ با عراق، پشتیبانی از قوه قضایی، حمایت از روحانیون متمهد، محکومیت «عمل تفرقه افکنان و مذافقین داخلی که در اشکال مختلف سعی در به انحراف کشاندن انقلاب را دارند» بود.

مواد مربوط به زنان در قطعنامه به شرح زیر است:

ماده ۴: «ما پشتیبانی خود را از فرمان ده گانه امام و بخشنامه پنج ماده ای نخست وزیر خصوصاً در مورد حفظ حرمت و شئون زن در ادارات دولتی که تماماً رهنمودی است در جهت پیشبرد انقلاب اعلام داشته و از همه زنان انقلابی ایران می خواهیم راه پرافتخار خود را که راه فاطمه و راه زینب است ادامه دهند.»

ماده ۷: «همانگونه که رهبر کبیر انقلاب بارها تأکید فرموده اند که زنان در تحقق آرمانهای اسلامی نقش مؤثری داشته و با صبر انقلابی در شهادت همسران و فرزندان خود و تلاش های شبانه روزی در پشت جبهه ها انقلاب را تداوم بخشیده اند، ما اکنون یکبار دیگر آمادگی خود را در راه حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی اعلام می داریم.»

ماده ۸: «به منظور تسریع در فراهم شدن امکانات لازم برای زنان جهت ایفای وظایف واقع خود در جامعه و رسیدن به حقوقی که قانون اساسی جمهوری اسلامی برایشان مقرر گردانیده لازم است هرچه زودتر مجلس شورای اسلامی قوانینی تصویب و دولت جمهوری اسلامی آنها را به اجرا درآورد.»

ماده ۹: «ما از مسئولین محترم صدا و سیما جمهوری اسلامی می خواهیم که جهت احیای ارزش های اسلامی زن در جامعه برنامه هایی تهیه و پخش نموده تا شخصیت راستین زن و حقوق واقعی او در اجتماع روشن گردد.»

ماده ۱۰: «ما ضمن پشتیبانی از حضور فعال زنان متمهد در جامعه با حفظ معیارهای اسلام اعلام می داریم چون نظام جمهوری اسلامی ایران ارزش های نوین اسلامی را بر

جامعه حاکم نموده است ما خواستار پیروی از این ارزش‌های انسانی اسلامی بوده و نظام ارزشی سابق و هرگونه بی حرمتی به خون شهیدان را شدیداً محکوم می‌نمائیم.»

۵ اردیبهشت ۱۳۶۰ روزنامه میزان گزارش داد که در مراسم زن «دو نماینده زن پارلمان ایران، اعظم طالقانی و گوهرالشریعه دستغیب نیز با این روز بطور متفاوتی برخورد کردند. اعظم طالقانی ضمن انتقاد از پوشش اجباری با چادر گفت: چیزی که اهمیت دارد عفت است. گوهرالشریعه دستغیب گفت: اولین تکلیف یک زن دارا بودن فرزند است تا بتواند آنها را در خط اسلام پرورش دهد.»

۶ اردیبهشت ۱۳۶۰ سازمان زنان نهضت آزادی ایران بیانیه ای به مناسبت تولد حضرت فاطمه منتشر کرد. این سازمان همچنین مراسمی به همین مناسبت در محل روزنامه میزان برگزار کرد. در یکی از سخنرانی‌هایی که در این مراسم انجام شد گفته شد: «اگر ما اصرار داریم که زنان باید به حقوق خود دست یابند منظور به هیچ وجه تسلط بر شوهران نیست چون زهرا آنگونه نبود. ولیز فرزندان تربیت کرد که تا قرن‌ها به نام بنی فاطمه معروفند. اگر ما الگویی مانند زهرا داریم پس باید از حقوقی هم بهره‌مند بشویم و نباید در زاد روز زهرا نسبت به حقوق خود بی تفاوت باشیم و دلخوش به اینکه یک روز به نام زن نامیده شده است. ما از نمایندگان مجلس چه برادران و چه دو خواهرانمان می‌خواهیم که نسبت به مسئله زن بی تفاوت نباشند. خانم طالقانی اعتراض دارد به اینکه چرا زنان چیزی از ما نمی‌خواهند؟ چرا برای حقوقی که ممکن است از دست بدهند فریاد نمی‌زنند. آیا باز هم ممکن است با مسائلی سر ما را گرم کرده باشند؟ زن در گذشته اگر بصورت کالا و مصرف کننده بود حالا دیگر گذشته است اما الان چی؟ برای سائقه‌گی هیچگاه دیر نیست. اگر در گذشته زن احساس ضعف داشت حالا چرا؟

آیا باز هم انتظار داریم که مردها برای ما سرنوشت ساز باشند؟ ما زنان حقوق خودمان را می خواهیم همانطور که زهرا حقوق خود را مطالبه می کرد. چرا عبادت آزادی خود را نخواهیم؟ بی تفاوت بودن، سرگرم شدن، فقط شاکی بودن هیچ چیز به ما نمی دهد.»

## ۸ اردیبهشت ۱۳۶۰ روزنامه جمهوری اسلامی تیگرافی از جمعیت حقوق

دندان به دامنستان کل کشور به چاپ رسانید که در آن آمده است: «زندانیان سیاسی اوین مدت ۲۲ روز است که به خاطر خواسته های مشروع و بحق زیر اعتصاب غذا کرده اند و حال چند تن از آنها وخیم می باشد:

- ۱- جدا کردن بند زندانیان سیاسی از ساواکیها و زندانیان عادی و وابستگان رژیم سابق.
- ۲- رسیدگی هرچه زودتر به کار زندانیان و رهایی از بلا تکلیفی.

۳- آزاد نمودن ورود کتاب و روزنامه

۴- آزادی داشتن رادیو

۵- بهبود وضع غذایی و بهداشتی زنان.»

## ۸ اردیبهشت ۱۳۶۰

تشکیلات دمکراتیک زنان ایران، وابسته به حزب توده برنامه خود را اعلام کرد که در آن گفته های آیت اله خمینی به مناسبت تولد حضرت فاطمه و روز زن که «زن مربی جامعه است» «مربی انسانها زن است» و «ما نهضت خود را مرهون زن می دانیم» را سرلوحه برنامه های خود خوانده و خواستار رعایت کامل حقوق زن در عرصه های «اجتماع، خانواده و تولید» شد.

## ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۰ در جلسه مجلس به ریاست حجت الاسلام هاشمی

رفسنجانی، مطالبی توسط اعظم طالقانی عنوان شد که بخشی از آن مربوط به مسائل زنان بود. وی در سخنان خود به موارد زیر اشاره کرد: «خواهران و برادرانی که در هر کار و شغلی مسئولیت دارند باید رعایت حقوق مردم را بنمایند،

حتی اگر اعتقاد به نظام ندارند ولی متعهد و آزاد باشند، زیرا در برابر فرد فرد این ملت زجر کشیده مسئولند و با کم کاری و راندن مردم بجای خدمت به آنها چیزی عایدشان نخواهد شد...» «اخیراً شیوعاتی مبنی بر اینکه به مجلس لایحه ای در مورد حجاب داده شد که ما ضمن تکذیب چنین شایعه ای از کلیه خواهران و برادران می خواهیم برای اینکه فعالیت های زنان و مردان جهت سالمی در اجتماع داشته باشد، شخصیت و عفت و آزادی و ارج نهادن به مقام کرامت انسانی را مورد توجه قرار داده، هر گونه کوششی را که جامعه را به این هدقها نزدیک می سازد انتخاب نموده و هشیار باشیم که رشد ما بستگی به برخورد با قضایا دارد و بدانیم که رعایت این مسئله اجتماعی به عکس پیش غربی خود، نوعی آزادیست نه اسارت...» «مسئله کمبود پزشک زن، مشکلی است برای زنان این اجتماع، بهمین لحاظ از وزارت علوم و آموزش عالی خواستار تسهیلاتی جهت ادامه تحصیل زنها در رشته پزشکی می باشیم...» «در آن هنگام که پدرم مرحوم طالقانی از تهران خارج شده بود، قضاوت های مختلفی از جانب مردم، به گوش می رسید. پدرم آنروز معتقد بود این دستگیریهای غیر قانونی و زندانهای غیر قانونی خطر بزرگی برای انقلاب است و اگر آنروز باین مسایل رسیدگی می شد امروز وضع به اینجا نمی رسید که مثلاً در اصفهان به محل جامعه زنان حمله کنند و خواهران را به یاد کتک می گیرند و بعد هم می گویند زودتر بروید تا کاردی تان نکنیم. اینها باید بدانند با این عملشان انقلاب را کاردی می کنند یا مسئولان امر صحبت می کنیم که اگر حکم داشتند و دستگیر کردند، چرا بدون حکم می زنند؟ این چه معنی دارد و اینها کیستند؟ و هر که هستند خیانت به انقلاب می کنند و مسئولین باید اینها را دستگیر و محاکمه کنند که اگر ادامه یابد روزی عکس العملی خواهد شد و این خطر بزرگی است برای انقلاب.»



در این بخش از نیمی دیگر گزارشهایی از فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی زنان ایرانی خارج از کشور را به اطلاع خوانندگانمان می‌رسانیم. از کذبه زنان ایرانی می‌خواهیم ما را در جریان فعالیتهای خود و یا گروه خود قرار دهند تا بتوانیم از این پس تصویر جامعتری از کمیت و کیفیت فعالیتهای جاری زنان منعکس کنیم.

## فعالیت‌های زنان ایرانی



گزارشهای زیر از فعالیتهای زنان ایرانی در سال گذشته به دستمان رسیده است که شامل گزارش «گروه بین الملل کار زن و خانواده»، بیانیه «انجمن زنان ایرانی»، اطلاعیه «کمیته دفاع از حقوق زن در ایران»، و بخشی از فعالیتهای «بخش زنان کانون ایرانیان لندن» در سال گذشته و اعلامیه «تجمع دموکراتیک زنان ایرانی (مونترآل - کانادا)» است.

برای آزادی زنان ایرانی از هر نوع خشونت فیزیکی و روانی مبارزه کنیم

در ۲۷ اکتبر ۱۹۸۵، گروه بین الملل کار زن و خانواده، کنفرانس یک روزه‌ای برگزار کرد که در آن حدود پنجاه نفر زنان مفیم لندن شرکت نمودند. خانم جورج چاردسون،

نماینده مجلس در بریتانیا هم بعنوان حامی گروه و سخنران مهمان، در این کنفرانس شرکت کردند.

کنفرانس با ذکر تاریخ گروه بین الملل کار زن و خانواده، شروع شد. بهار، یک عضو بنیانگذار گروه، ضمن گزارش عملکردهای گروه تا به امروز، تأکید کرد که زنان متعلق به فرهنگ های مختلف در جهان و لندن امکان آن خواهند داشت تا در محدوده این گروه بین الملل، در اطراف مسئله خشونت بر علیه زن در جوامع مرد سالاری امروز جهان، با توجه به فرهنگ و زبان ملی خود در آن جامعه، فعالیت نمایند. این از نکات بسیار مهم کنفرانس، و اصولاً به تشکل درآوردن گروه بین الملل کار زن و خانواده بوده و خواهد بود.

سخنران دوم، خانم اشرف بودند، اشرف یک زن ایرانی مقیم لندن است که شانزده سال از زندگی جوانش را با شوهر خشن و ناسازگارش برآورده، او پنج سال است که در لندن زندگی می کند، و اگرچه شوهر تحصیل کرده و از نظر اجتماعی مسئولیت و مقامی دارد، در محیط خانواده، این مرد اشرف را با حقارت و ذلت مورد خشونت قرار داده است. او از درس خواندن، زبان انگلیسی یاد گرفتن و از کار کردن اشرف در خارج از خانه همیشه بشدت ممانعت نموده است. امروز اشرف از شوهر و بچه هایش جدا زندگی می کند، اما هنوز نتوانسته است بطور قانونی جدایی از شوهرش را تثبیت کند و حق نگهداری از جگر گوشه هایش را بدست آورد، قوانین اسلامی ایران تنها پشتیبان مرد است.

خانم جوریچاردسون که از شرح حال اشرف بسیار متأثر شده، و حمایت کامل خود را برای یافتن راه حل برای مشکل اشرف اعلام نمود و سپس به سخنرانی در باره قوانین بریتانیا پرداخت که چگونه هنوز آن پشتیبانی لازم را برای زنان درد کشیده و سخت کار بریتانیا تضمین نکرده است. اما سعی جوریچاردسون و دیگر نمایندگان زن مجلس بریتانیا در آن است که قوانین محکم تر برای تربیت مردان خشن و بی ملاحظه تصویب نمایند، و منابع مالی بزرگتری را در اختیار جنبش زن قرار دهند تا در یافتن راه حل برای حل مشکل زن در بریتانیا کوشا تر و توانا تر باشند. در حال حاضر گروه بین الملل کار زن و خانواده حمایت کامل خود را از اشرف تا پیروزی او در بدست آوردن حقوق خود به عمل درآورده است.

سخنرانان دیگر این کنفرانس که از میان گردانندگان گروه کار بودند در باره وضعیت زن در سودان، پاکستان و مالزی صحبت کردند. پس از صرف ناهار و چای، کنفرانس به کارگاههای کوچکتری تقسیم شد و زنان شرکت کننده در هر کارگاه به بحث و تبادل نظر در باره نحوه فراهم آوری راه حل و پشتیبانی برای زنان قربانی خشونت های مردانه پرداختند. در جلسه ختمی کنفرانس پیشنهادات و نظرات مورد بحث قرار گرفت. تاکتیک ها و استراتژیهای پیشنهادی که معتقد بر آن بودند که زنان جهان باید نخست در

براندازی حکومت‌های استبدادی - سرمایه‌داری فعالیت مؤثر داشته باشند بشدت مورد مخالفت قرار گرفت. زنان سودانی اعلام داشتند که شاید نه ماه گذشته، پس از انقلاب در سودان، آنان از چنین نظری حمایت می‌کردند اما امروز، نه ماه پس از انقلاب سودان، تجربه کافی به آنها ثابت کرده است که زنان باید نخست خود را رهایی بخشند، تا بتوانند در جنبش آزادی‌بخش شرکت نمایند و خواسته‌های خود را با بیانی روشن فرموله نمایند. «نتایج انقلاب در سودان و ایران بسیار متشابه و قابل لمس بنظر آمدند. بعضی زنان ایرانی به یادآوری گذشته پرداختند که چگونه درصد کوچکی از زنان ایران اجازه آن دارند که از خانه قدم بیرون گذارند و در جلسات و نشست‌های گروه‌های آپوزیسیون شرکت نمایند. حال بگذریم از طرز برخورد مرد‌های شرکت‌کننده در جنبش‌ها و جلسات آپوزیسیون نسبت به زنان. آزادی زنان برای سازمان داده شدن و مبارزه برای حقوق خود در ایران در زمان شاه مخلوع و امروز، همچنان محدود است و شرکت در جنبش‌های آپوزیسیون نتوانسته تغییری واقعی در این طرز برخوردها با زنان بوجود آورد.» در ساعت شش بعد از ظهر این کنفرانس خاتمه خود را اعلام کرد و زنان در حالیکه بشدت از شرکت در این کنفرانس احساس رضایت و قانع بودن می‌کردند، پشتیبانی کامل خود را از گروه بین‌الملل کارزن و خانواده، و آمادگی خود را برای شرکت در فعالیت‌های آن اعلام می‌نمودند، از یکدیگر جدا شدند.

گروه بین‌الملل کارزن و خانواده دارای یک خبرنامه به زبان انگلیسی است که اخبار فراوان در باره زن و ایران حمل می‌نماید. علاقمندان می‌توانند برای خرید آن و یا آبنه شدن با آدرس گروه تماس بگیرند. همچنین اگر می‌خواهند مطلبی درباره خشونت بر علیه زن بنویسند، خبرنامه گروه بین‌الملل از آن بشدت استقبال می‌کند و تا آنجا که امکان داشته باشد از مطالب شما برای چاپ در خبرنامه استفاده خواهد کرد. ما می‌خواهیم که خبرنامه را به زبان فارسی چاپ کنیم، به همین جهت از زنان فارسی زبان علاقمند می‌خواهیم که با ما تماس بگیرند تا در چاپ فارسی این خبرنامه با ما همکاری نمایند.

با ما با آدرس زیر تماس بگیرید.

I.W.G.W.F.

C/O A.W.P.

Hungerford House,

Victoria Embankment,

London W.C. 2

بیانیه انجمن زنان ایرانی

انجمن زنان ایرانی با توجه به ضرورت فعالیت هرچه بیشتر در زمینه مسایل زنان در ایران در

میان افکار بین المللی، در شرایطی که زنان در ایران بیش از هر زمان دیگر تحت فشار و سرکوب قوانین قرون وسطایی رژیم حاکم قرار دارند، با همکاری عده‌ای از زنان سومالیست و مرفی تشکیل شد و از تاریخ ۸ دسامبر ۸۵ فعالیتهای علمی خود را در سطح لندن آغاز کرد.

عمده‌ترین اهداف انجمن در حال حاضر، افشای جنایات رژیم جمهوری اسلامی نسبت به زنان و تشریح موقعیت زنان و جلب حمایت بین المللی برای مبارزات زنان، تحقیق و بررسی در زمینه مبارزات زنان در سطح جهان و به خصوص تاریخچه مبارزات و موقعیت زنان در ایران، تشکیل سمینارهای بحث و جلسات فرهنگی جهت طرح گسترده مسأله زن در بین نیروهای ایرانی برای ارتقای سطح آگاهی زنان و مردان نسبت به این مسأله، همکاری همه جانبه با سازمانهای مرفی زنان کشورهای دیگر جهت گسترش روابط بین المللی و استحکام روحیه همبستگی با مبارزات زنان در کشورهای دیگر، می باشد.

انجمن زنان ایرانی در طی نزدیک به یک سال فعالیت خود موفق به حرکات زیر شده است:

شرکت در برگزاری مراسم ۸ مارس، با همکاری تعدادی از نیروهای خارجی در پیملیکو؛ تشکیل سه جلسه فرهنگی در سطح نیروهای ایرانی؛ اعزام نماینده‌ای به کنفرانس دهه‌ی زن در نایروبی از طریق کمیته‌ای که با همکاری چند نیروی خارجی دیگر به همین منظور تشکیل شده بود.

انجمن زنان ایرانی که انجمنی است مستقل و دموکراتیک، امیدوار است بتواند با جلب همکاری هر چه بیشتر زنان مرفی و آزادیخواه، فعالیتهای خود را گسترش داده و قدمهای رساتری در راه رسیدن به اهداف خود بردارد.

برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد فعالیتهای انجمن می توانید با آدرس زیر تماس بگیرید:

Iranian Women's Association,  
C/O Migrant Services Unit,  
London Voluntary Services Council,  
68 Chalton St.  
London, N.W.1

### جلسه عمومی انجمن زنان ایرانی

برنامه شامل: مقاله بررسی ریشه های مسم مضاعف زنان

زمان: جمعه ۲۰ دسامبر ۱۹۸۵، ساعت ۶/۳۰ بعد از ظهر

## اطلاعیه کمیته دفاع از حقوق زن در ایران

کمیته دفاع از حقوق زن در ایران لازم می بیند در مورد مسائل اخیر که در درون کمیته بوجود آمده است توضیحاتی را در اختیار عموم قرار دهد.

حدود یکسال پیش بدنبال درک ضرورت و نیازی که به کار و یژه در مورد مسئله زن در ایران احساس می شد عده ای بدور هم جمع شدند و به بحث و گفتگو در مورد چگونگی کار و تشکل پرداختند. بحث های بسیاری در رابطه با پلاتفرم و چهارچوب کمیته مطرح شدند. جمع متفقاً بر این اصل تاکید داشت که کمیته باید چهارچوبی کاملاً دموکراتیک داشته باشد. هیچ یک از افراد جمع هرگز سخنی از مرزبندی و خط کشی با جریان و گروه خاصی را طرح نکرد. اعتقاد بر این بود که جمع باید بتواند افراد مختلف با نظرات و باورهای متفاوت ایندئولوزیک و سیاسی را دربر گیرد. نتیجه بحث ها پلاتفرمی بود که با بخش آن در آگوست ۱۹۸۵ کمیته موجودیت خود را اعلام نمود. نظر جمع این بود که پلاتفرم می بایست در روند فعالیتهای و بحث های آینده تکمیل شده و جامع تر گردد ولی در رابطه با چهارچوب و ماهیت کمیته اختلاف نظری موجود نبود. در ۷ سپتامبر کمیته جلسه عمومی به منظور معرفی نظرات و فعالیتهای خود برگزار نمود. در این جلسه بحث ها و سؤالات مختلفی از جانب شرکت کنندگان مطرح شد که بخش مهمی از آن که اساساً از جانب اعضای انجمن زنان ایرانی طرح گردید در رابطه با عدم خط کشی و مرزبندی کمیته با برخی جریانهای سیاسی بود. بطور مشخص سؤالی شد که اولاً چرا کمیته فاقد ایندئولوزی خاصی است و ثانیاً چرا با جریانهای سیاسی از قبیل حزب توده و فدائیان اکثریت مرزبندی ندارد؟ اعضای کمیته در آن جلسه جواب متفق و مشابهی به این سؤالات دادند. کمیته گزارشی از جلسه منتشر نمود و سؤال و جوابهای مزبور را به اختصار منعکس کرد. در این نوشته که به تصویب کلیه اعضای کمیته رسید در این مورد چنین نوشته شده است: «این جمع بر اساس دفاع از حقوق دموکراتیک زنان در ایران یعنی حقوق اولیه و ابتدائی تشکیل شده است و وحدت و اشتراک نظر ایندئولوزیک و سیاسی پایه آن نیست. این به مفهوم این است که این جمع همانطور که از پلاتفرم آن بوضوح مشهود است با دور ژیم پهلوی و جمهوری اسلامی مرزبندی دارد و بی یا سازمانها و گروههای سیاسی مخالف رژیم مرزبندی سیاسی و ایندئولوزیک نمی کند.»

در بخش «پاسخ به برخی سؤالات» این گزارش بطور مشخص چنین توضیح داده شده است: «سؤالاتی بودند مبنی بر اینکه آیا حزب فلان و یا سازمان بهمان می توانند به کمیته بپیوندند / پاسخ ما این که همانطور که در گزارش ما تاکید شده است کمیته ما جمعی از افراد است یعنی اینکه افراد فقط به عنوان فرد در این کمیته شرکت دارند و نه بر اساس نمایندگی این حزب و آن سازمان / بی شک افراد دارای نظر بوده و احتمالاً دارای

وابستگی های سیاسی و ایدئولوژیک نیز می باشند. اما در این کمیته هر فرد بعنوان فرد شرکت می جوید و کمیته نیز در صدد تفتیش عقاید افراد بر نمی آید. بنظر ما راه درست مبارزه با جریان های انحرافی که به هر حال در سطح جامعه مطرح هستند نه حذف فیزیکی و مکانیکی این جریان ها بلکه مبارزه قاطعانه پیگیر و همه جانبه سیاسی و ایدئولوژیک با آنها می باشد.» (به پلاتفرم و گزارش اولین جلسه عمومی کمیته دفاع از حقوق زن در ایران مصوبه کلیه اعضای کمیته رجوع شود.)

علیرغم توافق و اتحاد نظری که در داخل کمیته در مورد چهارچوب و ماهیت کمیته وجود داشت / از سه ماه پیش عده ای از اعضای کمیته که اساساً طرفدار مجله سوسیالیسم و انقلاب هستند ضرورت مرزبندی کمیته با حزب توده و قدامتیان اکثریت را مطرح کردند. چندین جلسه کمیته به این بحث اختصاص داده شد و با وجود اینکه محتوا و شکل بحث ارائه شده در جلسات مختلف تغییر می کرد ولی اساس بحث این بود که ضرورت مرزبندی کمیته با این نیروها ناشی از همکاری آنها با ارگانهای رژیم جمهوری اسلامی و لو دادن فعالین جریانات سیاسی توسط این نیروها می باشد. این دوستان پیشنهاد نمودند که فرمول زیر به پلاتفرم کمیته اضافه گردد: «کمیته با افراد و جریاناتی که با ابزار سرکوب و خفقان دو رژیم شاه و خمینی همکاری داشته اند مرزبندی دارد.» در مجمع عمومی کمیته در تاریخ ۲ فوریه پیشنهاد فوق به دلایل متفاوت ذیل از جانب اکثریت کمیته رد شد:

۱- از آنجایی که کمیته جبهه واحد نیروهای سیاسی نبوده و بر اساس افراد معتقد به پلاتفرم و کار و پژه در مورد مسئله زنان تشکیل شده است چگونه و با چه معیاری می تواند در قبال این و یا آن نیروی سیاسی موضع گیری کند. به جرأت می توان گفت که یکایک اعضای کمیته بطور فردی در مورد حزب توده و اکثریت موضع دارند اما هر یک از ما از زاویه دید و معیارهای خود موضع داریم و به هیچ عنوان مخرج مشترکی از این مواضع یا فرمولهای بی محتوا و به منظور رفع تکلیف در یک کمیته دموکراتیک نمی شود گرفت. عدم مرزبندی توسط چنین فرمولهایی به هیچ وجه به معنای دادن اعتبار از جانب کمیته به این گروهها نیست.

۲- اولاً مفهوم فرمول پیشنهادی و منظور از خیانت و همکاری می تواند مورد تفسیر و تعبیرات مختلف باشد دائماً چنین موضع گیری های ناروشتنی می تواند مورد سوء تعبیر و سوء استفاده قرار بگیرد.

۳- چنین مرزبندی هایی نه راه صحیح مبارزه با جریانات انحرافی که به هر حال در سطح جامعه وجود دارند می باشد و نه از نفوذ آنها در داخل تشکلهای دموکراتیک جلوگیری می کند. ماهیت کمیته را محتوای رزمنده آن و فعالیت های عملی آن در دفاع از

حقوق زنان در ایران و دموکراسی درونی آن تعیین می کند و نه فرمولهای تزئینی علیه این گروه و یا آن سازمان.

۴- کمیته می بایست در مورد هر بحثی روند بحث اقماعی و اصولی را طی کند و موضع گیریهای جدید حاصل چنین روندی می توانند باشند.

در اولین جلسه پس از مجمع عمومی فوق که به منظور بحث و سازماندهی فعالیتهای کمیته به مناسبت ۸ مارس تشکیل شده بود / این دوستان نوشته ای پخش کردند که محتوای آن به وضوح طرح انحلال کمیته به شکل فعلی خود و درگیری اعضای آن در تشکیل کمیته دیگری را مطرح می نمود.

از آنجایی که بحث های فوق بار دیگر ضرورت بحث مسئله سازماندهی زنان را مطرح می نمود / کمیته تصمیم به ارائه بحث در چهارچوب موضوع تشکلات و یژه زنان گرفت. از مدت ها قبل برگزاری سمینار و بحث آزاد به مناسبت روز جهانی زن در برنامه کار کمیته قرار داشت. کمیته تصمیم گرفت همزمان با فعالیت در جهت تشکیل سمینار با گروه های دیگر زنان خود جلسه ای در تاریخ جمعه ۱۴ مارس در مورد سازماندهی و تشکلات زنان برگزار نموده و عقاید مختلف درون کمیته را به بحث بگذارد. از آنجایی که کمیته همیشه تاکید بر ضرورت بحث بین تشکلهای زنان داشت از گروه های دیگر زنان نیز دعوت به ارائه سخنرانی در این جلسه نمود. متأسفانه علیرغم اینکه اعضای کمیته با پخش اعلامیه و تماس با گروه های زنان چندین هفته برای برگزاری این جلسه فعالیت نمودند لیکن به دلیل رویدادهای سریع و غیرمنتظره ای که در یک هفته قبل از جلسه ۱۴ مارس رخ داد این جلسه برگزار نشد.

دوستانی که بحث ضرورت مرتزبندی کمیته با حزب نوده و فدائیان اکثریت را باز نموده بودند در بحث ها و تماس خود با اعضای کمیته نشان دادند که قصد تبدیل جلسه روز جمعه ۱۴ مارس کمیته به جلسه انشعاب را دارند. این دوستان در شب همبستگی که توسط انجمن زنان ایرانی در تاریخ ۱۲ مارس برگزار شده بود اعلامیه ای پخش کردند و قصد خود را به وضوح به نمایش گذاردند. همچنین اعلامیه ای به تاریخ ۱۰ مارس نوشتند که در آن به اسم کمیته سخن گفته و اخراج!!! اکثریت اعضا کمیته را اعلام نمودند. با توجه به این که عده ای اقدام به بهم زدن جلسه بخش زنان کانون ایرانیان لندن در تاریخ ۸ مارس به دلیل مسائل مشابه کرده و از شیوه هایی از قبیل ضرب و شتم استفاده نموده بودند و با در نظر گرفتن جوی که اخیراً در لندن بوجود آمده است / کمیته که تبدیل جلسه بحث دموکراتیک خود به مناسبت روز جهانی زن را به جلسه دعوا و انشعاب مثبت نمی دانست تصمیم به لغو جلسه مذکور گرفت. در واقع دوستانی که با پخش اعلامیه کمیته را در قبال یک انشعاب انجام شده قرار داده بودند جایی برای برگزاری بحث سازنده باقی نگذاشته

بودند. پس از این واقعه این دوستان همچنان به نام کمیته اطلاعیه‌هایی پخش نموده و وقایع و اختلاف نظرها را مخدوش می‌نمایند.

کمیته دفاع از حقوق زن در ایران تأسف خود را از مسائلی که اخیراً بوجود آمده است ابراز می‌دارد. واقعیت این است که این قبیل شیوه‌ها و برخوردها بار دیگر حاکی از مشکلاتی است که در رابطه با کار و یژه در مورد مسئله زن وجود دارد. در شرایط فعلی با توجه به وضعیت زنان در ایران و اهمیت کار و یژه در مورد مسئله زن آنچه که اساسی است ارائه بحث‌های اصولی و سازنده و سازماندهی بحثی همه جانبه در مورد مسئله زنان و همچنین تلاش در جهت ساختن یک مبارزه متحد و گسترده با شرکت کلیه افرادی که خواهان دفاع از حقوق پایمال شده زنان در ایران هستند می‌باشد. ما از دوستانی که خود در کنار ما در ساختن این کمیته شرکت داشتند و در این راه فعالیت می‌کردند دعوت می‌نماییم که بجای پخش اعلامیه‌های مکرر علیه اعضای کمیته حملات خود را متوجه سیاستهای ضد زن و سرکوبگر رژیم جمهوری اسلامی نموده و با ارائه بحث‌ها و نظرات خود در مورد سازماندهی و تشکلات زنان در طرح بحث‌های اصولی در مورد مسئله زن شرکت کنند.

کمیته دفاع از حقوق زن در ایران

۱۹ مارس ۱۹۸۶

از علاقمندان دعوت می‌کنیم برای دریافت پلا تفرم و گزارش اولین جلسه مجمع عمومی کمیته و نیز ترجمه جزوه «تاریخچه روز بین المللی زنان» نوشته الکساندرا کولنتای که کمیته به مناسبت ۸ مارس تهیه کرده است با ما تماس گیرند.

THE COMMITTEE IN DEFENCE OF  
WOMEN'S RIGHTS IN IRAN

C/O A Women's Place

Hungerford House

Victoria Embankment

London W.C. 2

خبرنامه زنان

کانون ایرانیان لندن

بخشی از فعالیت‌های بخش زنان در سال گذشته:

۱. کلاس‌های انگلیسی (وابگان)

بخش زنان کانون در صدد به راه انداختن کلاسهای انگلیسی در محل کانون



می باشد. برقراری این کلاسها در صورت تماس شما با کانون و درخواست حداقلی از شاگرد می باشد.

ناگفته نماند که در صورت بالای بودن متقاضی کسانی که زودتر اسم نویسی کرده اند ارجحیت خواهند داشت.

امکان نگاهداری بچه ها نیز فراهم است چنانچه رفت و آمد به کانون برای شما سخت می باشد، یا ما تماس بگیرید تا اطلاعات لازم را در مورد کلاسهای انگلیسی محل تان را در اختیار شما قرار دهیم.

لطفاً با شماره ۰۱۱-۳۴۸ تماس بگیرید.

۲- ترم جدید کلاسهای O'Level فارسی بار دیگر تشکیل شده اند و شاگرد می پذیرد. این کلاسها هر هفته شنبه ۵ - ۳ بعد از ظهر در

Acton High School  
Gunnersbury Lane  
London W3, Acton Town

تشکیل می شود.

برای اطلاعات بیشتر با تلفن ۰۱۱-۳۴۱ تماس بگیرید.

۳- بخش زنان در فکر تشکیل گروه نوازندگان زن می باشد. اگر با سازهای ایرانی آشنایی دارید یا ما تماس بگیرید تا کارگاه موسیقی زنان را سازمان دهیم.

۴- جشن روز زن:

روز جهانی زن امسال توسط کمیته زنان کانون ایرانیان لندن که متشکل از عده ای زن عضو کانون و داوطلب همکاری با بخش زنان می باشند جشن گرفته شد.

این کمیته عهده دار فعالیتهای بخش زنان کانون است و برنامه روز زن با حضور عده ای حدود سیصد نفر آغاز شد در قسمت اول برنامه پس از موسیقی، تاریخچه روز جهانی زن، مقاله، شعر و پیام های روز زن قرائت شد. در قسمت دوم بعد از شام فیلم «خانه سیاه است...» از فروغ فرخزاد نمایش داده شد و موسیقی در چند قسمت بسیار متنوع اجرا گردید. در طول شب حضار با کف زدنهای خود موجبات تشویق اجرا کنندگان برنامه را فراهم آوردند و در فاصله تنفس مهمانان و تازه آشنایان با کانون ابتکار تشکیل این جلسه و

تاریخچه روز زن به شرح زیر است: در تاریخ ۱۵ مارس ۱۹۰۹ میلادی در آمریکا به مناسبت شهادت روزی بیات بخش زنان کانون برای آشنایی تازه واردین در دسترس آنان قرار داد. دست زن زندانی، سرمایه، نقاشیهای زنان به نمایش گذاشته شده

در فاصلهٔ تنفس عده‌ای قصد بهم زدن جلسه را داشتند که با هشیاری اعضاء کمیتهٔ زنان و حمایت شرکت کنندگان در جلسه توطئه آنان ناکام ماند و برنامه تا آخر ادامه یافت.

کمیتهٔ زنان از حضار در جلسه تشکر می‌کند که با تمام اشکالات موجود در جلسه ما را تا انتها همراهی کردند.

اتفاقات آن شب ما را بر آن می‌دارد که توضیحاتی مختصراً پیرامون آن بدهیم.

عده‌ای با دستاویز قرار دادن ذکر پیام رسیده از طرف گروه دیگر دست به اقدام حزب الله گونه زدند و با تهدید می‌خواستند که اجازه صحبت به آنها داده شود و گونه به خشونت متوسل خواهند شد. ما با اطلاع یافتن از این موضوع و بنا بر خصلت دموکراتیک حاکم بر کمیته، با تصمیم گیری جمعی بر آن شدیم که پیشنهاد آنها را همانطور که مطرح کرده بودند به اطلاع حضار برسانیم و از آنان نظر بخواهیم. ولی از جایی که هدف آنها چیزی جز بهم زدن جلسه نبود قبل از اینکه گردانندهٔ جلسه بتواند موضوع را با حاضرین در میان بگذارد ابتدا در ته سالن و بعد بالای صحنه شروع به انحلالگری و سر و صدا نمودند. ولی در یک لحظه که مجری توانست پیام کمیته را به حضار برساند از حمایت همه جانبهٔ آنان برخوردار شدیم و جمعیت یک صدا خواستار ادامهٔ برنامه شد. این موضوع باعث عصبانیت این گروه در سالن شد. و حتی کار را به درگیریهای شخصی و زد و خورد کشاندند و بچه‌ای زیر دست و پا افتاد و بقیهٔ بچه‌ها از وحشت به گریه افتادند. متأسفانه جو متشنج حاکم بر جلسه باعث دخالت پلیس شد.

از اینرو کمیتهٔ زنان کانون اعلام می‌دارد:

- ۱- هر جریانی می‌تواند به کمیتهٔ زنان کانون پیام خود را ارسال دارد. این بدین معنی نیست که پشتیبانی کمیته را به همراه خواهد داشت.
- ۲- جریاناتی که در دفاع از جمهوری اسلامی و رژیم گذشته ستمی را که بر زن ایرانی رفته توجیه کرده و می‌کنند و عملاً مدافع سیاستهای این رژیمها هستند محکوم می‌باشند.

۳- برخوردهای آشوبگرانه، قلدرمنشانه و فرصت طلبانه این عده را جهت از هم پاشیدن جشن روز جهانی زن شدیداً محکوم می‌کنیم. ما معتقدیم که حرکات این چنینی باعث فرصت دادن به جریاناتی شد که دست به تبلیغ و دادن شعارهای ارتجاعی خود بزنند.

کمیتهٔ زنان

۴- کمیتهٔ زنان شما را به گردهمایی برای صرف چای و شیرینی و نمایش فیلم «شوهر

آهو خانم» دعوت می‌نماید.

این گردهمایی برای نزدیکی بیشتر ما در غربت و هم چنین، جلب نظرات و پیشنهادات شما برای برنامه ریزی آینده بخش زنان کانون ترتیب داده شده است.

این مهمانی تنها برای زنان است و برای کودکان نیز مهیا نخواهد بود.

تاریخ: جمعه ۶ آگوست

زمان: ۷ بعد از ظهر

مکان: کانون ایرانیان لندن

۶- کتاب آموزش القبا با نقاشی با تنظیم از زهرا ماه ژوئن امسال به چاپ رسید.

این کتاب نقاشی برای بچه هاست و در کنار هر تصویر واژه فارسی آن نیز آمده است.

قیمت ۲/۵ پوند از محل کانون می توانید خریداری کنید.

۷- کمیته زنان کانون ایرانیان لندن در مراسمی که بخش پناهندگان سازمان ملل برای

جمع آوری خیریه در پارک باترسی ترتیب داده بود شرکت کرد.

اقلیت های قومی متعددی در این مراسم غرفه های نمایشی و یا خوراکی برپا کردند

و اغلب موسیقی و یا رقص بومی خود را عرضه کردند.

این مراسم با نطق «لرد انالز» در لزوم همفکری با پناهندگان دنیا و حمایت و

پشتیبانی از ایشان آغاز شد. سپس شخصیت هایی از دنیای تئاتر و سینما پیام های خود و

دیگر همبستگان جامعه پناهنده را خواندند و ده کیور میپید در پایان سخنرانی ها توسط

کودکان پناهنده آزاد شدند.

ناگفته نماند که چندی پیش بخش پناهندگان سازمان ملل از جمهوری اسلامی برای

حمایتش از پناهندگان افغانی تجلیل کرده بود.

کمیته زنان در این روزنامه سرگشاده ای را که کانون ایرانیان لندن مبنی بر انتقاد از

سازمان ملل (بخش پناهندگان) نوشته بود تکثیر و پخش کرد.

علیرغم کاستی های این برنامه از قبیل تبلیغ بسیار کم و فراهم نبودن وسایل تکنیکی

لازم (مثلاً میکروفن)، در این چنین روزهایی فرصتی به دست می آید که پناهندگان

اقلیت های قومی مختلف با فرهنگ یکدیگر آشنا و از مشکلات یکدیگر مطلع شوند و در

همبستگی با هم بکوشند.

۸- کارگاه فروغ

بررسی شعر و زندگی فروغ فرخزاد

زمان: ۵ شنبه ۲۶ آگوست و ۵ شنبه ۴ سپتامبر ساعت ۷:۳۰

مکان: کانون ایرانیان لندن

465AGreen Lanes

London, N4

Tel.: 01-3415005

جلسات بعدی متعاقباً اعلام می گردد.

فتن فراخوان و اعلام موجودیت تجمع دمکراتیک زنان ایرانی در مونترآل، کانادا

Iranian Women's Democratic Group in Montreal

P.O. Box 25 C.D.N. Station Montreal, CANADA 113S 2S4

### زنان هموطن:

تجمع ما فعالیت خود را در آغاز بر اساس مطالعه و خود آگاهی و شناخت هر چه بیشتر حقوق پایمال شده خود قرار داد. و با آگاهی اولیه در زمینه پیشبرد این شناخت تا کنون کوشیده است و هم اکنون به ضرورت گسترش تجمع خود و کار فشرده بر روی مسائل زنان با همکاری شما زنان هموطن و همدرد رسیده است.

تنها ما زنان یا تکیه بر نیروی خود قادر خواهیم بود به تبعض جنسی که تاریخاً در ساختارهای جوامع طبقاتی بوسیله رابطه متقابل خانواده و کار اجتماعی — شیوه تولید و بازتولید، تا به امروز تکامل پیدا کرده است، پایان دهیم. ما بر این باوریم که گسستن زنجیرهای ستم مردسالاری، چه در اجتماع و چه در محیط خانواده، تنها در گرو یک مبارزه مستقل بوسیله ما زنان، خواهد بود. و ستم جنسی که هم اکنون به موازات جامعه سرمایه داری و در رابطه تنگاتنگ با آن پیش می رود تماماً از بین نخواهد رفت، زیرا که تمام جوامع طبقاتی ذاتاً سیستمهای ستم ساز هستند و دستیابی به تمام حقوقمان تنها اجتناب ناپذیراً در ناپودی آنها میسر خواهد بود. اما این مسئله نمی تواند بخودی خود توجه گری یا سیفیسیم و صحنه گذاشتن عملی ما بر روی تمام ستم ها و زجرهایی که تاریخاً متحمل شده ایم و هم اکنون نیز می شویم باشد. و یا اینکه تا رسیدن به جامعه ای عاری از استثمار و ستم به گوشه آشپزخانه ها و تروخشک کردن شوهر و بچه هایمان پناه نمی بریم، بلکه بایستی برای گرفتن حقوق برابر و هویتمان دست به حرکت و عمل بزنیم. و شکی نداریم که شناخت به تئوری و مسائل زنان پایه حرکت در مسیر درست خواهد بود. امروزه دیگر جوابهای آسان و بی دردسری به مسائل زنان مانند: «باحال شدن استثمار طبقاتی و رسیدن به جامعه ای ایده آل (که بحق ایده آل همه مانیز هست) ستم مضاعف زنان نیز پایان خواهد یافت...» دیگر کارکرد عملی خود را از دست داده و واقعیت عریان وضعیت زنان چه در ایران و چه در دیگر جوامع سرمایه داری که شاهدیم عملاً ضرورت مبارزه تا دستیابی به یک جنبش مستقل گسترده زنان برای گرفتن خواسته های مختص زنان و حقوق برابر اقتصادی — سیاسی — اجتماعی و جنسی و همچنین پی ریزی شرایطی برای رفع مظالم فرهنگی و نابودی رسوم و سنت های عقب افتاده که همواره عوامل موثر بازتولید ستم جنسی زنان بوده و هستند، درک می شود. واقعیات اجتماعی به خوبی نشان می دهد که زنان علاوه بر ستم مشترکی که در عرصه اقتصادی و شغلی با مردان متحمل می شوند ستم جنسی ای که منبج از واقعیات کیفیاً متفاوتی نسبت به مردان است نیز متحمل

## nimeye-digar

BM NASIM  
LONDON WC1N 3XX  
BRITAIN

نیمه دیگر

## از میان آنچه برای ما رسیده:

در فاصله بین شماره ۴ و ۵ نیمه دیگر کتابها و جزوات و نشریات زیر برای ما رسیده است. از همه کسانی که این نشریات و کتب را فرستاده‌اند ممنونیم و امیدواریم در آینده نیز مورد محبت نویسندگان و ناشرین قرار بگیریم. چاپ لیست نشریات رسیده به این معنا نیست که بعداً برخی از این کتابها و جزوات در بخش معرفی و نقد کتاب نخواهد آمد.

میشوند.

بنابراین، مبارزه مستقل زنان نه تنها جنبشی جزئی و فرعی و تفرقه انداز نخواهد بود، بلکه در ابعاد مختلف خود و در پیوند با جنبش های اجتماعی - طبقاتی اتفاقاً جزء یکی از پایه های اساسی برای دستیابی به جامعه ای عاری از استثمار و ستم می باشد. و هیچ دگرگونی و تحولی بدون از بین بردن ستم مضاعف بر نیمه دیگر این جامعه - این ننگ بزرگ تاریخی - میسر نخواهد بود.

کافیست که به گوشه هایی از زندگی مادران، خواهران و یا دیگر زنان جامعه مان نگاهی بیاندازیم و تحقیر هر روزه و هر لحظه آنان را در محیط کار، اجتماع و خانه، نخست توسط اربابان مطلق العنان خانه و دیگران، اجتماع، یادآور شویم تا پاهایمان برای حرکت بسوی مبارزه جانی تازه بگیرد. زیرا که بیش از این نمی خواهیم بعنوان جنس پست تر که بایستی همواره کنترل شود تحقیر شده و موجودی بتمان بعنوان انسانی کامل زیر علامت سوال رود. و درست در همین راستاست که ما شما زنان و دوستان دلسوز در این زمینه را جهت همکاری با خود برای کار روی مسائل مشخص زنان و سوالات جواب داده نشده در این زمینه فرا می خوانیم. به نظر ما، در این مقطع تاریخی مشخص، ما وظیفه داریم که فریب خوردنهای زنان، بشکل دیگته آزادیهای اعطاء شده شاهانه و اجریمهستی قائل بودن نمایندگان زمینی خدا برای زنانی که ستم زمینی خرد کننده را تا سرحد نفی هویت انسانی شان متحمل می شوند، را افشا کرده و راه حل خود را که بطور مشخص از طریق بدست آوردن شناخت منسجم و به کمک شما دوستان قابل حصول خواهد بود جایگزین آن کنیم.

## جراید دریافتی

- ۱- اخبار ایران
- ۲- نامه جمهوری
- ۳- ایران آزاد (نشریه چاپ ملی در اروپا)
- ۴- آزادی ایران
- ۵- بیانیه جبهه دموکراتیک ملی به مناسبت سالگرد تأسیس شورای ملی مقاومت
- ۶- دوست مردم - دوره دوم - شماره های ۱ و ۲ و ۳ و ۴، ارگان جمعیت نوانسان گرایان ایران
- ۷- خبرنامه بخش زنان کانون ایرانیان لندن
- ۸- نشریه انجمن زنان ایرانی انگلیس

## کتاب و جزوات دریافتی:

- ۱- دفترهای آزادی - به یاد شکراله پاک تراد
- دفترهای آزادی - به یاد غلامحسین ساعدی
- (وابسته به جبهه دموکراتیک ملی ایران)
- آدرس پستی

NDFI  
B.P.215-07  
75327-Paris  
CEDEX 07  
France

- ۲- نظم نوین (دفتر هفتم)
- آدرس پستی

INFORM  
Nazm-e-Novin  
P.O.Box 332  
Planetarium Station  
New York, NY 10024

۳- به نام مصدق و بانیت استعمار  
نوشته فرزانه بهارمست

۴- اندیشه رهایی - شماره ۵  
آدرس پستی

ANDICHE—RAHAI  
Rue du Progres, 11a  
2300-LA CHAUX-DE-FONDS  
SUISSE

۵- نشریه رهایی

۶- نشریه قلم - شماره های ۹، ۱۰، ۱۱

Postlagerkarte  
Nr: 029227/C  
1000 Berlin 12

آدرس پستی

۷- پیرامون مسئله زنان (دفتر سوم)

۸- بررسی مسایل انقلاب پرولتری - شماره های ۱، ۲، ۳ از انتشارات پیکارگر  
آدرس پستی

Postlagerkarte  
Nr: 010968 B  
1000 Berlin 120

۹- نامه حزب کمونیست اترناسیونالیست به هواداران ا. م. ک

Iran:

Freedom and Foreign Interferences  
by Enayatollah Ghomashahi

۱۱- انقلاب دموکراتیک برنامه ای برای گذشته

Comunist Review

۱۳- پیام صلح، از انتشارات پیام دوستی، گروه میثاق

Farzin Dustdar  
P.O.Box 220  
L-9003 Ettelbruck  
Luxemburg

آدرس پستی

۱۴. همراه انقلاب، پیک شورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال - کمیته  
خارج از کشور  
نوشته سروش البرز  
آدرس پستی

H.I.  
Postlagerkarte  
Nr: 076239A  
5600 Wuppertal 1  
BRD (W. Germany)

۱۵. پیکارگر - شماره ۸

۱۶. ضمیمه بررسی مسایل انقلاب پرولتاری شماره ۵  
روش برخورد با خرده بورژوازی در انقلاب پرولتاری، جریان انقلاب  
سوسیالیستی، از انتشارات پیکارگر

۱۷. اندیشه آزاد، شماره ۲

P.O.Box 50047  
104 05 Stockholm

۱۸. گاهنامه قصه - (دفتر نخست)  
آدرس پستی

1396 Str. Catherine West, Suite 305,  
MTL. P.Q.  
H3G 1P7 Canada

۱۹. زمان نو، شماره ۱۱  
آدرس پستی

R.A.  
B.P.No. 447  
75830 Paris Cedex 17, France

۲۰. کتاب آشپزی  
آدرس پستی

Food for Life  
Mage Publishers  
1032 29th Street, N.W.  
Washington, DC 20007  
U.S.A.



۲۱- یلوپیج ایرانیان - راهنمای مشاغل و نیازمندیهای ایرانیان، نشر شرکت کتاب،  
آدرس پستی

Ketab Corp.  
16661 Ventura Blvd., # 111  
Encino, California 91436  
U.S.A.

۲۲- اندیشه، شماره ۵، مرداد ۱۳۶۵

آدرس پستی  
Andishe  
P.O.Box 26011  
Encino, CA. 91426-2011  
U.S.A.

۲۳- بیانیه اعلام موجودیت جنبش ضد جنگ ایران و عراق

نشانی:  
Iran-Iraq Peace Movement  
(I.I.P.M.)  
P.O. Box 3966  
Costa Mesa, CA 92626  
U.S.A.

مؤسسه انتشاراتی «پیچ» در خدمت فرهنگ ایران

هم اکنون حروفچینی نشریات: نیمه دیگر، ایران نامه، علم و جامعه، ماهنامه پیر،  
نشریه زنان ایرانی و آشننگن، و زن ایرانی در تورنتو را مؤسسه پیچ انجام می دهد. از  
مشاوره رایگان ما بهره مند شوید.

Phototypesetting  
And  
Graphic  
Enterprises, Inc.



**PAGE**

3000 Connecticut Ave. N.W.  
Suite 202  
Washington, D.C. 20008  
Phone: (202) 234-2470

# nimeye digar

---

## **Persian Language Feminist Journal**

*No. 5, Winter 1987*

### *In This Issue:*

*A. Dallafar: The Underestimation of Women's Economic Activity in Subsistence Economies.*

*M. Pashutan: The Suffragette Movement in England.*

*A. Tabari: Interview with Dr. Nahid Toubia.*

and short stories, poems, reviews, archive section, chronology, reports of Iranian women's activities.

Price: £3.00/\$5.00

Subscription rates for four issues:

Individual: Europe, £10.00, all other places (airmail), \$18.00.

(Surface mail rates are the same as those for Europe.)

Cheques should be made to **Nimeye Digar**.

All Correspondence to **BM NASIM**

**London WC1N 3XX**

**BRITAIN**

